







پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون

فاطمه صدیقه رحمۃ اللہ علیہا

(جلد اول)

نویسنده

احمد پودینہئی

## فهرست مطالب

۱. اسناد شهادت حضرت فاطمه علیها السلام در کتب اهل سنت؟ ..... ۱۰
۲. آیا امامان علیهم السلام از شهادت فاطمه علیها السلام سخن به میان آورده‌اند؟ ..... ۱۷
۳. بررسی تفصیلی و اثبات شهادت فاطمه علیها السلام با استناد به دهها روایت شیعه؟! ..... ۲۰
۴. آیا در منابع شیعه و سنی از سقط شدن فرزند حضرت فاطمه یعنی جناب محسن، سخن به میان آمده است؟ ..... ۳۹
۵. پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه فاطمه و هتک حرمت خانه ایشان بر اساس روایات اهل سنت!!! ..... ۴۳
۶. آیا امام علی در مورد شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام سخنی به میان آورده است؟ ..... ۴۷
۷. بررسی شهادت فاطمه صدیقه در بیان عالم بزرگ اهل سنت یعنی ابن ابی الحدید معتزلی و استادش ابو جعفر نقیب! ..... ۵۰
۸. بررسی دیدگاه ابن قتیبه، عالم بزرگ اهل سنت در مورد شهادت فاطمه علیها السلام!!! ..... ۵۷
۹. بررسی روایت مسعودی، عالم بزرگ اهل سنت در مورد شهادت فاطمه علیها السلام!!! ..... ۶۴
۱۰. بررسی روایت شهادت فاطمه در بیان نظام معتزلی، عالم بزرگ اهل سنت!!! ..... ۶۸
۱۱. بررسی دیدگاه ابن ابی دارم، عالم بزرگ اهل سنت در مورد شهادت فاطمه!!! ..... ۷۲
۱۲. بررسی مذهب جوینی عالم بزرگ اهل سنت و راوی روایت شهادت فاطمه علیها السلام!!! ..... ۷۴
۱۳. بررسی روایت شهادت فاطمه صدیقه در کتاب کافی شریف!!! ..... ۸۱
۱۴. بررسی روایت شهادت فاطمه در کتاب دلائل الامامه طبری شیعی!!! ..... ۸۶
۱۵. بررسی روایات شهادت فاطمه در کتاب سلیم بن قیس و اعتبار این کتاب!!! ..... ۹۰
۱۶. بررسی روایات شهادت فاطمه در کتاب اختصاص شیخ مفید!!! ..... ۹۶
۱۷. آیا قضیه شهادت فاطمه با پیروزی انقلاب مطرح شد و علمای سابق شیعه به این قضیه

- ۹۸ ..... معتقد نبودند؟
۱۸. آیا شیخ مفید اعتقادی به شهادت فاطمه و سقط شدن محسن نداشت؟ ..... ۱۰۱
۱۹. آیا آیت الله خوبی اعتقادی به شهادت فاطمه صدیقه نداشته است؟ ..... ۱۱۱
۲۰. آیا مرحوم کاشف الغطاء منکر شهادت فاطمه صدیقه بوده است؟ ..... ۱۲۵
۲۱. چرا امیر مومنان با آن شجاعتش از فاطمه دفاع نکرد؟ ..... ۱۲۹
۲۲. در روایت شیعه آمده است که خداوند نفرت دارد از مردی که به خانه اش حمله کنند و نجاتش ..... ۱۳۴
۲۳. آیا در روایات شیعه، محل قبر فاطمه معلوم شده است؟ ..... ۱۳۹
۲۴. امام علی برای دفاع از قبر فاطمه دست به شمشیر برد اما برای دفاع از خود فاطمه اینکار را نکرد!!! ..... ۱۴۲
۲۵. پاسخ به شبهه وهابی در مورد روایت صحیح بخاری مبنی بر غضب فاطمه بر ابوبکر!!! ..... ۱۴۴
۲۶. پاسخی به وهابی پیرامون رابطه نیکوی ابوبکر با فرزندان پیامبر اسلام!!! ..... ۱۴۹
۲۷. آیا براساس روایات شیعه خانه فاطمه سقف و درب نداشته و روضه بین درب و دیوار قرار گرفتن فاطمه دروغ است؟! ..... ۱۵۴
۲۸. اگر فاطمه شهیده است پس چرا در روایات شیعه از وفات ایشان سخن آمده است؟ ..... ۱۶۲
۲۹. چرا در دهه ۷۰ در تقویم از وفات فاطمه سخن به میان آمده است نه شهادت ایشان!!! ..... ۱۶۴
۳۰. شادمانی عایشه از شهادت فاطمه صدیقه؟! ..... ۱۶۶
۳۱. وهابی: بر اساس نصوص تاریخی رابطه عمر با فاطمه به عنوان دختر پیامبر بسیار نیکو بوده است!!! ..... ۱۷۱
۳۲. چون خانه فاطمه به مسجد چسبیده بوده است در صورت آتش سوزی خانه فاطمه باید مسجد نیز آتش می گرفت!!! ..... ۱۷۴
۳۳. فاطمه به زیارت شهداء می رفت آیا کسی که پهلویش شکسته شده و سقط جنین شود میتواند راه برود؟ ..... ۱۸۱
۳۴. اگر فاطمه شهیده شد پس چرا علی فاطمه را غسل داد در حالی که شهداء غسل ندارند؟ ..... ۱۸۵
۳۵. چرا فاطمه برای باز کردن درب پیش قدم شد و امام علی اقدام نکرد؟ ..... ۱۸۷
۳۶. وجوب احترام خانه فاطمه بر اساس قرآن و روایات اهل سنت!!! ..... ۱۹۰
۳۷. آیا پیامبر بعد از ۲۳ سال نتوانست چند صحابی تربیت کند تا مانع قتل دخترش شوند؟ ..... ۱۹۱

۳۸. چرا بنی هاشم و اصحاب خاص امام علی از فاطمه دفاع نکردند؟ ..... ۱۹۶
۳۹. وهابی: بر اساس نصوص تاریخی، ابوبکر و عمر در نماز میت فاطمه شرکت کردند!!! ..... ۲۰۳
۴۰. اگر خلفا قاتل فاطمه بودند چگونه امام علی حاضر شد که با آنان بیعت کند؟ ..... ۲۰۶
۴۱. چرا امام علی وقتی قدرت گرفت، از قاتلین فاطمه انتقام نگرفت؟ ..... ۲۰۹
۴۲. قهر فاطمه از ابوبکر و عمر و عدم پاسخگویی به سلام آنان!!! ..... ۲۱۲
۴۳. چرا تاریخ دقیق شهادت فاطمه معلوم نیست و برای ایشان در دو تاریخ عزاداری می شود؟ ..... ۲۱۵
۴۴. آیا فاطمه بعد از نمازهایش، ابوبکر و عمر را نفرین می کرد؟ ..... ۲۱۷
۴۵. پیامبر فرمود فاطمه نخستین فرد از اهل بیت است که به من ملحق می شود اما شیعه می گوید قبل از فاطمه، محسن ملحق شده است؟ ..... ۲۱۹
۴۶. اگر خلفا قاتل فاطمه بودند پس چگونه امام علی با آنان همکاری می کرد و به آنان مشاوره می داد؟ ..... ۲۲۱
۴۷. ایرانیان می گویند عمر قاتل فاطمه است در حالی که عمر با کمک امام علی به جنگ با ایرانیان آمد!!! ..... ۲۲۶
۴۸. اگر عمر قاتل فاطمه است پس چگونه امام علی دخترش ام کلثوم را به عقد او در آورد؟ ..... ۲۳۰
۴۹. برخی می گویند که امام علی اصلاً فرزندی به نام ام کلثوم نداشته است بنابراین اصلاً ازدواجی بین دختر امام علی و عمر اتفاق نیفتاده است؟! ..... ۲۳۴
۵۰. اگر خلفا قاتل فاطمه بودند پس چرا امیر مومنان فرزندان خود را به اسامی آنان نامگذاری می کرد؟ ..... ۲۴۳

## خطبه كتاب

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون. الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حدّ محدود، ولا نعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته ووتد بالصخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق وبرأ النسمات، وأقام على وجوده البراهين والدلالات، ومن لطفه لم يترك الخلق عبثاً حائرين، بل أرسل إليهم مبشرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسي نعمته، وأيدهم بالمعجزات والآيات البيّنات.

وصلى الله على خيرة خلقه محمد ﷺ، الذي ختم الله به الرسالات والنبوّات، و على آله الأوصياء المصطفين، والحجج المنتجبين، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

## پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان می باشد که هم اینک جلد اول از این کتاب در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. در این جلد بخشی از شبهات در موضوع ذکر شده ارائه می شود و ادامه شبهات به امید خدا در سایر مجلدات منتشر می شود.

شبهات پاسخ گفته شده به گونه ای است که نویسنده با شبهه یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و نویسنده معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع ترین و استدلالی ترین پاسخ ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

در گذشته کتابهای پاسخ به شبهات کرونایی در دو جلد، پاسخ به شبهات فقهی در دو جلد و جلد اول کتابهای پاسخ به شبهات اربعین، پاسخ به شبهات اعتقادی، پاسخ به شبهات قرآنی و پاسخ به شبهات پیرامون پیامبر گرامی اسلام منتشر شده و در دسترس شما عزیزان قرار گرفته است و ادامه شبهات در موضوعات فوق الذکر و همینطور پاسخ به شبهات در موضوعات مهدویت و امام



پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام | ۹

حسین علیه السلام و عزاداری برایشان، در دست تنظیم و انتشار است که انشاء الله در آینده نزدیک آماده و منتشر می شود.

## ۱. اسناد شهادت حضرت فاطمه علیها السلام در کتب اهل سنت؟

پرسش اول:

با یک مولوی اهل سنت بحث می‌کردم می‌گفت مساله شهادت حضرت زهرا افسانه است و در هیچ روایت اهل سنت نیامده است!!!

پاسخ:

در این مورد نصوصی را از کتاب اهل سنت نقل می‌کنیم، تا روشن شود مسئله هتک حرمت خانه زهرا علیها السلام و رویدادهای بعدی، امری تاریخی و مسلم است؛ نه یک افسانه و با اینکه در عصر خلفا گرفتگی فوق العاده‌ای نسبت به نگارش فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام در کار بود ولی به حکم اینکه «حقیقت شیء نگهبان آن است» این حقیقت به طور زنده در کتابهای تاریخی و حدیثی محفوظ مانده است. در نقل مدارک، ترتیب زمانی را از قرنهای نخستین در نظر می‌گیریم، تا برسد به نویسندگان عصر حاضر.

۱. ابن ابی شیبہ محدث معروف اهل سنت نقل می‌کند؛

«هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره می‌پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا، محبوب‌ترین فرد برای ما پدر تو و بعد از پدرت تو هستی؛ ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند. این جمله را گفت

و بیرون رفت، وقتی علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را هنگامی که شما در آن هستید آتش می‌زنم، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می‌دهد!<sup>۱</sup>

۲. بلاذری محدث بزرگ اهل سنت نقل می‌کند؛

«ابو بکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند؛ ولی علی علیه السلام از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتش‌زا) حرکت کرد، و با فاطمه در مقابل باب خانه روبه رو شد، فاطمه گفت: ای فرزند خطاب، می‌بینم در صدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!»<sup>۲</sup>

۳. ابن قتیبه می‌نویسد؛

«ابو بکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی علیه السلام آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند در این موقع عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید یا خانه را با شما آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای ابا حفص (کنیه عمر) در این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!».

ابن قتیبه دنباله این داستان را سوزناک‌تر و دردناک‌تر نوشته است، او می‌گوید:

«عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند، در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا پس از تو چه

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۷۲

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶

مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و فرزند ابی قحافه رسید، افرادی که همراه عمر بودند هنگامی که صدای زهرا و گریه او را شنیدند برگشتند؛ ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند، نزد ابی بکر بردند و به او گفتند: بیعت کن، علی علیه السلام گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست، گردن تو را می‌زنیم...»<sup>۱</sup>

۴. طبری می‌نویسد؛

«عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زیرا از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید، شمشیر از دستش افتاد و دیگران بر او هجوم آوردند و او را گرفتند»<sup>۲</sup>.

۵. ابن عبدربه در کتاب عقد الفرید خود می‌نویسد؛

«علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند که ابو بکر عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند، با آنان نبرد کن! عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را بسوزاند، ناگاه با فاطمه روبه رو شد. دختر پیامبر گفت: ای فرزند خطاب آمده‌ای خانه ما را بسوزانی؟ او در پاسخ گفت: بلی مگر اینکه در آنچه اَمّت وارد شدند، شما نیز وارد شوید!»<sup>۳</sup>

۶. مضمون فوق الذکر مبنی بر اقدام به هجوم به خانه وحی و تهدید به آتش

---

۱. الامامه و السیاسه، ص ۱۲

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳

زدن خانه را دیگران از علمای اهل سنت نیز نقل کرده‌اند؛<sup>۱</sup>  
تا اینجا سخنان آن گروه که فقط به سوءنیت خلیفه و یاران او اشاره کرده‌اند  
به پایان رسید. گروهی که نخواستند و یا نتوانستند دنباله فاجعه را به طور روشن  
منعکس کنند، در حالی که برخی دیگر به اصل فاجعه؛ یعنی یورش به خانه و...  
اشاره نموده‌اند و اینک مدارک یورش و هتک حرمت به خانه حضرت فاطمه علیها السلام :  
۷. ابو عبید، قاسم بن سلام در کتاب الأموال که مورد اعتماد فقهای اهل  
سنت است، می‌نویسد:

«عبد الرحمن بن عوف می‌گوید: در بیماری ابو بکر برای عیادتش به خانه او  
رفتم. پس از گفتگوی زیاد گفت: ای کاش سه چیز را که انجام داده‌ام، انجام  
نمی‌دادم، ای کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام، انجام می‌دادم. همچنین آرزو  
می‌کنم سه چیز را از پیامبر سؤال می‌کردم؛ یکی از آن سه چیزی که انجام داده‌ام  
و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم این است که: «وددت انی لم اکشف بیت  
فاطمه و ترکته و ان اغلق علی الحرب؛ ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه را  
نمی‌گشودم و آن را به حال خود وامی‌گذاشتم، هرچند برای جنگ بسته شده  
بود».<sup>۲</sup>

ابو عبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله: «لم اکشف بیت فاطمه  
و ترکته...» می‌گوید: «کذا و کذا» و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

---

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۵، المختصر فی اخبار البشر، ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶، نهایه الارب،  
نویری، ج ۱۹، ص ۴۰، مسند فاطمه سیوطی، ص ۳۶، کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱، ازاله الخلفاء،  
دهلوی هندی، ج ۲، ص ۲۹، دیوان محمد حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲، اعلام النساء، عمر رضا  
کحاله، ج ۴، ص ۱۱۴

۲. الأموال، پاورقی ۴، چاپ نشر کلیات ازهریه، نیز، ص ۱۴۴، چاپ بیروت، نیز ابن عبد ربّه در  
عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳ نقل کرده است، چنان‌که خواهد آمد.

ابو عبید، هرچند روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر برتافته؛ ولی محققان کتاب الأموال در پاورقی می‌گویند: جمله‌های حذف شده در کتاب میزان الاعتدال - به نحوی که بیان گردید - وارد شده است، افزون بر آن، طبرانی در معجم خود و ابن عبد ربّه در عقد الفرید و افراد دیگر جمله‌های حذف شده را آورده‌اند.

۸. طبرانی نقل می‌کند؛

ابوبکر به هنگام مرگ، اموری را تمنا کرد و گفت: ای کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم، سه چیز را انجام می‌دادم و سه چیز را از رسول خدا سؤال می‌کردم: «أَمَا الثَّلَاثُ اللَّائِي وُدَّدْتُ أَتَى لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَّدْتُ أَتَى لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتَهُ...؛ آن سه چیزی که آرزو می‌کنم که ای کاش انجام نمی‌دادم، آرزو می‌کنم ای کاش حرمت خانه فاطمه را هتک نمی‌کردم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم!»<sup>۱</sup>

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که تهدیدهای عمر عملی شد و در خانه را به زور (یا با آتش زدن) گشودند.

۹. ابن عبد ربّه اندلسی مؤلف کتاب العقد الفرید در کتاب خود از عبد الرحمن بن عوف نقل می‌کند:

«من در بیماری ابی بکر بر او وارد شدم تا از او عیادت کنم، او گفت: آرزو می‌کنم که ای کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است:

«وَدَّدْتُ أَتَى لَمْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا أَغْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ؛ ای کاش خانه فاطمه را نمی‌گشودم، هرچند آنان برای نبرد در خانه را بسته بودند».<sup>۲</sup>

۱۰. ابراهیم بن سیار نظام معتزلی که به دلیل زیبایی کلامش در نظم و نثر به

۱. معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲

۲. عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳

نظام معروف شده است در کتابهای متعددی، واقعه بعد از حضور در خانه فاطمه علیها السلام را نقل می‌کند. او می‌گوید:

«إِنَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتَ الْمَحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا؛ عَمْرٌ فِي رَوْضِ أَخْذِ بَيْعَتٍ لِأَبِي بَكْرٍ بِرِشْمِ فَاطِمَةَ زَيْدًا، وَأَوْفَرَ زَيْدًا كَمَا فِي رَوْحِ دَاوُدَ وَنَامَ أَوْ رَأَى مَحْسَنًا نَهَادَةً بَوْدَنًا، سَقَطَ كَرْدًا»<sup>۱</sup>.

۱۱. ابن ابی الحدید می‌نویسد: محمد بن یزید بن عبد الاکبر بغدادی ادیب، و نویسنده معروف و صاحب آثار مشهور، در کتاب الکامل، از عبد الرحمن بن عوف داستان آرزوهای خلیفه را می‌نویسد، و چنین یادآور می‌شود:

«وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ عَنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتَهُ وَ لَوْ أَغْلَقْتُ عَلَى الْحَرْبِ»<sup>۲</sup>.  
۱۲. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «آنگاه که ابو بکر در حال احتضار بود چنین گفت: سه چیز انجام دادم و تمنا می‌کردم که ای کاش انجام نمی‌دادم؛ یکی از آن سه چیز این بود: فوددت انی لم اکن فتشت بیت فاطمة و ذکر فی ذلك کلاما کثیرا!!؛ آرزو می‌کردم که ای کاش حرمت خانه زهرا را هتک نمی‌کردم. وی در این مورد سخن زیادی گفته است!!»<sup>۳</sup>.

۱۳. ذهبی در کتاب میزان الاعتدال از محمد بن احمد کوفی حافظ نقل می‌کند که در محضر احمد بن محمد معروف به ابن ابی دارم، محدث کوفی این خبر خوانده شد:

«إِنَّ عَمْرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمَحْسَنٍ؛ عَمْرٌ لَغَدَى بِرِ فَاطِمَةَ زَيْدًا وَ أَوْفَرَ زَيْدًا كَمَا فِي رَوْحِ دَاوُدَ وَ نَامَ أَوْ رَأَى مَحْسَنًا نَهَادَةً بَوْدَنًا، سَقَطَ كَرْدًا»<sup>۴</sup>.

۱. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹

۱۴. عبد الفتاح عبد المقصود و کتاب «الإمام علی»، وی هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است و ما به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید بیرون بیاید یا خانه را بر ساکنانش آتش می‌زنم. عده‌ای که از خدا می‌ترسیدند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت منزلت او را می‌کردند، گفتند:

ابا حفص، فاطمه در این خانه است. بی پروا فریاد زد: باشد! نزدیک شد، در زد، سپس بر در کوبید و وارد خانه شد. علی علیه السلام پیدا شد ...  
طنین صدای زهرا در نزدیکی مدخل خانه بلند شد ... این ناله استغاثه او بود  
«!...»<sup>۱</sup>

۱۵. این بحث را با حدیث دیگری از مقاتل ابن عطیه در کتاب الامامة و الخلافة ادامه می‌دهیم.  
او در این کتاب چنین می‌نویسد:

«هنگامی که ابو بکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد.<sup>۲</sup>»

۱۶. جوینی از بزرگان اهل سنت از پیامبر چنین نقل می‌کند که می‌فرمود:  
«هرگاه فاطمه را می‌بینم به یاد مصیبت‌هایی که پس از من بر او وارد میشود می‌افتم و گویی که من خود شاهد آن اتفاقات هستم و می‌بینم که ذلت به خانه او وارد شده و حرمتش را هتک نموده و حق او را غصب وارث او را منع و پهلویش را

---

۱. عبد الفتاح عبد المقصود، علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۶-۲۷۷

۲. الامامة و الخلافة، ص ۱۶۰-۱۶۱، تألیف مقاتل بن عطیه که با مقدمه‌ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده (چاپ بیروت، مؤتسه البلاغ)



شکسته وجنین او را سقط نموده‌اند»<sup>۱</sup>

۱۷. آرزوی ابوبکر در پایان عمر مبنی بر آرزوی عدم هتک حرمت خانه حضرت زهرا را دیگران از علمای اهل سنت هم نقل کرده‌اند؟<sup>۲</sup>

۲. آیا امامان علیهم السلام از شهادت فاطمه علیها السلام سخن به میان آورده‌اند؟

پرسش دوم:

گفته می‌شود که چگونه می‌توان باور کرد که فاطمه زهرا مورد هجوم و شهادت قرار گیرد اما علی یا حسنین و یا سایر امامان حتی یک بار در طول عمرشان متذکر این قضیه نشده‌اند؟!!!!

پاسخ:

اهل بیت علیهم السلام بارها و بارها متذکر مصائب و شهادت حضرت زهرا شده‌اند.  
۱. حضرت امیر آن هنگام که زهرای مرضیه را به خاک می‌سپرد پیامبر گرامی را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

«به زودی امتت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو در ستم کردن به او دست به دست هم دادند. سرگذشت دردناک او را بی‌پرده از او بپرس و خبر این حوادث را از او بگیر. این حوادث دردناک در زمانی رخ داد که هنوز مدت زیادی از نبودن تو نگذشته و یادت فراموش نگشته بود»<sup>۳</sup>

۲. باز خود حضرت امیر فرمود:

«پیامبر به ما نگاه کرد و گریه کرد. از او در مورد علت گریه سوال کردم فرمود

---

۱. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵

۲. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵، ص ۲۰۲، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹، کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲

گریه می‌کنم به خاطر آن ضربتی که بر فرق تو زده می‌شود و سیلی که بر زهرا زده می‌شود»<sup>۱</sup>

۳. امام حسین علیه السلام فرمود:

«ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محضر خدا دختر تو مخفیانه دفن می‌شود و حق او غصب و ارث او تصرف می‌شود»<sup>۲</sup>

۴. امام حسن خطاب به مغیره فرمود:

«تو کسی هستی که بر فاطمه دختر پیامبر ضربه وارد کردی که خون از بدنش جاری شد و محسن سقط شد»<sup>۳</sup>

۵. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سبب مرگ زهرا آن بود که قنفذ غلام عمر با دستور عمر زهرا را با غلاف شمشیر مضروب ساخت و به دنبال آن محسن را سقط کرد و بیماری شدید پیدا کرد (وسر انجام به شهادت رسید)»<sup>۴</sup>

۶. امام رضا علیه السلام از پیامبر گرامی نقل کردند که فرمود:

«پیامبر خطاب به بنی هاشم (علی و فاطمه و...) فرمود شما پس از من مورد ظلم و ستم واقع می‌شوید»<sup>۵</sup>

۷. حضرت علی علیه السلام خطاب به حذیفه کرده و عرضه داشت که پیامبر فرمود:

«قییح باد امتی که می‌بینند فرزندان پیامبرشان (زهرا، حسن، حسین)، کشته

---

۱. امالی صدوق، ص ۱۳۴، مناقب ال ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۹، امالی مفید، ص ۲۸۳

۳. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۸

۴. دلائل الامامه، ص ۱۳۴، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰

۵. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۶۱

می‌شوند اما اعتراضی نمی‌کنند»<sup>۱</sup>

۸. ابن عباس می‌گوید:

«بر علی وارد شدم و او صحیفه در نزد من باز کرد که در آن کیفیت شهادت حسین و فاطمه و حسن نوشته شده بود و ... علی به گریه افتاد»<sup>۲</sup>

۹. حضرت علی فرمود:

«وقتی نزدیک از دنیا رفتن زهرا بود مرا صدا کرد و به من عهد و وصیت خودش را ابراز داشت و گفت وقتی من از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را آگاه مساز (به سبب ظلم‌هایی که آنان در حق من کرده‌اند)»<sup>۳</sup>

۱۰. در روایت دیگر امام صادق فرمود:

«(به سبب ظلم‌هایی که ابوبکر و عمر در حق زهرا کردند) او وصیت کرد تا شبانه دفن شود و آن دو مرد اعرابی بر او نماز نخوانند»<sup>۴</sup>

۱۱. حضرت علی فرمود:

«فاطمه بر گروهی (به سبب ظلم‌های آنان) خشمگین بود لذا نمی‌خواست آنان بر جنازه‌اش حاضر شوند»<sup>۵</sup>

۱۲. امام صادق فرمود:

«عمر با پایش لگدی بر زهرا وارد کرد و محسن را سقط کرد سپس با دستش به زهرا لطمه و سیلی زد»<sup>۶</sup>

---

۱. الغیبه نعمانی، ص ۷۰

۲. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۷۳

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۷، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۶

۵. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹

۶. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲

۱۳. امام کاظم نیز فرمود:

«فاطمه صدیقه ای بود (که مظلومانه) به شهادت رسید»<sup>۱</sup>

آیا با وجود این اسناد و سایر اسناد که به آن اشاره نشد جایی برای این باقی می ماند که بگوییم علی و فرزندانش از شهادت و مصائب فاطمه مرضیه یادی نکرده اند؟

۳. بررسی تفصیلی و اثبات شهادت فاطمه علیها السلام با استناد به دهها روایت شیعه؟!؟

پرسش سوم:

وهابی ها شبهه می کنند که شیعہ روایت قابل استنادی مبنی بر شهادت حضرت زهرا ندارند!!! پاسخ شما به آنان چیست؟!؟

پاسخ:

در رابطه با شهادت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در کتب شیعه، روایات متعدد و فراوانی است و انسان عاقل نمی تواند این روایات فراوان را انکار کند، ما در گذشته در مورد این روایات مباحث مفصلی داشته ایم و این روایات به چند دسته تقسیم می شود:

۱. در دسته ای روایات امامان علیهم السلام را بیان کرده ایم که آن بزرگواران متذکر مصائب فاطمه علیها السلام و شهادت ایشان شده بودند:<sup>۲</sup>

۲. در دسته ای دیگر، بالخصوص روایاتی که از علی علیه السلام در موضوع مصائب و شهادت فاطمه علیها السلام نقل شده است را بررسی کرده ایم:<sup>۳</sup>

۳. در دسته ای دیگر، روایات متعددی که از سقط شدن محسن علیه السلام توسط

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5958](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5958)

3. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9605](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9605)

- عمر سخن به میان آمده آورده است را مورد بررسی قرار داده‌ایم:<sup>۱</sup>
۴. در دسته‌ای دیگر، روایات متعددی که در رابطه با شهادت حضرت فاطمه علیها السلام در کتاب سلیم بن قیس نقل شده است را بررسی کرده‌ایم که در ذیل می‌توانید این روایات و اعتبار کتاب سلیم بن قیس را مشاهده کنید:<sup>۲</sup>
۵. در بحث دیگری متذکر کتاب دلائل الامامه طبری شیعی شده‌ایم که روایتی را نقل می‌کند که در آن با امام صادق علیه السلام تصریح می‌کند که فاطمه علیها السلام به شهادت رسید، در ذیل این روایت و اعتبار کتاب دلائل الامامه را بررسی کرده‌ایم:<sup>۳</sup>
۶. و در دسته‌ای دیگر متذکر شده‌ایم به اینکه فاطمه علیها السلام دستور داد که ابوبکر و عمر بر او نماز نخوانند و پنهانی دفن شود، این دسته روایات، شاهد دیگری بر قضیه شهادت فاطمه علیها السلام توسط ابوبکر و عمر است که در ذیل این موضوع را طبق روایات شیعه و سنی بررسی کرده‌ایم:<sup>۴</sup>
۷. و در دسته‌ای دیگر متذکر روایاتی شده‌ایم که می‌گوید فاطمه علیها السلام اجازه ملاقات به ابوبکر و عمر نمی‌داد و وقتی با اصرار اجازه داد، سلام آنان را جواب نداد و از ظلم آنان به خودش سخن گفت، و آنان را نفرین می‌کرد، این دسته از روایات هم شاهدی دیگری بر قضیه شهادت فاطمه علیها السلام است:<sup>۵</sup>
۸. و در دسته‌ای دیگر، متذکر روایاتی شده‌ایم که می‌گوید: عمر نامه فدک را از فاطمه گرفت و فاطمه علیها السلام را با دست و لگدش زد که حضرت علیها السلام محسن علیه السلام را سقط کرد، این دسته از روایات هم شاهدی دیگر بر قضیه شهادت فاطمه علیها السلام

---

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5204](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5204)

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/13176](https://t.me/Rahnamye_Behesht/13176)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8533](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8533)

3. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/13171](https://t.me/Rahnamye_Behesht/13171)

4. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5646](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5646)

5. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8356](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8356)

[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5994](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5994)

است:۱

۹. و دسته‌ای دیگر، روایاتی است که می‌گویند بر خانه علی علیه السلام هجوم بردند و حضرت را دست بسته و به زور برای بیعت بردند، این دسته نیز شاهی دیگر بر قضیه شهادت است:۲

۱۰. و بالاخره متذکر روایت کافی شریف شده‌ایم که خبر از درگیری عمر با فاطمه علیها السلام می‌دهد و صراحتاً تصریح شده است که فاطمه شهیده شده است، در ذیل پیرامون این روایات و شبهات حول آن بحث کرده‌ایم:۳  
ده دسته فوق برای کسی در شهادت فاطمه علیها السلام جای شک و شبهه‌ای نمی‌گذارد، با این وجود ما برای آنکه حجت را بر معاندین در این رابطه تمام کنیم، روایات فراوان دیگری نیز که در این رابطه در کتب شیعه است را متذکر می‌شویم.

در روایات متعددی بیان شده است که خداوند به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خبر داد که فاطمه علیها السلام مورد هجوم واقع می‌شود و پهلویش می‌شکند و فرزندش سقط می‌شود و خود فاطمه علیها السلام هم کشته می‌شود.

۱۱. در روایت ابن عباس آمده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله متذکر شدند که فاطمه علیها السلام توسط بدترین افراد امت مورد ظلم واقع می‌شود و مرا صدا می‌زند اما فریاد رسی ندارد:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةَ بَكَى حَتَّى بَلَغَ دُمُوعُهُ حَيْثُهَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ: أَنْبِئِي لِذُرِّيَّتِي، وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمْ سِرَارًا أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، كَأَنِّي بِفَاطِمَةَ ابْنَتِي وَ قَدْ ظَلَمْتُ بَعْدِي وَ هِيَ

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8317](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8317)

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6011](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6011)

3. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9564](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9564)

[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9020](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9020)

تُنَادِي «يَا أَبَتَاهُ، يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۱</sup>

۱۲. در روایت دیگر پیامبر گرامی تصریح می‌کند که فاطمه بعد از شهادت پیامبر ص، حرمتش شکسته می‌شود و پهلویش را می‌شکنند و در حالی که مقتول و کشته شده است، به پیامبر ص ملحق می‌شود:

«كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الدُّلُّ بَيْتَهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا وَ عُصِبَتْ حَقُّهَا وَ مُنِعَتْ اِزْمَتَهَا وَ كُسِرَ جَنْبُهَا [ وَ كُسِرَتْ جَنْبُهَا ] وَ اسْقَطَتْ جَنِينَهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا تُعَاثُ فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ بَاكِيَةٌ فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةٌ مَكْرُوبَةٌ مَغْمُومَةٌ مَغْصُوبَةٌ مَقْتُولَةٌ فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ غَضَبَهَا وَ ذَلَّلَ مَنْ أَدَهَّا وَ خَلَدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَ لَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ»<sup>۲</sup>

۱۳. در روایت دیگر آمده است که پیامبر گرامی ص به خاطر ضربه‌ای که به صورت فاطمه زده خواهد شد، گریه می‌کردند: «قَالَ أَبُوكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ وَ لَظْمِ فَاطِمَةَ حَدَّهَا»<sup>۳</sup>

۱۴. در روایت دیگر آمده است که خداوند به پیامبر گرامی ص خبر می‌دهد که فاطمه مورد هجوم واقع می‌شود و ضربه‌ای می‌خورد که فرزندش را سقط می‌کند و به وسیله همان ضربه از دنیا می‌رود:

«أَمَّا ابْنَتُكَ فَتُظْلَمُ وَ تُحْرَمُ وَ يُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَباً الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا وَ تُضْرَبُ وَ هِيَ حَامِلٌ وَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا وَ عَلَى حَرِيمِهَا وَ مَنْرِهَا بَغَيْرِ إِذْنٍ ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَ ذُلٌّ ثُمَّ لَا تَجِدُ مَانِعاً وَ تَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الصَّرْبِ وَ تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الصَّرْبِ قُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ

۱. امالی طوسی، ص ۱۸۸

۲. امالی صدوق، ص ۱۱۴؛ فضائل ابن شاذان، ص ۹؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۵

۳. امالی صدوق، ص ۱۳۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹

### إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ<sup>۱</sup>

۱۵. و در روایت دیگر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نفرین می کند بر کسی که خانه فاطمه علیها السلام را آتش خواهد زد و حرمت فاطمه را می شکند: «یا علی ویل لمن ظلمها، و ویل لمن ابتزها حقها، و ویل لمن هتك حرمتها، و ویل لمن أحرق بابها»<sup>۲</sup>

۱۶. و در روایت دیگر فرمود که ملعون است کسی که حق فاطمه را غصب خواهد کرد و او را خواهد کشت: «عن الصادق علیه السلام، یا یونس، قال جدي رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون من یظلم بعدي فاطمة ابنتی، و یغصبها حقها و یقتلها»<sup>۳</sup>

۱۷. در نقل دیگر آمده است که علی علیه السلام صحیفه ای داشت که پیامبر گرامی کیفیت شهادت فاطمه علیها السلام را گفته بود و علی علیه السلام نوشته بود:

«قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ إِمْلَأْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حَظِي بِيَدِي قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْرَأَهَا عَلَيَّ فَقَرَأَهَا وَإِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى يَوْمِ قِتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ كَيْفَ يُقْتَلُ وَ مَنْ يَقْتُلُهُ وَ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ مَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعَهُ فِيهَا ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ أَبْكَانِي وَ كَانَ فِيمَا قَرَأَهُ كَيْفَ يُضْعَعُ بِهِ وَ كَيْفَ تُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ»<sup>۴</sup>

۱۸. در نقل دیگر آمده است که به پیامبر از طریق وحی خبر داده شد که فاطمه علیها السلام مورد ظلم واقع می شود و حشش گرفته می شود و ارشش را از او منع می کنند و پهلویش را می شکندند: «أَمَّا ابْنَتُكَ فَهِيَ أَوَّلُ أَهْلِكَ لِحَاقًا بِكَ بَعْدَ أَنْ تُظْلَمَ وَ يُؤَخَذَ حَقُّهَا وَ تَمْنَعَ إِزْمَهَا وَ يُظْلَمَ بَعْلِهَا وَ يُكْسَرَ ضِلْعُهَا»<sup>۵</sup>

۱. کامل الزیارات، ص ۳۳۳؛ تاویل الایات، ص ۸۳۸

۲. طرف من الانباء و المناقب، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۵

۳. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الدر النظیم، ص ۴۵۸؛ العدد القویه، ص ۲۲۵

۴. فضائل ابن شاذان، ص ۱۴۱؛ اثابه الهدی، ج ۱، ص ۲۹۷

۵. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۴۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۷۶



۱۹. و در نقل دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام خبر داد که مورد ظلم واقع می‌شود و دنده‌اش شکسته می‌شود، و فرمود خداوند قاتل تو را لعنت کند: «ستریں بعدی ظلما و غیظا، حتی تضری، و یکسر ضلع من أضلاعک، لعن الله قاتلک»<sup>۱</sup>

۲۰. در نقل دیگر آمده است که خداوند به فاطمه علیها السلام می‌گوید که قاتلین تو را وارد آتش خواهم کرد: «فَمَا تَرَيْنَ اللَّهَ صَانِعَ بِقَاتِلِ وَلَدِكَ وَ قَاتِلِكِ إِذَا أَفْلَحَتْ [فَلَجَتْ] حُجَّتُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ وَ أُمِرَتِ النَّارُ أَنْ تُطِيعَهُ»<sup>۲</sup>

۲۱. در نقل دیگر آمده است که فاطمه علیها السلام پس از پیامبر مورد هجوم و هتک حرمت واقع شد و به واسطه ضربات وارده، گرفتار بیماری شد که روز به روز ضعف و سستی بر او چیره می‌کرد: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسْرَّ إِلَى فَاطِمَةَ علیها السلام أَنَّهُمَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَاهَا مِنَ الْقَوْمِ مَا نَاهَا لَزِمَتْ الْفِرَاشَ وَ نَحَلَ جِسْمُهَا حَتَّى كَانَ كَالْحَيَالِ»<sup>۳</sup>

۲۲. در روایت دیگر آمده است که عمر به خانه علی علیه السلام حمله کرد و درب خانه را شکست، در حالی که فاطمه در را به رویشان بسته بود: «فَرَأَتْهُمْ فَاطِمَةُ علیها السلام أَغْلَقَتِ الْبَابَ فِي وَجُوهِهِمْ، وَ هِيَ لَا تَشْكُ أَنْ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا، فَضْرَبَ عَمْرُ الْبَابَ بِرَجْلِهِ فَكَسَرَهُ وَ كَانَ مِنْ سَعْفِ ثَمٍّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا علیه السلام مَلْبِيًّا»<sup>۴</sup>

۲۳. در نقل دیگر آمده است که فاطمه علیها السلام بین علی و قنفذ فاصله شد که قنفذ فاطمه علیها السلام را زد: «فَقَامَتِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيْهَا - تَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۰۷

۲. تفسیر فرات کوفی، ص ۱۷۲

۳. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۲

۴. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷؛ الاختصاص، ص ۱۸۶

علی علیه السلام فضربها فانطلق قنفذ»<sup>۱</sup>

۲۴. در روایت دیگر آمده است که عمر به پهلوی فاطمه علیها السلام زد و با تازیانه به بازوی فاطمه علیها السلام نواخت: «دَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ علیها السلام وَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَهُوَ فِي غِمْدِهِ فَوَجَّأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَحَتْ يَا أَبَتَاهُ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضْرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَتَادَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

۲۵. در نقل دیگر آمده است که فاطمه علیها السلام را بین در و دیوار فشردند تا محسن را سقط کرد: «فوجهوا الى منزله فهجموا عليه، و أحرقوا بابه، و استخرجوه منه كرها، و ضغطوا سيده النساء بالباب حتى اسقطت (محسنا)»<sup>۳</sup>

۲۶. در نقل دیگر آمده است که عمر لگدی به فاطمه علیها السلام زد که محسن را سقط کرد و به صورت فاطمه علیها السلام هم سیلی زد که گوشواره حضرت علیها السلام شکست: «فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ وَكَانَتْ حَامِلَةً بِابْنِ اسْمِهِ الْمُحْسِنِ فَأَسْقَطَتِ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا ثُمَّ لَطَمَهَا فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ نَقِفْتُ»<sup>۴</sup>

۲۷. در نقل دیگر نیز خود فاطمه علیها السلام واقعه را شرح می‌دهد که عمر با تازیانه به بازویشان زد و مرا با صورت به زمین انداخت و گوشواره هایم شکست و محسن را سقط کردم: «فَأَخَذَ عُمَرُ السَّوْطَ مِنْ قُنْفُذٍ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، فَضْرَبَ بِهِ عَضُدِي فَالْتَوَى السَّوْطَ عَلَى يَدِي حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلَجِ، وَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ أَنَا حَامِلٌ فَسَقَطْتُ لَوْجَهِي وَ النَّارُ تَسَعَّرُ، وَ صَفَّقَ وَجْهِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۶۳

۲. طرف من الانباء، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹

۳. اثباه الوصیه، ص ۱۴۶؛ طرف من الانباء، ص ۳۹۵

۴. الاختصاص، ص ۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲

أَذْنِي وَ جَاءَنِي الْمَخَاضُ فَأَسْقَطْتُ مُحْسِنًا قَتِيلًا بَعِيرِ جُرْمٍ»<sup>۱</sup>

۲۸. در نقل دیگر آمده است که علی علیه السلام می فرمود که فاطمه علیها السلام در روز روشن زده شد و برای علی علیه السلام سخت است که شکم فاطمه علیها السلام بر اثر ضربات وارده سیاه و کبود شود: «فقد عَزَّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يَسُوْدَ مَتْنُ فَاطِمَةَ ضَرْبًا وَ قَدْ عَرَفَ مَقَامَهُ وَ شَوَّهَتْ أَيْامَهُ...»<sup>۲</sup>

۲۹. در نقل دیگر آمده است که عمر به کتف فاطمه علیها السلام زد و او را مجروح کرد: «أَخَذَ عُمَرَ مِنْ خَالِدِ بْنِ وَ لَيْدِ سَيْفًا، فَجَعَلَ يَضْرِبُ بَعْمَدِهِ عَلَى كَتِفِهَا، حَتَّى صَارَتْ مَجْرُوحَةً»<sup>۳</sup>

۳۰. در نقل دیگری نیز آمده است که قنغد با تازیانه به پشت و پهلوی فاطمه علیها السلام زد که محسن را سقط کرد: «فتركه أكثر القوم لأجلها، فأمر عمر قنغد بن عمر لعنه الله أن يضربها بسوطه، فضربها قنغد بالسوط على ظهرها و جنبها إلى أن أنهكها و أثر في جسمها الشريف و كان ذلك الضرب أقوى سبب في إسقاط جنينها و قد كان رسول الله صلى الله عليه و آله سَمَاهُ مُحْسِنًا»<sup>۴</sup>

۳۱. در نقل دیگری نیز از ضربه تازیانه عمر به بازوی فاطمه علیها السلام و ضرباتی که بر صورتش وارد شد، سخن به میان آمده است: «صَرَبِ عُمَرَ هَا بِالسُّوْطِ عَلَى عَضِدِهَا حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلُجِ الْأَسْوَدِ وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ حَتَّى أَصَابَ بَطْنَهَا وَ هِيَ حَامِلَةٌ بِالْمَحْسَنِ لَيْسَتَ أَشْهَرًا وَ إِسْقَاطُهَا إِيَّاهُ وَ هُجُومِ عُمَرَ وَ قُنْفُذِ وَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ صَفْقِهِ خَدَّهَا حَتَّى بَدَا قُرْطَاهَا تَحْتَ خِمَارِهَا»<sup>۵</sup>

۱. طرف من الانبياء، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۸

۲. نواب الدهور، ج ۳، ص ۱۵۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۵۷۶

۳. ملتقى البحرين، ص ۸۱؛ الجنة العاصمه، ص ۲۵۱

۴. نوادر الاخبار، ص ۱۸۳

۵. رياض الابرار، ج ۳، ص ۲۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹

۳۲. در نقل دیگر آمده است که فاطمه علیها السلام پشت در بود که عمر با پایش ضربتی به در زد که شکم فاطمه علیها السلام مورد آسیب واقع شد و محسن سقط شد: «أخذت فاطمة علیها السلام باب الدار ولزمتها عن ورائها، ففعلت عن الدخول، ضرب عمر برجله علی الباب؛ فقلعت فوقعت علی بطنها سلام الله علیها، فسقط جنینها المحسن.»<sup>۱</sup>

۳۳. در نقل دیگر آمده است که فاطمه علیها السلام به زنان مهاجرین و انصار می فرمودید که از مردان تنان به خاطر ظلم هایی که در حق من کردند، راضی نیستم و آنان را نفرین می کرد: «لَمَّا اشْتَدَّتْ عَلَيَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ غَلَبَهَا اجْتِمَاعُ عِنْدَهَا نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقُلْنَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ عَنْ عَلِيكَ فَقَالَتْ علیها السلام أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةً لَدُنِّيَاكُمْ قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ لَفْظُهُمْ قَبْلَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَنَنْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقَبِحًا لِقُلُولِ الْحَدِّ وَ حَوْرِ الْقَنَاةِ وَ حَظْلِ الرَّأْيِ وَ بَيْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا وَ سَنَنْتُ عَلَيْهِمْ غَارَهَا فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ سُحْقًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

۳۴. در نقل دیگری نیز از ضربه عمر به پهلو فاطمه و تازیانه قنغذ به شکم فاطمه علیها السلام سخن به میان آمده است: «فأخذ عمر سيفه، و هو في قرابه و ضربها به علی جنبها. و ضربها قنغذ بالسوط علی متنها، فصاحت فاطمة: يا أبتاه ما لقي أهل بيتك من أبي بكر و عمر بعدك»<sup>۳</sup>

۳۵. در نقل دیگری نیز از زبان مقداد آمده است که آنان فاطمه را زدند که خون از پشت و پهلویش خارج می شد به خاطر ضربات شمشیر و تازیانه «فقال

۱. ملتقى البحرين، ص ۸۱؛ اللجنة العاصمه، ص ۲۵۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۵۶۷

۲. امالی طوسی، ص ۳۷۴؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۸

۳. کامل بهائی لعماد الدین الطبری: ص ۳۰۶، (ط مکتبه المصطفوی) (به نقل از ماساه الزهراء،

له المقداد: «لقد ذهبت بنت رسول الله ﷺ من الدنيا، و كان الدم يخرج من ظهرها و جنبها بسبب ضربك لها بالسيف و السوط»<sup>۱</sup>.

۳۶. مقدس اردبیلی نیز نقل می‌کند:

«چون به حکم او آتش بردند که خانه فاطمه زهرا را بسوزانند دیدند و دانستند که فاطمه علیها السلام در پشت در نشسته است حکم به زدن او کرد و عمر در به شکمش زد و غلام تازیانه بر کتفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد و اثر آن مدتی بماند و به همان سبب بیمار شده رحلت یافت»<sup>۲</sup>

۳۷. در نقل دیگری آمده است که آنان به فاطمه علیها السلام هجوم بردند و فاطمه علیها السلام صیحه و فریاد زد که ای پدرجان، چه‌ها که بعد از تو از جانب ابوبکر و عمر دیدیم: «فلم يلتفت الی مقالها، و هجم فصاحت: یا أبه. ما لقینا بعدک من أبی بکر و عمر»<sup>۳</sup>

۳۸. در نقل دیگری آمده است که عمر نامه‌ای به معاویه نوشت و متعرض جنایاتی شد که در قبال فاطمه علیها السلام مرتکب شده بود و می‌گفت که با تازیانه به دو کتف فاطمه زدیم که او به گریه و فریاد افتاد و به من می‌گفت دشمن خدا و پیامبر و امیرالمومنین: «و أخذت سوط قنفذ فضربت و قلت لخالد بن الولید: أنت و رجالنا هلموا فی جمع الخطب، فقلت: إنی مضرها. فقالت: یا عدوّ الله و عدوّ رسوله و عدوّ أمیر المؤمنین. فضربت فاطمة یدیها من الباب تمنعنی من فتحه، فرمته فتصعب علیّ، فضربت کفّیها بالسوط فألمها، فسمعت لها زفیرا و بکاء»<sup>۴</sup>

۳۹. در نقل دیگری نیز ضربه به صورت فاطمه علیها السلام و شکستن گوشواره اش

۱. کامل بهائی: ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳. (به نقل از ماساه الزهراء، عاملی)

۲. حدیقة الشیعة، ج ۱، ص ۳۶۲

۳. الرسائل الاعتقادیة للخواجویی المازندرانی: ص ۴۴۷ رساله طریق الارشاد.

۴. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳

مورد تاکید قرار گرفته است: «فصفت صفة علی خدیما من ظاهر الخمار فانقطع قرطها و تناثرت الی الارض»<sup>۱</sup>

۴۰. علامه مجلسی در کتاب فارسی خود نقل می‌کند:

«ریسمانی در گردن آن حضرت انداختند و بسوی مسجد کشیدند، چون به در خانه رسیدند حضرت فاطمه علیها السلام مانع شد، پس قنغد - و به روایت دیگر عمر - تازیانه‌ای به بازوی فاطمه زد که شکست و ورم کرد، باز آن حضرت دست از علی علیها السلام بر نمی‌داشت تا آنکه در را بر شکم آن حضرت فشردند و دنده‌ها و پهلوی آن حضرت را شکستند، فرزندی که در شکم داشت که پیغمبر او را محسن نام کرده بود شهید کردند، در آن ساعت سقط شد و فاطمه علیها السلام بر آن ضربت از دنیا رفت. به روایتی دیگر: مغیره بن شعبه با عمر در بر شکم مبارک آن حضرت زد و فرزند او را شهید کرد، پس علی علیها السلام را به مسجد کشیدند، آن جفاکاران از پی او می‌رفتند و هیچ‌یک او را یاری نمی‌کردند.»<sup>۲</sup>

۴۱. در نقل دیگری نیز متذکر شده است که فاطمه علیها السلام را بین در و دیوار فشردند و قنغد با تازیانه‌ای به او زد که به همین سبب فاطمه علیها السلام از دنیا رفت:

«دفعه عمر فاخفت هی من وراء الباب، فعصرها بالباب فکان ذلک سبب إسقاطها، و نقل انه سبب موتها. فأمر عمر بن الخطاب قنغدا فضرها بسوط حتی أثر فی جسمها»<sup>۳</sup>

۴۲. همین نکته در نقل دیگری نیز مورد تاکید قرار گرفته است:

«أتری تكون فاطمة علیها السلام راضية حين عصرها خالد بن الوليد، فأسقطت محسنا.

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۴؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۶۰۶

۲. جلاء العیون، ص ۲۵۰

۳. التتمة فی تواریخ الأئمة: ص ۳۵.

و ضربها قنغد مولى أبي بكر، فأثر فيها الضرب»<sup>۱</sup>

۴۳. در نقل دیگری نیز آمده است که فاطمه بین درب و دیوار قرار گرفت و میخ درب به سینه اش فرورفت و فریادش بلند شد، فاطمه به سبب ضربات عمر از دنیا رفت»

«عصر عمر فاطمة بين الحائط و الباب عصرة شديدة قاسية حتى أسقطت جنينها، و نبت مسمار الباب في صدرها. و صاحت فاطمة: يا أبتاه يا رسول الله، أنظر ما ذا لقينا بعدك من ابن الخطاب، و ابن أبي قحافة. فالتفت عمر الى من حوله، و قال: اضربوا فاطمة. فانهالت السياط على حبيبة رسول الله و بضعت حتى أدموا جسمها. و بقيت آثار العصرة القاسية، و الصدمة المريعة تنخر في جسم فاطمة، فأصبحت مريضة عليلة، حزينة حتى فارقت الحياة بعد أبيها بأيام. ففاطمة بيت النبوة. فاطمة قتلت بسبب عمر بن الخطاب»<sup>۲</sup>

۴۴. در نقل دیگری آمده است که قنغد به صورت فاطمه علیها السلام ضربه زد که چشمانش نیز آسیب دید: «ضربها قنغد على وجهها، و أصاب عينا»<sup>۳</sup>

۴۵. در نقل دیگری امام صادق علیه السلام از قاتل فاطمه علیها السلام سخن به میان می آورد: «قاتل أمير المؤمنين علیه السلام، و قاتل فاطمة علیها السلام، و قاتل المحسن، و قاتل الحسن و الحسين»<sup>۴</sup>

۴۶. در نقل دیگری نیز آمده است که قاضی عبد الجبار عالم سنی مسلک تصریح می کند که شیعه روایاتی از امام صادق علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام دارد که عمر فاطمه را با تازیانه زد: «إن الشيعة قد ادعوا رواية رووها عن جعفر بن محمد علیه السلام و

۱. المنتخب للطريحي: ص ۱۳۶.

۲. مؤتمر علماء بغداد: ص ۱۳۵-۱۳۷ (ط سنة ۱۴۱۵هـ.ق) دار الارشاد الاسلامي - بيروت - لبنان.

۳. سيرة الائمة الاثني عشر: ج ۱، ص ۱۳۲.

۴. الاختصاص: ص ۳۴۳ و ۳۴۴، و كامل الزيارات: ص ۳۲۶ و ۳۲۷. والبحار: ج ۲۵، ص ۳۷۳

غیره: ان عمر ضرب فاطمة بالسوط»<sup>۱</sup>

۴۷. در نقل دیگری نیز امام کاظم علیه السلام گریه می کرد و تصریح می کرد که خانه فاطمه علیها السلام را هتک کردند: «عن موسى بن جعفر عن أبيه، قال: لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دعا الانصار، وقال: يا معشر الانصار، قد حان الفراق .. الى أن قال: إلا إن فاطمة بابها بابي، وبيتها بيتي، فمن هتكه، فقد هتك حجاب الله. قال عيسى: فبکی أبو الحسن علیه السلام طویلا، و قطع بقية كلامه، و قال: هتك - و الله - حجاب الله، هتك - و الله - حجاب الله، هتك - و الله - حجاب الله، یا أمه صلوات الله علیها»<sup>۲</sup>

۴۸. در نقل دیگری از دلائل الامامه طبری منقول است که روایت کرده از محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن الولید از برقی از زکریا بن آدم که می گوید؛

«وقتی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد علیه السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالی که سنّ شریفش از چهار سال کمتر بود. پس آن جناب دست خود را بر زمین زد و سر مبارک را به جانب آسمان بلند کرد و مدّت طویلی فکر نمود، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: جان من فدای تو باد، برای چه این قدر فکر می کنی؟

عرض کرد: فکرم در آن چیزی است که با مادرم فاطمه علیها السلام به جا آوردند. اما و الله لأخرجنّهما ثمّ لأحرقنّهما، ثمّ لأذريّنّهما، ثمّ لانسفتنّهما فی الیمّ نسفا. «بخدا قسم آن دو را خارج میکنم و میسوزانم و خاکسترشان را بیاد میدهم و به دریا میریزم»

امام رضا علیه السلام او را نزدیک خود طلبید و ما بین دیدگان او را بوسید و فرمود: پدر

۱. المغني للقاضي عبد الجبار: ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵، والشافي للسيد المرتضى: ج ۴، ص ۱۱۰-

۱۱۹ و شرح نهج البلاغة للمعتزلي: ج ۱۶، ص ۲۷۱.

۲. طرف من الانباء، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۷.



و مادرم فدای تو باد، تویی شایسته از برای امامت!

۴۹. در نقل دیگری نیز امام عسکری علیه السلام متذکر ضربه ای می شد که به صورت

فاطمه علیها السلام زده شد: «أحرق بیت الوحي ... الى أن قال: و لطم وجه الزکیة...»<sup>۲</sup>

۵۰. امام حسن علیه السلام به مغیره بن شعبه فرمود: «... و تو بودی که فاطمه دختر

رسول خدا صلی الله علیه و آله را زدی تا مجروح شد و بچه اش را سقط کرد. تو در تحقیر رسول

خدا صلی الله علیه و آله و مخالفت با فرمان او، و هتک حرمت، مرتکب این جنایت شدی. در

حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: یا فاطمه! تو سرور زنان اهل بهشتی...»

أنت الذي ضربت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، حتی أدميتها، و ألفت ما فی

بطنها، استدلالاً منك لرسول الله صلی الله علیه و آله، و مخالفة منك لأمره، و انتهاكاً لحرمة، و قد قال

لها رسول الله صلی الله علیه و آله: یا فاطمة، أنت سيدة نساء أهل الجنة»<sup>۳</sup>

۵۱. خود فاطمه علیها السلام می فرمود: «مصیبتی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد

می شد، به شب بدل می گشت. من امروز در مقابل افراد ذلیل تسلیم می شوم و

ظلم و ستم ظالمان را با ردایم دفع می کنم.» «صبت علی مصائب لو أنها صبت

على الايام صرن لیالیا.... فالیوم أخشع للذلیل، و أتقی ضیعی، و أدفع ظالمی

بردائیا»<sup>۴</sup>

نهایت امر آن شد که به خاطر ضربات وارده، فاطمه علیها السلام به شهادت رسید.

۵۲. در نقلی آمده است که آنان پهلوی فاطمه علیها السلام را شکستند و فرزندش را

---

۱. دلائل الامامة، ص ۴۰۱؛ اثباه الوصیة، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۹؛ مدینه المعاجز، ج ۷،

ص ۳۲۵ و ...

۲. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۴

۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ طرف من الانباء، ص ۳۹۰

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۷۵؛ الدر النظیم فی مناقب

الائمة، ص ۱۹۸

سقط کرد و به این خاطر شهیده شد و از دنیا رفت: «فَأَرْسَلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى قُنْفُذٍ أَضْرِبُهَا فَأَلْجَأَهَا إِلَى عِصَادَةِ بَيْتِهَا فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعاً مِنْ جَنْبِهَا وَالْقَتَّ جَنِيناً مِنْ بَطْنِهَا فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةً فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ مِنْ ذَلِكَ شَهِيدَةً»<sup>۱</sup>

بخشی از روایاتی که در مصائب و شهادت فاطمه علیها السلام بیان کردیم، از کتاب احتجاج مرحوم طبرسی بود، مرحوم طبرسی پیرامون روایاتش می‌گوید:

«سند بیشتر اخباری را که در این کتاب آورده‌ایم بیان ننموده‌ایم. زیرا با مورد اجماع است و یا موافق مدلول عقل، و یا در کتب و سیر بین مخالف و موافق مشهور است...» «و لا تأتي في أكثر ما نورد من الاخبار باسناده، إما لوجود الإجماع عليه، أو موافقته لما دلّت العقول إليه، أو لاشتهاره في السير و الكتب بين المخالف و المؤلف»<sup>۲</sup>

۵۳. در روایت دیگری نیز امام صادق علیه السلام تصریح می‌کرد که فاطمه علیها السلام به خاطر ضربات وارده از دنیا رفت: «وَ جَرَى مَا جَرَى فِي يَوْمِ دُخُولِ الْقَوْمِ عَلَيْهَا دَارَهَا، وَ إِخْرَاجِ ابْنِ عَمَّهَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَ مَا لَحَقَهَا مِنَ الرَّجُلِ أَسْقَطَتْ بِهِ وَ لَدَاءً تَمَامًا، وَ كَانَ ذَلِكَ أَصْلَ مَرَضِهَا وَ وَفَاتِهَا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا)»<sup>۳</sup>

۵۴. در کتاب ملتقى البحرين نیز نقل شده است که علت وفات فاطمه علیها السلام هجوم عمر با جمعیتی سیصد نفره به خانه فاطمه علیها السلام بود: «عَلَّةُ وَفَاتِهَا علیها السلام أَنَّ عُمَرَ هَجَمَ مَعَ ثَلَاثِمِائَةِ رَجُلٍ عَلَى بَيْتِهَا»<sup>۴</sup>

۵۵. لذا در زیارتنامه‌هایی که برای فاطمه علیها السلام ذکر شده است، از ایشان با عنوان شهیده و کسی که ارتش منع شد و پهلویش شکسته شد و کودکش کشته

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ مراه العقول، ج ۵، ص ۳۲۰

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۴.

۳. دلائل الامامة، ص ۱۰۴؛ مدینه معاجز الائمة، ج ۱، ص ۳۶۹

۴. ملتقى البحرين، ص ۸۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۵۸۰

شد، یاد شده است: «السلام عليك أيتها الصديقة الشهيدة، المنوعة إرثها، المكسور ضلعها، المظلوم بعلمها، المقتول ولدها»<sup>۱</sup>

دیدیم که روایات شهادت فاطمه علیها السلام متواتر است، در ده دسته‌ای که در ابتدای کلام ذکر کردیم، انبوهی از روایات نهفته است که با سایر روایاتی که بیان کردیم، چیزی در حدود ۱۰۰ روایت می‌شود که این اندازه از روایات فوق حد تواتر است و ضعف سندی یک روایت، ضرری به صحت قضیه نمی‌زند. بر همین اساس است که محدثین بزرگ شیعه تصریح می‌کردند که روایات شهادت فاطمه علیها السلام، متواتر است.

محمد تقی مجلسی، معروف به مجلسی اول می‌گوید:

«اما شهیده نزد شیعه متواتر است از ائمه اهل البیت صلوات الله علیهم که عمر در بر شکم آن حضرت زد به شرکت قنغذ و فرزندی که حضرت المرسلین صلوات الله علیهم او را محسن نامیده بودند ساقط شد و آن حضرت بیمار شد و از دنیا با اعلیٰ علین رحلت فرمودند»<sup>۲</sup>

ایشان همین سخن را در کتاب روضه المتقین خود نیز تکرار می‌کند:

«شهادتها صلوات الله علیها کانت من ضرب عمر ... و الحکایه مشهور عند العامه و الخاصه»<sup>۳</sup>

علامه محمد باقر مجلسی هم تصریح می‌کند که روایات در این زمینه متواتر است: «ثم إن هذا الخبر يدل على أن فاطمة صلوات الله علیها کانت شهيدة و هو من المتواترات و كان سبب ذلك أنهم لما غضبوا الخلفة و بايعهم أكثر الناس بعثوا

---

۱. إقبال الأعمال: ص ۶۲۵، و البحار: ج ۹۷، ص ۱۹۹/۲۰۰.. الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰

۲. لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۸، ص ۵۰۷

۳. روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲

إلى أمير المؤمنين عليه السلام ليحضر للبيعة، فأبى فبعث عمر بنار ليحرق على أهل البيت بيتهم وأرادوا الدخول عليه قهرا، فنعتهم فاطمة عند الباب فضرب قنفاذ غلام عمر الباب على بطن فاطمة عليها السلام فكسر جنبها وأسقطت لذلك جنينا كان سماه رسول الله صلى الله عليه وآله محسنا، فمرضت لذلك وتوفيت صلوات الله عليها في ذلك المرض»<sup>۱</sup>

علامه سيد جعفر عاملی هم به این تواتر تصریح می‌کند: «الروایات بمجموعها متواترة عن أهل بيت العصمة، فإذا ضم إليها ما سواها من نصوص فإنها تفوق حد التواتر»<sup>۲</sup>

اگر هم فرض بگیریم که نقلهای شهادت فاطمه علیها السلام متواتر نیست (که این فرض رد می‌شود، چون ثابت کردیم که متواتر است)، باز هم گفتنی است: صاحبان کتابهای فوق الذکر که روایات فوق را بیان کرده‌اند، مقید بوده‌اند که روایات معتبر را نقل کنند، چنان که محدث بزرگ، علامه مجلسی به این نکته در مقدمه بحار الانوار تصریح می‌کند و بر پایه همین معتقد است که منابع کتاب بحار الانوار که کتابهای فوق هستند، از اصول و روایات معتبره در نزد شیعه اخذ شده‌اند: «تبعت الاصول المعتمدة»<sup>۳</sup>

بنابراین صاحبان کتابهای فوق معتقد بودند که راویان روایتی که از آنان نقل روایت می‌کنند، در نقلشان راستگو هستند، این بزرگان شیعه با نقل روایت از راویان مذکور، آن راوی را در آن نقلش توثیق کرده‌اند، بی‌شک توثیق این بزرگان شیعه از توثیق و جرح یک عالم رجالی برتر و بالاتر است، و تا جایی که ما توثیق این بزرگان را بر صحت نقلشان داریم، به جرح یک عالم رجالی که قرن‌ها بعد از

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۳۱۸

۲. مأسا الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۳۱۴

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳

این علماء بزرگ بوده‌اند، توجه نمی‌کنیم.

به بیان دیگر: صاحبان روایات فوق معتقد بودند که روایتشان مورد اعتماد و موثوق الصدور است، اگر چه یک راوی آنان به تصریح یک عالم رجالی ضعیف است، اما این علماء بزرگ و حدیث شناس قرینه داشتند که آن راوی در آن نقلش راستگو است، بر پایه این قرینه حکم به اعتبار روایتشان کرده‌اند و حکم این عالمان بزرگ و حدیث شناس برای ما در این موضوع حجت بوده و نقلشان را موثوق الصدور و مورد اعتماد می‌کند، در ذیل پیرامون این نقلهای موثوق الصدوری توضیح داده‌ایم:<sup>۱</sup>

بر پایه همین در برخی از روایات وارد شده است که روایت یک عالم ثقه و مورد اعتماد (که موافق با اصول و ادله است) نباید مورد شک و تردید واقع شود و رد شود، امام عصر علیه السلام فرمود:

«برای هیچ کس از شیعیان ما عذری نیست که تشکیک کنند در آنچه که ثقات ما (یعنی محدثین مورد وثوق) از ما برایشان نقل می‌کنند» **«لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا»**<sup>۲</sup>

باز اگر از این بیان هم کوتاه بیاییم، با توجه به آنکه روایات فوق تعدد نقل دارد، و مشهور می‌باشند، همین تعدد نقل قرینه و دلیلی بر صحت و اعتبارشان می‌باشد، چنان که آیت الله سبحانی تصریح می‌کند که طبق مبانی حدیثی شیعه خبر واحد محفوف به قرائن بر صحت قابل شک و تردید نیست: **«فکم من خبر تویده القرائن فیصبح خبرا ملموسا لا یشک فیہ احد»**<sup>۳</sup>

شهید ثانی نیز تصریح می‌کند که جماعت کثیری از علمای شیعه به خبری

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5043](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5043)

۲. رجال کشی، ج ۲، ص ۵۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۰

۳. اصول الحدیث و احکامه، ص ۳۹ و ۹۱

که نقلش در نزد محدثین مشهور باشد و زیاد نقل شده باشد، عمل می‌کنند و خبر واحد همراه با قرائن را می‌پذیرند و مقبول می‌دانند: «اجازه آخرون و هم جماعه کثیره .... بان یکثر تدوینها و روایتها بلفظ واحد او الفاظ متغایره متقاربه المعنی - المقبول ... الخبر المحتف بالقرائن»<sup>۱</sup>

و می‌گویند که قرائن موجب علم به صحت خبر می‌شود: «فان القرائن الخارجیه قد توجب العلم بمضمونه»<sup>۲</sup>

در کتاب دراسات فی علم الدرایه هم آمده است که خبر واحد محفوف به قرائن حجت است: «قضاء الوجدان بحصول العلم عند احتفاف القرائن یکفینا حجه»<sup>۳</sup>

در کتاب قواعد الحدیث آقای غریفی نیز همین نکته تصریح شده است:<sup>۴</sup>  
این نکته در علم حدیث اهل سنت هم قطعی است که روایتی که متعدد نقل شده است، قرینه بر صحت دارد، حتی اگر روایان آن ضعیف باشند، چنان که ابن تیمیه می‌گوید:

«زیادی و تعدد راه‌های نقل حدیث، برخی از آنها، برخی دیگر را تقویت می‌کند که خود زمینه یقین و اطمینان به آن حدیث را فراهم می‌کند، اگر چه روایان آن گروهی از فاسقان و فاجران باشند»

«فَإِنَّ تَعَدُّدَ الطَّرِيقِ وَكَثْرَتَهَا يُقْوِي بَعْضَهَا بَعْضًا حَتَّىٰ قَدْ يَحْضُلُ الْعِلْمُ بِهَا وَلَوْ كَانَ النَّاقِلُونَ فُجَارًا فَسَاقًا»<sup>۵</sup>

۱. الرعايه فی علم الدرایه، ص ۹۲ و ۷۱

۲. رسائل شهید ثانی، ج ۱، ص ۵۷۵

۳. دراسات فی علم الدرایه، غفاری، ص ۲۳

۴. قواعد الحدیث، ص ۱۲

۵. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۴، ص ۳۵

بدرالدین عینی هم به نقل از نووی می‌گوید:

«اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شده باشد ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند باز هم به آن احتجاج می‌شود... تعدادی حدیث از صحابه و از راه‌های گوناگون نقل شده که برخی از آنها برخی دیگر را تقویت می‌کند اگر چه هریک از آن احادیث ضعیف باشند» **«ان الحدیث اذا روی من طرق و مفردات ضعاف یحتج به...»**

بنابراین نقلهای مذکور متواترند و یا چون با طرق متعدد نقل شده‌اند مورد اعتمادند.

۴. آیا در منابع شیعه و سنی از سقط شدن فرزند حضرت فاطمه یعنی جناب محسن، سخن به میان آمده است؟

پرسش چهارم:

آیا براستی شهادت و سقط شدن حضرت محسن در کتب سنی و تشیع آمده است؟؟

پاسخ:

مساله سقط شدن حضرت محسن و شهادت ایشان توسط هجوم مهاجمان مورد اتفاق شیعه و سنی می‌باشد و جای انکار نمی‌باشد که ما به برخی از مدارک از کتب اهل سنت اشاره می‌کنیم؛

۱. مرحوم ابن شهر آشوب از کتاب معارف ابن فتیبه از علمای برجسته اهل سنت نقل می‌کند:

«فرزندان فاطمه حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن بودند. همانا

محسن از ضربه قنغذ کشته شد»<sup>۱</sup>

۲. بلاذری در انساب الاشراف خودش نقل می‌کند:

«فاطمه برای علی چند فرزند به دنیا آورد که عبارتند از حسن با کنیه ابا محمد و حسین با کنیه ابا عبدالله و محسن که در کودکی از دنیا رفت»<sup>۲</sup>

۳. مسعودی می‌نویسد:

«آنان در هجوم خود به خانه فاطمه سیده زنان را در پشت درب چنان فشردند که محسن را سقط کرد»<sup>۳</sup>

۴. شهرستانی از «نظام» که از علمای برجسته اهل سنت است نقل می‌کند:  
«همانا عمر چنان ضربه‌ای به شکم فاطمه در روز بیعت زد که فاطمه جنین خود را از شکم انداخت»<sup>۴</sup>

۵. ابن ابی الحدید از استادش نقیب نقل می‌کند که می‌گفت:

«پیامبر اگر در زمان فاطمه زنده بود بدون شک خون کسانی که فاطمه را ترساندند تا بچه از شکمش افتاد را مباح می‌کرد»<sup>۵</sup>

۶. طبری می‌نویسد:

«فاطمه برای او حسن و حسین و محسن را به دنیا آورد لکن محسن در کودکی از دنیا رفت»<sup>۶</sup>

۷. علمای اهل سنت از احمد حماد کوفی که از حافظان اهل سنت است

---

۱. مناقب، ج ۳، ص ۱۳۲

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴

۳. اثباه الوصیه، ص ۱۴۲

۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲

۶. ذخائر العقبی، ص ۵۵



نقل می‌کنند:

«بدون شک عمر چنان لگدی به فاطمه زد که محسن از او سقط شد»<sup>۱</sup>

۸. صفدی نیز در کتاب خود نقل می‌کند:

«بدون شک عمر در روز بیعت چنان فاطمه را زد که محسن را از شکم

انداخت»<sup>۲</sup>

۹. جوینی از بزرگان اهل سنت از پیامبر چنین نقل می‌کند که می‌فرمود:

«هرگاه فاطمه را می‌بینم به یاد مصیبت‌هایی که پس از من بر او وارد میشود

می‌افتم وگویی که من خود شاهد آن اتفاقات هستم و می‌بینم که ذلت به خانه او

وارد شده و حرمتش را هتک نموده و حق او را غصب وارث او را منع و پهلویش را

شکسته و جنین او را سقط نموده‌اند»<sup>۳</sup>

۱۰. ذهبی در شرح حال ابن ابی دارم می‌گوید:

«ابن ابی دارم شخصی بود که در طول عمر خود با رعایت اعتدال زندگی کرد

ولی در آخرین روزهای عمرش بیشترین چیزی که برای او خوانده میشد روایات

معایب بود. برای او این روایت خوانده شد و (او نیز تایید می‌کرد) عمر به پهلوی

فاطمه لگد زد و محسنش را سقط نمود»<sup>۴</sup>

مساله سقط جنین حضرت زهرا در روایات فراوانی از کتب شیعه نیز آمده

است.

۱۱. مرحوم طبرسی نقل می‌کند که امام حسن خطاب به مهاجم خانه حضرت

زهرا عرضه می‌داشت:

---

۱. لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸

۲. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵

۳. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵

۴. سیر اعلام النبلا، ج ۱۵، ص ۵۷۸

«تو کسی هستی که بر فاطمه دختر پیامبر ضربه وارد کردی تا فرزند درون شکمش را سقط کرد»<sup>۱</sup>

۱۲. سلیم بن قیس نقل می‌کند:

«به زهرا ضربه و آسیب رساندند تا جنینش سقط شد و به واسطه این ضربه شهید شد»<sup>۲</sup>

۱۳. امام صادق فرمود:

«عمر با پایش به زهرا ضربه وارد کرد در حالی که او حامله به محسن بود و پس از آن ضربه محسن از او سقط شد»<sup>۳</sup>

۱۴. در روایت دیگر فرمود:

«قنفذ به امر عمر با شمشیر بر فاطمه ضربه وارد کرد و او محسن را سقط کرد»<sup>۴</sup>

این که در برخی روایات قنفذ و در برخی مغیره و در برخی عمر را مسبب اصلی سقط جنین و شهادت حضرت زهرا معرفی می‌کنند اشاره است به این که ضربات همه آنها موثر بوده است.

۱۵. شیخ صدوق روایت می‌کند که پیامبر گرامی فرمود:

«فاطمه سیده زنان عالمین و پاره تن من و نور چشم من ... می‌باشد پس از من حرمتش شکسته می‌شود و حقش غصب میشود و فرزندش سقط میشود و او ندا می‌دهد یا محمد اما اجابت نمیشود...»<sup>۵</sup>

---

۱. الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۸

۲. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸

۳. الاختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۵

۴. دلائل الامامه، ص ۱۳۴

۵. امالی صدوق، ص ۱۱۴

۱۶. در روایت دیگر آمده است:

«آنان به منزل زهرا حمله کردند و سبب سقط محسن شدند»<sup>۱</sup>

۱۷. در کتاب ارشاد القلوب آمده است که حضرت زهرا فرمود:

«آنان سبب سقط محسن شدند بدون آنکه او جرمی کرده باشد»<sup>۲</sup>

۵. پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه فاطمه و هتک حرمت خانه ایشان بر

اساس روایات اهل سنت!!!

پرسش پنجم:

آیا این روایتی که می‌گوید ابوبکر در پایان عمرش از هجومش به خانه زهرا

اظهار پشیمانی کرد در منابع اهل سنت هم آمده است یا خیر؟!

پاسخ:

از جمله دلائلی که نشان می‌دهد به خانه حضرت زهرا علیها السلام حمله شد و ایشان مورد هتک و اذیت و آزار قرار گرفتند و نهایتاً به سبب جراحات وارده به شهادت رسیدند روایتی است که علمای اهل سنت از ابوبکر نقل کرده‌اند که در واپسین روزهای عمرش از حمله به خانه حضرت زهرا اظهار پشیمانی می‌کرد.

۱. طبرانی شخصیتی است که ذهبی در حق او می‌گوید:

«حافظ و اهل ثبت حدیث است»<sup>۳</sup>

او می‌نویسد:

«ابوبکر به هنگام مرگ آرزو می‌کرد که کاش سه چیز را انجام نمیداد و یکی از

آن سه چیز این بود:

---

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۵

۲. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۵۰

۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۵

«آرزو می‌کنم حرمت خانه فاطمه را زیر پا نمی‌نهدم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم»<sup>۱</sup>

۲. مولف کتاب العقد الفرید که از بزرگان اهل سنت است نیز نقل می‌کند که می‌گفت:

«کاش در خانه فاطمه را باز نمی‌کردم هر چند آنان برای نبرد در خانه را بسته بودند»<sup>۲</sup>

۳. محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی که ادیب و نویسنده معروف اهل سنت است در کتاب الکامل خود داستان آرزوی خلیفه را چنین نقل می‌کند:  
«آرزو می‌کنم ای کاش بیت فاطمه را هتک نمی‌کردم و آن را رها می‌کردم هر چند برای جنگ بسته شده باشد»<sup>۳</sup>

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد که چنین می‌گفت:

«آرزو می‌کنم کاش حرمت خانه زهرا را زیر پا نمی‌نهدم»<sup>۴</sup>

۵. ابن عساکر دمشقی نیز این آرزو را چنین نقل می‌کند:

«من بر چیزی از امور دنیا تاسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم ... دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم هر چند ساکنان خانه آن را برای جنگ ببندند»<sup>۵</sup>  
این آرزوی ابوبکر را دیگران از علمای اهل سنت هم نقل کرده‌اند؛

---

۱. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲

۲. عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱

۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲

۶. شمس الدین ذهبی در تاریخ الاسلام؛<sup>۱</sup>

۷. ابن حجر هیتمی در مجمع الزوائد؛<sup>۲</sup>

۸. ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان؛<sup>۳</sup>

۹. متقی هندی در کنز العمال؛<sup>۴</sup>

۱۰. ضیاء الدین مقدسی نیز می گوید:

«این حدیث از ابوبکر در رتبه روایات حسن قرار دارد»<sup>۵</sup>

مقدسی کسی است که ذهبی درباره او می گوید:

«او امام و عالم و حافظ و حجت و محدث شام و شیخ اهل سنت است»<sup>۶</sup>

برخی از وهابیون اشکال کرده اند که در سند روایت مورد بحث، علوان بن داود

بجلی است که بخاری گفته است منکر الحدیث است!

وهابیون توجه ندارند که ابن حبان راوی مذکور را توثیق کرده و در کتاب ثقات

خود آورده است؛<sup>۷</sup>

توثیقات ابن حبان هم در درجه بالایی قرار دارد، چرا که ذهبی در مورد او

می گوید؛

«چشمه معرفت ثقات ... ابن حبان است»<sup>۸</sup>

وهابیون می گویند که علوان منکر الحدیث بوده و روایتش صحیح نیست در

---

۱. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۷

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۲

۳. لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹

۴. کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱

۵. الاحادیث المختاره، ج ۱، ص ۹۰

۶. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۱۲۹

۷. الثقات، ج ۸، ص ۵۲۶

۸. الموقظه فی علم مصطلح الحدیث، ص ۷۹

حالی که منکر الحدیث بودن، دلالت بر عدم اعتبار روایات راوی نمی‌کند، چنان که ابن حجر می‌گوید؛

«اگر بنا باشد که هر کس را به صرف این که روایت منکر نقل می‌کند، در زمره ضعفاء قرار دهیم، در آن صورت روایت هیچ کس سالم نخواهد ماند»<sup>۱</sup>

از این گذشته روایت پشیمانی ابوبکر با چندین سند نقل شده که تنها در یکی از آنها علوان بن داود وجود دارد، چنان که ذهبی می‌گوید؛

«این حدیث را ابن وهب و ابن عائظ از لیث بن سعید از صالح بن کیسان به شکل کاملتر روایت کرده‌اند»<sup>۲</sup>

ابن عساکر و بلاذری و... این روایت را با اسناد دیگری ارائه داده‌اند. بنابراین روایت تعدد نقل و سند دارد و طبق کلام ابن تیمیه حجت است، در کتاب عمده القاری نیز می‌خوانیم؛

«اگر روایتی با سند های گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشد، باز هم به آن احتجاج می‌شود... تعدادی حدیث از صحابه و از راه های گوناگون نقل شده که برخی از آنها برخی دیگر را تقویت می‌کنند، اگر چه هر یک از آن احادیث ضعیف باشند»<sup>۳</sup>

البانی، هم می‌گوید؛

«از مسائل ثابت شده در علم رجال آن است که چون فرد متهمی در سند های متعدد در سلسله سند، نباشد، یکدیگر را تقویت می‌کند»<sup>۴</sup>

مقدسی نیز تصریح به اعتبار روایت پشیمانی ابوبکر می‌کند و می‌گوید؛

---

۱. لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۰۷

۲. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۸

۳. عمده القاری، ج ۳، ص ۳۰۷

۴. ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۱۶۰

«این حدیث از ابوبکر در رتبه روایات حسن قرار دارد»<sup>۱</sup>  
مقدسی نیز از استوانه‌های علمی اهل سنت است، چنان که بخاری در مورد او می‌گوید؛

«او عالم، حافظ، حجت و محدث شام و شیخ اهل سنت ... است»<sup>۲</sup>  
روایت حسن نیز مانند روایت صحیح است، چنان که نووی می‌گوید؛  
«روایت حسن در احتجاج همانند روایت صحیح است ... گروهی روایت حسن را در زمره روایت صحیح آورده‌اند»<sup>۳</sup>  
ابن تیمیه نیز می‌گوید؛

«نوع دوم از روایات، روایت حسن است، از دیدگاه جمهور علما، این روایت در احتجاج، همانند روایت حسن است»<sup>۴</sup>  
سیوطی نیز حسن بودن روایت پشیمانی ابوبکر را نقل می‌کند؛<sup>۵</sup>

۶. آیا امام علی در مورد شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام سخنی به میان آورده است؟

پرسش ششم:

امام علی حتی یک بار در طول عمرش از قتل همسرش بدست خلیفه ناراحت و نگران نبوده و آنرا به زبان نیاورده است. باید از روحانیون شیعه و پیروان آنها مورد زیر را عرضه کرد که آن را بپذیرند: داستان قتل فاطمه به دست عمر دروغی بیش

۱. الاحادیث المختاره، ج ۱، ص ۹۰

۲. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۱۲۹

۳. التقریب، ج ۱، ص ۲

۴. الباعث الحثیث، ج ۱، ص ۱۲۹

۵. جامع الاحادیث، ج ۱۳، ص ۱۰۱؛ ج ۱۷، ص ۴۸

نبوده که قرن‌ها پس از صدر اسلام به آن دامن زده شده است و به مرور زمان پر و پا گرفته است!!؟

پاسخ:

علی علیه السلام بارها و بارها از جریان شهادت حضرت زهرا علیها السلام یاد کردند و اظهار تاسف و ناراحتی کردند.

سلیم بن قیس می‌گوید؛

«عمر بن خطاب نصف اموال همه عمّال خود را از آنان گرفت مگر قنفذ عدوی - او نیز یکی از کارمندان او بود - که چیزی از او نگرفت و آنچه از او گرفته بود بیست هزار درهم می‌شد، به او بازگرداند، و نه از او عشر گرفت و نه نصب عشر. با علی علیه السلام ملاقات کردم و از این کار عمر از او پرسیدم. فرمود: آیا می‌دانی چرا از قنفذ دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟

گفتم. نه. فرمود: زیرا او بود که وقتی فاطمه علیها السلام آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه‌اش او را زد، چنان که وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود»<sup>۱</sup>

باز سلیم می‌گوید؛

«در حلقه‌ای در مسجد رسول خدا حاضر شدم که جز سلمان، ابو ذر، مقداد، محمّد بن ابی بکر، عمر بن ابی

سلمه، قیس بن سعد بن عباده، همه از بنی هاشم بودند. عباس به علی علیه السلام گفت: به نظر شما، چرا عمر، قنفذ را مانند دیگر کارمندانش وادار به پرداخت غرامت نکرد؟

علی علیه السلام نگاهی به اطراف انداخت. چشمانش پر از اشک شد، پس فرمود:

---

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۷۴؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۳.



این پاداش ضربه تازیانه‌ای بود که به فاطمه علیها السلام زد. وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، اثر این ضربه همچون بازوبندی روی بازوی او بود...»<sup>۱</sup>

ابن عباس می‌گوید؛

«در ذوقار بر علی علیه السلام وارد شدم. صحیفه‌ای برایم بیرون آورد و گفت: پسر عباس! این صحیفه‌ای است که رسول خدا بر من املا فرمود و من، به خط خودم نوشتم. گفتم: یا امیر المؤمنین! آن را برایم بخوان. علی علیه السلام آن را برایم خواند. همه حوادث پس از رسول خدا تا شهادت حسین علیه السلام، و اینکه چگونه کشته می‌شود، چه کسی او را می‌کشد و چه کسانی با او به شهادت می‌رسند، همه و همه در آن آمده بود. علی علیه السلام سخت گریست و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که علی علیه السلام خواند، این بود: چگونه با او رفتار می‌شود، و چگونه فاطمه به شهادت می‌رسد، و چگونه حسن شهید می‌شود، و چگونه امت با او مکر می‌ورزد...»<sup>۲</sup>

روایت شده که علی علیه السلام به هنگام دفن زهرا علیها السلام خطاب به رسول خدا گفت؛ «...دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه امتت فراهم گردیدند، و بر او ستم ورزیدند. از او پرس چنان که شاید و خبرگیر از آنچه باید، چه اندوه‌هایی که در سینه‌اش نهفته است، و او راهی برای بیان آن نیافته است...»<sup>۳</sup>

در نقل دیگری علیه السلام فرمود؛

«من، فاطمه، حسن، و حسین نزد رسول خدا بودیم که به ما التفات فرمود و گریست. یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: از ضربه‌ای که بر فرق سر تو

---

۱. همان منابع

۲. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۱۵؛ فضائل ابن شاذان، ص ۱۴۱

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۵۹؛ مرآ العقول، ج ۵، ص ۳۲۹؛ نهج البلاغه، خ ۲۰۲

و سلیلی ای که به صورت فاطمه علیها السلام می‌زنند، گریه می‌کنم»<sup>۱</sup>.  
راوی می‌گوید از ابو طفیل عامر بن واثله شنیدم که امیر المؤمنین در سخنی  
به عمر گفت: «... و این آتشی است که شما در خانه‌ام برافروخته‌اید تا من، فاطمه  
دختر رسول خدا، فرزندانم حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را بسوزانید»<sup>۲</sup>

۷. بررسی شهادت فاطمه صدیقه در بیان عالم بزرگ اهل سنت یعنی ابن ابی  
الحدید معتزلی و استادش ابو جعفر نقیب!

پرسش هفتم:

آیا ابی الحدید یا استادش از شهادت فاطمه سخنی به میان آورده‌اند؟ برخی  
می‌گویند ابن ابی الحدید شیعه بوده است!؟

پاسخ:

مقدمتا یاد آور می‌شویم که ابن ابی الحدید، عالم بزرگ اهل سنت است که در  
اصول دینش پیرو مذهب اعتزال بوده و در فروع دینش، شافعی مسلک بوده است  
و خود علمای بزرگ اهل سنت به این مطلب تصریح کرده‌اند:

«عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن محمد ابن أبي الحدید، عز الدین أبو  
حامد المدائنی المعتزلی الفقیه الشاعر أخو موقّق الدین»<sup>۳</sup>

«أخوه عز الدین الآتی ذکره فی أسماء عبد الحمید کان معتزلیا»<sup>۴</sup>

«عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسين بن أبي الحدید، أبو حامد، عز

---

۱. امالی صدوق، ص ۱۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۱؛ ر.ک: ج ۴۴، ص ۱۴۹؛ اثبات الهداة، ج ۱،  
ص ۲۸۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۳۹۷؛ ضیاء العیون، ج ۱، ص ۱۸۹؛ وفاة الصدیقة الزهراء علیها السلام،  
ص ۶۰، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲. ترجمه ماساه الزهراء، عاملی، ص ۳۸۱؛ الهدایه الکبری، ص ۱۶۳

۳. الوافی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۷۶

۴. الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۲۲۵

الدین: عالم بالأدب، من أعیان المعتزلة»<sup>۱</sup>

چنان که گفتیم ابن ابی الحدید در فروعات پیرو امام شافعی بوده است:

«عز الدین ابن ابی الحدید ... و اشتغل بفقہ الإمام الشافعی»<sup>۲</sup>

«اشتغل بفقہ الإمام الشافعی»<sup>۳</sup>

همینطور ابن ابی الحدید استادش ابو جعفر نقیب را می ستاید و در مورد او می گوید:

انسان منصف و دور از هوای نفس و تعصب بوده است «كان منصفاً بعيداً عن الهوى والعصية»<sup>۴</sup>

و در فراز دیگری می گوید که ابو جعفر نقیب به فضائل صحابه اعتراف می کرد و بر ابوبکر و عمر، درود و ثنا می فرستاد: «كان يعترف بفضائل الصحابة و يثني على الشيخين»<sup>۵</sup>

ابو جعفر نقیب تصریح می کرد که ابوبکر و عمر و عثمان اهل بهشت هستند و بر آنان درود می فرستاد: «فتقول أنهما من أهل الجنة فقال إي والله أعتقد ذلك .... فقلت له فعثمان قال و كذلك عثمان ثم قال رحم الله عثمان»<sup>۶</sup>

بنابراین هم ابن ابی الحدید و هم استادش از بزرگان و علمای اهل سنت بوده اند.

---

۱. الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، ج ۳، ص ۲۸۹

۲. وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، ج ۷، ص ۳۴۲

۳. موسوعة أعلام العلماء و الأدباء العرب و المسلمین، ج ۶، ص ۲۷۴

۴. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۷۴

۵. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۲۲

۶. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۲۶

ابن ابی الحدید منکر اصل هجوم به خانه فاطمه علیها السلام و مصائب ایشان نبود، و این قضایا را تایید می‌کرد، فقط می‌گفت من تمام آنچه که شیعه در این رابطه می‌گوید را نمی‌پذیرم اما بعضی را قبول دارم: «أما حديث الهجوم على بيت فاطمة علیها السلام فقد تقدم الكلام فيه و الظاهر عندي صحة ما يرويه المرتضى و الشيعة و لكن لا كل ما يزعمونه بل كان بعض ذلك»<sup>۱</sup>

و استادش ابو جعفر نقیب نیز منکر ضربات وارده بر فاطمه علیها السلام و سقط محسن نبود و صراحتاً به ابن ابی الحدید می‌گفت باطل بودن این قضیه را از من نقل نکن و باز صراحتاً می‌گفت که اگر پیامبر زنده بود، خون کسانی را که موجب شدند تا جنین فاطمه علیها السلام سقط شود را حلال می‌کرد.

ابن ابی الحدید می‌گوید:

وقتی ماجرای هَبَّار بن الأسود که - زینب، دختر رسول خدا را ترساند و او سقط جنین کرد و رسول خدا هَبَّار را مهدور الدّم خواند - در نزد او نقل شد؛ ابو جعفر نقیب گفت:

اگر هنگامی که اینان به خانه فاطمه هجوم آوردند و او را ترساندند تا آن چه در شکم داشت سقط شد، اگر رسول خدا زنده بود؛ به یقین، به مهدور الدّم بودن کسی که فاطمه را ترسانده بود، حکم می‌فرمود.

ابن ابی الحدید به او می‌گوید: آیا آن چه را که برخی روایت کرده‌اند که: «فاطمه ترسید و محسن سقط شد» از قول شما روایت کنیم؟

ابو جعفر نقیب به او گفت: از من، نه این روایت و نه بطلان آن را نقل نکنید»  
قلت و هذا الخبر أيضا قرأته على النقيب أبي جعفر رحمه الله فقال إذا كان رسول الله صلی الله علیه و آله أباح دم هبار بن الأسود لأنه روع زینب فألقت ذا بطنها فظهر الحال

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۷، ص ۱۶۸

أنه لو كان حيا لأباح دم من روع فاطمة حتى ألت ذابطنها فقلت أروي عنك ما يقوله قوم إن فاطمة روعت فألت المحسن «فقال لا تروه عني ولا ترو عني بطلانه»<sup>۱</sup>

تا اینجا می بینیم که ابو جعفر نقیب تصریح می کند که اگر پیامبر بود حکم به مهدور الدم بودن کسانی می داد که موجبات سقط جنین فاطمه علیها السلام را فراهم کردند، یعنی ابو جعفر نقیب سقط جنین فاطمه را مسلم می دانست و بر این اساس بیان می کرد که اگر پیامبر زنده بود، عاملان این قضیه را مهدور الدم اعلام می داشت.

و نیز ابو جعفر نقیب با صراحتا می گوید که من منکر این قضیه نیستم و نمی گویم که این قضیه باطل است و بطلان این قضیه را از من روایت نکن. ابو جعفر نقیب با این که این قضایا را تصریح می کرد، اما گویی ترسید که اگر دیدگاهش در این رابطه به دیگران برسد، خطرانی متوجه او شود و مثلاً علمای اهل سنت به او تعرض کنند، لذا به ابن ابی الحدید گفت که این قضیه را از من روایت نکن، و بطلان این قضیه را هم از من روایت نکن (یعنی من منکر این قضیه نیستم و نمی گویم که این قضیه باطل است).

در ادامه می گوید که من در این قضیه توقف می کنم و نظری نمی دهم، چون اخبار در این رابطه متعارض است «فانی متوقف فی هذا الموضع لتعارض الاخبار عندی فیه»<sup>۲</sup>

از مطالعه این سطور به خوبی روشن می شود که:

۱. ابو جعفر نقیب قضیه مورد هجوم واقع شدن فاطمه علیها السلام و سقط جنینش را قبول داشت و می گفت که اگر پیامبر بود، عاملان این جریان را مهدور الدم اعلام

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۲

۲. همان منبع

می‌کرد.

۲. به ابن ابی الحدید می‌گوید که باطل بودن این قضیه را از من روایت نکن یعنی من منکر این قضیه نیستم.

۳. تنها در پایان کلامش گویی از عواقب این دیدگاه آگاه شده بود، گفت که من در این قضیه توقف می‌کنم، با این بهانه که اخبار متعارض است، در حالی که در فرازهای قبلی سخنانش با صراحت این قضیه را پذیرفته بود و توقفش توجیه دیگری ندارد جز ترس از علمای اهل سنت، چنان که اهل سنت گنجی شافعی و نسائی را کشتند و دیگران از علمای اهل سنت را هم که نسبت به قضایای تاریخی منصف‌تر بودند، مورد تنبیه و آزار قرار می‌دادند، چنان که در گذشته متذکر این قضیه شدیم، در ذیل بخوانید!

گویی ابو جعفر نقیب به خاطر همین نکته ترسید و تعارض اخبار را بهانه کرد و گفت که من قائل به توقفم، در حالی که در فرازهای قبلی سخنانش با صراحت این جریان را پذیرفته بود.

همینطور ابن ابی الحدید تصریح می‌کند که کثیری از محدثین جریان هجوم به خانه فاطمه علیها السلام و شکستن شمشیر زبیر و داد و فریاد فاطمه علیها السلام را نقل کرده‌اند، و طبری بسیار زیاد از این قضایا را نقل کرده است، (یعنی این قضایا خبر واحد نیست):

«اختلفت الروایات في قصة السقيفة فالذي تقوله الشيعة و قد قال قوم من المحدثين بعضه و رووا كثيرا منه أن علياً عليه السلام امتنع من البيعة حتى أخرج كرها و أن الزبير بن العوام امتنع من البيعة و قال لا أبايع إلا علياً عليه السلام و كذلك أبو سفیان بن حرب و خالد بن سعید بن العاص بن أمية بن عبد شمس و العباس بن عبد المطلب و بنوه و أبو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و جميع بني هاشم و قالوا إن

الزبیر شهر سیفه فلما جاء عمر و معه جماعة من الأنصار و غیرهم قال فی جملة ما قال خذوا سیف هذا فاضربوا به الحجر و یقال إنه أخذ السیف من ید الزبیر فضرب به حجرا فکسره و ساقهم کلهم بین یدیه إلى أبی بکر فحملهم علی بیعته و لم یتخلف إلا علی علیه السلام وحده فإنه اعتصم ببيت فاطمة علیها السلام فتحاموا إخراجہ منه قسرا و قامت فاطمة علیها السلام إلى باب البيت فأسمعت من جاء یطلبه فترفقوا و علموا أنه بمفرده لا یضر شیئا فترکوه و قيل إنهم أخرجوه فیمن أخرج و حمل إلى أبی بکر فبايعه. و قد روى أبو جعفر محمد بن جریر الطبری كثيرا من هذا»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در موارد متعددی متعرض نقل هجوم به خانه فاطمه علیها السلام و برخورد با زبیر و علی علیهما السلام و عصبانیت و داد و فریاد فاطمه علیها السلام و تهدید به سوزاندن خانه فاطمه علیها السلام توسط عمر می شود:

«و روى أحمد بن عبد العزیز قال لما بویع لأبى بکر کان الزبیر و المقداد یختلفان فی جماعة من الناس إلى علی و هو فی بیت فاطمة فیتشاورون و یتراجعون أمورهم فخرج عمر حتی دخل علی فاطمة علیها السلام و قال یا بنت رسول الله ما من أحد من الخلق أحب إلینا من أبیک و ما من أحد أحب إلینا منك بعد أبیک و ایم الله ما ذاک بمانعی إن اجتمع هؤلاء النفر عندک أن أمر بتحریق البيت علیهم فلما خرج عمر جاء وها فقالت تعلمون أن عمر جاءنی و حلف لی بالله إن عدتم لیحرقن علیکم البيت و ایم الله لیمضین لما حلف له فانصرفوا عنا راشدين فلم یرجعوا إلى بیتها و ذهبوا فبايعوا لأبى بکر.»<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید با صراحت تصریح می کند و می گوید:

«نزد من این قضیه صحیح است که فاطمه علیها السلام در حالی مرد که بر ابوبکر و

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۲، ص ۲۱

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۲، ص ۴۵ و ۵۰-۵۶-۵۷؛ ج ۶، ص ۴۷ و ۴۸-۴۹؛ ج ۲۰،

عمر غضبناک بود و وصیت کرد که آن دو بر او نماز نخوانند» (و الصحيح عندي أنها ماتت و هي واجدة على أبي بكر و عمر و أنها أوصت ألا يصلوا عليها)<sup>۱</sup>  
ابن ابی الحدید در موارد دیگری نقل می‌کند که ابوبکر در پایان عمر آرزو میکرد که ای کاش به خانه فاطمه علیها السلام حمله نکرده بودم و هتک حرمت خانه و کشف بیتش را نمی‌کردم اگر چه درب خانه به خاطر جنگ بر رویم بسته شده باشد:

«وددت أني لم أكن فعلتها فوددت أني لم أكن كشفت عن بيت فاطمة و تركته و لو أغلق على حرب»<sup>۲</sup>

«قال أبو بكر و حدثني أبو زيد قال حدثني محمد بن عباد قال حدثني أخي سعيد بن عباد عن الليث بن سعد عن رجاله عن أبي بكر الصديق أنه قال ليتني لم أكشف بيت فاطمة و لو أعلن علي الحرب»<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید در توضیح این سخن ابوبکر می‌نویسد:

«ابوبکر حق داشت که از این کار اظهار ندامت و پشیمانی کند و از این کرده خود ناراحت باشد، لکن این ندامت و پشیمانی او حاکی از محکم بودن دین او و ترس او از خدا می‌باشد، بنابراین این جریان منقبتی برای ابوبکر است نه آنکه طعن او باشد!!!» «حق لأبي بكر أن يندم و يتأسف على ذلك و هذا يدل على قوة دينه و خوفه من الله تعالى فهو بأن يكون منقبة له أولى من كونه طعنا عليه»<sup>۴</sup>

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۵۰

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲، ص ۴۶

۳. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۵۱

۴. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۷، ص ۱۶۸



## ۸. بررسی دیدگاه ابن قتیبه، عالم بزرگ اهل سنت در مورد شهادت فاطمه علیها السلام!!!

پرسش هشتم:

آیا ابن قتیبه از شهادت فاطمه سخنی به میان آورده است؟ آیا کتاب «الامامه و السیاسه» برای ابن قتیبه است؟!

پاسخ:

ابن قتیبه از علمای بزرگ اهل سنت است که در کتاب خود «الامامه و السیاسه» پرده از جنایاتی که خلفا به فاطمه صدیقه علیها السلام، روا داشتند بر می‌دارد و نقل می‌کند؛

«ابو بکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی علیه السلام آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند در این موقع عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید یا خانه را با شما آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای ابا حفص (کنیه عمر) در این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!»<sup>۱</sup>

ابن قتیبه دنباله این داستان را سوزناک‌تر و دردناک‌تر نوشته است، او می‌گوید؛

«عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند، در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و فرزند ابی قحافه رسید، افرادی که همراه عمر بودند هنگامی که صدای زهرا و گریه او را شنیدند برگشتند؛ ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند، نزد ابی بکر بردند و به او گفتند: بیعت

---

۱. الامامه و السیاسه، ص ۱۲ چاپ مکتبه تجاریه کبری، مصر

کن، علی علیه السلام گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست، گردن تو را می زنیم...»<sup>۱</sup>.

این بخش از تاریخ برای علاقه مندان به ابوبکر و عمر، قطعاً بسیار سنگین و ناگوار است، لذا وهابیان فضای مجازی در صدد برآمدند در نسبت کتاب به ابن قتیبه تردید کنند، در حالی که ابن ابی الحدید استاد فن تاریخ، این کتاب را از آثار او می داند و پیوسته از آن مطالبی نقل می کند، متأسفانه این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و بخشی از مطالب آن به هنگام چاپ حذف شده است، درحالی که همان مطالب در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است.<sup>۲</sup>

زرکلی از بزرگان اهل سنت، در کتاب الأعلام این کتاب را از آثار ابن قتیبه می داند.<sup>۳</sup>

الیان سرکیس نیز این کتاب را از آثار ابن قتیبه می شمارد.<sup>۴</sup> در کتاب «السر المصون ذیل علی کشف الظنون»، ابن العظم، ص ۱۹۰ این کتاب از آثار ابن قتیبه دانسته شده است.

دکتر عمر فروخ نیز، کتاب الامامه و السیاسه را از ابن قتیبه می داند؛<sup>۵</sup> محمد عبدالقادر بامطرف، نیز به همین عقیده است؛<sup>۶</sup> در بخش مصادر کتاب «الذخائر الشرقيه، کورکیس عواد» کتاب مذکور از ابن

---

۱. همان مدرک، ص ۱۳

۲. الغاره علی بیت الوحی، ص ۱۱

۳. الاعلام، ج ۴، ص ۱۳۷

۴. معجم المطبوعات العربیه، ج ۱، ص ۲۱۲

۵. تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۵۷

۶. الجامع، ج ۴، ص ۷۴۸

قتیبه دانسته شده است؛<sup>۱</sup>

در کتاب معجم ما کتب عن الرسول، ج ۵، ص ۲۴۷، نیز کتاب مذکور از ابن قتیبه دانسته شده است.

در کتاب «نزهه الخواطر، عبدالحی حسنی» نیز کتاب مذکور، از ابن قتیبه دانسته شده است»<sup>۲</sup>؛

همینطور مرحوم ابن شهر آشوب بیان می‌دارد:

«از فرزندان فاطمه: حسن و حسین و محسن است که سقط گردید، و در کتاب معارف ابن قتیبه آمده است که محسن به واسطه جراحی که توسط قنفذ عدوی بر او وارد شد، سقط گردید» **«وَ فِي مَعَارِفِ الْقَتِيبِيِّ أَنَّ مُحَسِّنًا فَسَدَ مِنْ رَحْمِ قُنْفُذِ الْعَدَوِيِّ»**<sup>۳</sup>

می‌بینیم که ابن شهر آشوب تصریح می‌کند که ابن قتیبه عالم بزرگ اهل سنت، سقط شدن محسن علیه السلام توسط قنفذ را در کتاب معارف خود بیان داشته است، اما متأسفانه در نسخ امروزی از کتاب معارف ابن قتیبه این مطلب تحریف شده است و به این صورت آمده است:

«اما محسن بن علی در زمانی که کودک خردسال بود از بین رفت» اما «**محسن بن علی فیهلک وهو صغیر**»<sup>۴</sup>

حال توضیح بیشتر:

ابن قتیبه عالم بزرگ اهل سنت است و کسی در وثاقت و بزرگی او شکی ندارد، چنان که ابن تیمیه می‌گوید:

---

۱. الذخائر الشریقه، ج ۴، ص ۵۵۱

۲. نزهه الخواطر، ج ۱، ص ۸

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۸ طبع قم

۴. المعارف، ج ۱، ص ۲۱۱

«تمام اهل مراکش او را بزرگ شمرده و به وی احترام گزارده و کسی که نظر خلافی با وی داشته باشد را زندیق و کافر شمرده و می‌گویند خانه‌ای که کتابی از کتابهای ابن قتیبه در آن نباشد، خیری در آن خانه نیست» «... یقولون کل بیت لیس فیه شیئ من تصنیفه لا خیر فیه»<sup>۱</sup>

ابن شهر آشوب عالم بزرگ شیعه تصریح می‌کند که در کتاب معارف ابن قتیبه آمده است که قنفذ محسن علیه السلام را سقط کرد. ابن شهر آشوب که این خبر را نقل می‌کند در نزد اهل سنت یک انسان عالم و عابد و راستگو و ثقه است، بنابراین خبر دادن او در این قضیه هم برای شیعه حجت است و هم برای اهل سنت.

ذهبی عالم بزرگ اهل سنت می‌آورد:

«(ابن شهر آشوب) انسانی راستگو بود که در گفتگوهای خویش، سخنان پر مغز می‌گفت، علومش وسیع بود و به بسیاری از فنون احاطه داشت، بسیار اهل خشوع و عبادت و تهجد بود، دائم الوضوء بود»  
«صدوق اللهجة، ملیح المحاوره، واسع العلم، كثير الفنون، كثير الخشوع والعبادة والتجهد، لا يجلس إلا على وضوء»<sup>۲</sup>

همین سخنان را صفدی عالم بزرگ اهل سنت در مورد ابن شهر آشوب تکرار می‌کند: «صدوق اللهجة ملیح المحاوره واسع العلم كثير الخشوع و العبادة و التهجد لا يكون الا على وضوء»<sup>۳</sup>

ابن حجر نیز، ابن شهر آشوب را به آگاهی به علم حدیث و فقه و اصول و قرائات و تفسیر مدح می‌کند و بیان می‌دارد که بسیار اهل خشوع و خضوع در

۱. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۷، ص ۳۹۱

۲. تاریخ الاسلام، ج ۴۱، ص ۳۱۰

۳. الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۶۴

برابر پرودگار بود:

«اشتغل بالحديث ولقي الرجال ثم تفقه وبلغ النهاية في فقه أهل البيت، ونبغ في الاصول، ثم تقدم في القراءات والغريب والتفسير والعربية، وكان مقبول الصورة... كان كثير الخشوع. مات في شعبان سنة ٥٥٨هـ»<sup>۱</sup>

سیوطی عالم بزرگ اهل سنت هم ابن شهر آشوب را به آگاهی و علم و دانش می ستاید و تصریح می کند که بسیار اهل عبادت و خشوع بوده است:

«كان مقدّما في علم القرآن والغريب والنحو، واسع العلم، كثير العبادة و الخشوع»<sup>۲</sup>

داودی عالم دیگر اهل سنت هم در مورد ابن شهر آشوب می گوید: «او امام عصرش و یگانه زمانش بوده است» «كان امام عصره و واحد دهره»<sup>۳</sup>

بنابراین ابن شهر آشوب یک شخصیت برجسته و ثقه و راستگو در نزد اهل سنت است، وقتی چنین فرد ثقه و راستگویی خبر می دهد که در معارف ابن قتیبه سقط شدن محسن علیه السلام توسط عمر آمده است، دیگر کسی نباید در سخن او شک کند، زیرا شک در سخن ثقه خلاف و باطل است.

خداوند می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات، آیه ۶)

علمای اهل سنت بیان می دارند به این که در آیه شریفه گفته است که در خبری که یک انسان فاسق و دروغگو می دهد تحقیق کنید، یعنی اگر یک انسان

۱. لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۰۵

۲. بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة: ۷۷.

۳. طبقات المفسرين، ج ۲، ص ۲۰۱

راستگو و ثقه خبری دهد، دیگر تحقیق نیاز نیست و باید خبرش را پذیرفت:

«قد يستدل به على قبول خبر الواحد العدل»<sup>۱</sup>

«في هذه الآية دليل على قبول خبر الواحد إذا كان عدلا، لأنه إنما أمر فيها

بالتثبت عند نقل خبر الفاسق»<sup>۲</sup>

«أن الأمر بالتبين مشروط بمجيء الفاسق و مفهوم الشرط معتبر على الصحيح

فيجب العمل به إذا لم يكن فاسقا»<sup>۳</sup>

«مدلول الآية عام، و هو يتضمن مبدأ التمهيص و التثبت من خبر الفاسق

فأما الصالح فيؤخذ بخبره»<sup>۴</sup>

«تمسك أصحابنا في أن خبر الواحد حجة، و شهادة الفاسق لا تقبل، أما في

المسألة الأولى فقالوا علل الأمر بالتوقف بكونه فاسقا، و لو كان خبر الواحد العدل لا

يقبل، لما كان للترتيب على الفاسق فائدة، و هو من باب التمسك بالمفهوم»<sup>۵</sup>

حتی فراتر از این برخی از علمای اهل سنت بیان می‌دارند که خبر مجهول

الحال را هم باید پذیرفت، تنها خبر کسی که فسق و دروغگویی اش نمایان است

را نباید پذیرفت: «إنما أمرنا بالتثبت عند خبر الفاسق، و هذا ليس بمحقق الفسق

لأنه مجهول الحال»<sup>۶</sup>

در کتاب المراجعات، صد تن از راویان شیعه ثقه در اسناد و روایات

اهل سنت مانند روایات صحیح بخاری و... مورد بحث و بررسی و بیان قرار گرفته

۱. البحر المحيط في التفسير، ج ۹، ص ۵۱۳

۲. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۲

۳. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ۱۳، ص ۲۹۸

۴. في ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۴۱

۵. مفاتيح الغيب، ج ۲۸، ص ۹۹

۶. تفسير القرآن العظيم (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۳۴۵

است که علمای اهل سنت چون یک راوی شیعی ثقه و راستگو بوده است، از او نقل روایت کرده‌اند:<sup>۱</sup>

بنابراین خبر دادن ابن شهر آشوب هم باید مقبول در نزد اهل سنت باشد، زیرا خود اهل سنت تصریح کرده‌اند که او اهل عبادت و بندگی بوده و در سخن گفتنش راستگو و ثقه بوده است، لذا دلیلی برای رد سخن او وجود ندارد. از همه اینها گذشته، عالم برجسته اهل سنت، گنجی شافعی نیز تصریح کرده است که در بیان ابن قتیبه آمده است که محسن علیه السلام سقط گردیده است.

گنجی شافعی در ابتدا نظر شیخ مفید را می‌آورد که شیخ مفید گفته است که فاطمه فرزندی را پس از پیامبر سقط کرد که نامش محسن بود و پیامبر او را به این نام نهاده بود، آنگاه می‌گوید:

این سخن تنها در نزد ابن قتیبه واقعیت دارد و او قائل به این قضیه بوده است به خلاف سایر اهل نقل «زاد علی الجمهور، و قال: إن فاطمة علیها السلام اسقطت بعد النبي ذكرا، كان سماه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محسنا، و هذا شيء لم يوجد عند أحد من اهل النقل إلا عند ابن قتیبه.»<sup>۲</sup>

بنابراین گنجی شافعی عالم بزرگ اهل سنت هم، همان سخن ابن شهر آشوب را تکرار می‌کند که ابن قتیبه سقط شدن محسن علیه السلام را نقل کرده است، اما در نسخ کنونی از کتاب معارف ابن قتیبه این سخن تحریف شده است.

چنان که گفتیم، گنجی شافعی از علمای بزرگ و فاضل شافعی مسلک بوده است و خود اهل سنت به این قضیه و بزرگی گنجی شافعی تصریح کرده‌اند: «كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب - للشيخ الحافظ ابي عبد الله

۱. المراجعات، نامه ۱۶ ص ۱۳۷

۲. كفاية الطالب، ص: ۴۱۳.

محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی<sup>۱</sup>

«الکنجی (۶۵۸-۰۰۰ هـ - ۱۲۶۰ م) محمد بن یوسف بن محمد، أبو عبد الله

ابن الفخر الکنجی: محدث من الشافعیة»<sup>۲</sup>

«محمد بن یوسف الکنجی (ابو عبد الله) فاضل»<sup>۳</sup>

«الحافظ أبو عبد الله الکنجی الشافعی (المتوفی ۶۵۸ هـ) کان إماما محدثا»<sup>۴</sup>

ذهبی نیز از کنجی شافعی با عنوان «محدث مفید» یاد می‌کند:

«والمحدث المفید فخر الدین محمد بن یوسف الکنجی»<sup>۵</sup>

۹. بررسی روایت مسعودی، عالم بزرگ اهل سنت در مورد شهادت فاطمه علیها السلام !!!

پرسش نهم:

آیا مسعودی در مورد شهادت فاطمه نقلی دارد؟ عده‌ای می‌گویند او از علمای

شیعه بوده است؟! !!!

پاسخ:

مسعودی نقل می‌کند:

«آنان در هجوم خود به خانه فاطمه سیده زنان را در پشت درب چنان فشردند

که محسن را سقط کرد»<sup>۶</sup>

شیعه بودن مسعودی، بسیار مورد شک و تردید است، خصوصا آنکه شما اگر

---

۱. كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، ج ۲، ص ۱۴۹۷

۲. الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین)، ج ۷،

ص ۱۵۰

۳. معجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۱۳۴

۴. الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۲۵۴

۵. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۴۱

۶. اثباه الوصیه، ص ۱۴۶، طبع قم



به کتاب «مروج الذهب» مراجعه کنید، به وضوح ثابت می‌شود که مسعودی سنی مسلک بوده است.

او در کتابش از ابوبکر با لقب صدیق یاد می‌کند و از خلفای ثلاثه، با تعبیر «رضی الله عنه» یاد می‌کند؛<sup>۱</sup>

خلفای ثلاثه و عمر بن عبد العزیز را خلیفه پیامبر می‌داند و از عمر بن عبد العزیز نیز با عنوان؛ «رضی الله عنه» یاد می‌کند؛<sup>۲</sup> و مفصلاً شرح حال خلفای ثلاثه را نقل می‌کند و از آنان مدح و تمجید می‌کند.

بزرگان اهل سنت هم، مسعودی را معتزلی و شافعی مسلک معرفی می‌کنند و مورد مدح و تمجید قرار می‌دهند

زرکلی نقل می‌کند که او معتزلی بوده است.<sup>۳</sup>

یا در کتاب غربال الزمان فی وفيات الاعیان، در مورد او می‌نویسد؛

«آثاری در تاریخ نوشت که کسی مانند آن را ننوشته است و در اصول دین و غیر آن از فنون مختلف صاحب آثار است»<sup>۴</sup>

صفدی نیز از او با تعبیر «علامه، اخباری» یاد می‌کند؛<sup>۵</sup>

در کتاب شذرات الذهب فی اخبار من ذهب نیز از مسعودی به عنوان یک معتزلی یاد می‌شود؛<sup>۶</sup>

---

۱. مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۳

۲. همان، ص ۳۵

۳. الاعلام، ج ۴، ص ۲۷۷

۴. غربال الزمان فی وفيات الاعیان، یحیی بن ابی بکر، ص ۳۰۲

۵. الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۵

۶. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۳

عمر رضا کحاله نیز از مسعودی با عنوان مورخ صاحب فنون یاد می‌کند؛<sup>۱</sup>  
ذهبی نیز از مسعودی با عنوان صاحب غرائب و فنون یاد می‌کند که معتزلی  
بوده است؛ «کان معتزلیا»<sup>۲</sup>

کتبی نیز از او تعبیر می‌کند؛

«علامه صاحب غرائب بوده است»<sup>۳</sup>

سبکی نیز نام مسعودی را در زمره علمای شافعی آورده و او را مورخ و صاحب  
فتوا و علامه می‌داند و می‌نویسد؛

«منش او اخباری‌گری است و صاحب فتوا بوده و فردی دانشمند است»<sup>۴</sup>

علیمی حنبلی نیز در مورد او می‌گوید؛

«از بزرگان تاریخ و از مشهورترین کسانی است که برای جمع‌آوری حدیث  
مسافرت می‌کرد، ... کتابهای متعددی نوشت که از جمله آنها، مروج الذهب و  
اخبار الزمان و کتابهای با ارزش دیگر است»<sup>۵</sup>

مترجم کتاب اثباه الوصیه، آقای محمد جواد نجفی می‌نویسد؛

«ملاکاتب چلبی در کتاب کشف الظنون در لغت (مروج) مسعودی صاحب  
مروج الذهب را از علماء اهل تسنن بشمار آورده، یاقوت حموی در کتاب معجم  
الادباء مسعودی صاحب مروج الذهب را از علماء سنیها می‌داند.»<sup>۶</sup>

---

۱. معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۸۰

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹

۳. فوات الوفيات، ج ۲، ص ۸۱

۴. طبقات الشافعیه الكبرى، ج ۳، ص ۴۵۶

۵. الانس الجلیل، ج ۱، ص ۱۱

۶. ترجمه اثباه الوصیه، ص ۱۱

استنادات او به کتب ذیل می باشد؛<sup>۱</sup>

از علمای معاصر نیز، استاد مکارم شیرازی، مسعودی را از علمای اهل سنت می داند و انتقاداتی را نسبت به او ایراد می کند، در جایی می نویسد؛

«مسعودی» در «مروج الذهب» ارقام عجیب تری را ارائه می دهد (هر چند او این تبعیضهای ناروای شگفت آور را به حساب جود و کرم عثمان می گذارد ولی جود و کرم از چه چیز و از مال چه کسی)<sup>۲</sup> در جای دیگر می نویسد؛

«مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «آنگاه که ابو بکر در حال احتضار بود چنین گفت: سه چیز انجام دادم و تمنا می کردم که ای کاش انجام نمی دادم؛ یکی از آن سه چیز این بود: فوددت اَنِّي لم اُكن فثتت بيت فاطمة و ذکر في ذلك كلاما كثيرا!؛ آرزو می کردم که ای کاش حرمت خانه زهرا را هتک نمی کردم. وی در این مورد سخن زیادی گفته است!!». (مروج الذهب ج ۲، ص ۳۰۱)

مسعودی با اینکه نسبت به اهل بیت گرایشهای موافقی دارد؛ ولی اینجا از بازگویی سخن خلیفه خودداری کرده و با کنایه رد شده است. البته سبب را خدا می داند، بندگان خدا هم اجمالا می دانند!<sup>۳</sup> و در جای دیگر می نویسد؛

«چند دسته از عامه (مفسران و مورخان و فقهاء) متعرض این مسأله شده اند مفسران در ذیل آیه **﴿وَائِلٌ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا...﴾** این بحث را مطرح کرده اند.

چون آنها معتقدند به اینکه فرزندان آدم دوقلو به دنیا آمده اند و داستان همزاد

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۶۵۹؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۷۰

۲. پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، ج ۱، ص ۵۳۲

۳. پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، ج ۸، ص ۵۱

قابیل که زیباتر از همزاد هاییل بود و اینکه یکی از عوامل قتل هاییل حسادتی بود که قابیل از این کار داشت، بنابراین در ذیل این آیه روایات مربوط به ازدواج فرزندان آدم را نقل کرده‌اند.

از جمله زمخشری در کشف و از بین مورّخین ابن اثیر در الکامل و طبری در تاریخ طبری و مسعودی در مروج الذهب به این مسأله پرداخته‌اند. ابن اثیر بعد از نقل قصه هاییل و قابیل بیان مفصّلی دارد و ازدواج با یکدیگر را ترجیح می‌دهد. طبری در تاریخش از افراد متعدّد نقل می‌کند.

«مسعودی می‌گوید که آدم علیه السلام کوشش کرد که اینها با همزاد خود ازدواج نکنند ولی چون موضع اضطرار بود و راهی نداشت، هر یک با همزاد دیگری ازدواج کرد»<sup>۱</sup>.

بنابراین مسعودی در اصول دین معتزلی و در فروع شافعی مذهب بوده است و شیعه نبوده است و این که برخی از علمای شیعه قول شیعه بودن مسعودی را آورده‌اند، در این قضیه دچار سهو شده‌اند.

## ۱۰. بررسی روایت شهادت فاطمه در بیان نظام معتزلی، عالم بزرگ اهل سنت!!!

پرسش دهم:

آیا نظام معتزلی از شهادت فاطمه سخن به میان آورده است؟ آیا نظام در نزد اهل سنت جایگاهی دارد؟

پاسخ:

در قضیه شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام، به این سخن نظام معتزلی می‌توان استناد کرد که می‌گوید:

«إِنَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتَ الْمُحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا» «عمر

۱. کتاب النکاح، مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۱۲۰

در روز اخذ بیعت برای ابی بکر بر شکم فاطمه زد، او فرزندی که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، سقط کرد»<sup>۱</sup>

نظام از علمای بزرگ و نامی، معتزله، یکی از فرق مطرح اهل سنت است که شرح حال آنان را می‌توانید در ذیل بخوانید؛<sup>۲</sup>

خطیب بغدادی، نظام را چنین معرفی می‌کند؛

«ابراهیم بن سیار به بغداد آمد، او از یکه تازان و صاحب نظران بر طبق مذهب معتزله بود، و در علم کلام کتابهای زیادی نوشت، او فردی ادیب با اشعار دقیق و پر معنا بود، ابو عثمان جاحظ (شاگرد او)، مطالب بسیاری از او نقل کرده است»<sup>۳</sup>

ابن ماکولا درباره او می‌گوید؛

«او از یکه تازان و صاحب نظران علم کلام بود و اشعار زیبا و روانی، سروده است»<sup>۴</sup>

شریف مرتضی در مورد او می‌گوید؛

«از متقدمین علم کلام بود که بسیار اهل دقت و غور در معانی بود»<sup>۵</sup>  
قاضی عبدالجبار نیز او را در «طبقات معتزله» ذکر می‌کند و می‌گوید؛  
«از اصحاب ابی الهذیل بود که در مسائلی با او مخالفت کرد»<sup>۶</sup>

ابوعبیده در باره او می‌گفت؛

---

۱. الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷

۲. الملل و النحل، سبحانی، ج ۳، ص ۲۱۹

۳. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۷

۴. الاکمال فی رفع الارتیاب، ج ۷، ص ۲۷۴

۵. امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۸۷

۶. فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۲۶۴

«سزاوار نیست که در دنیا کسی مانند او باشد» «ما ینبغی ان یکون فی الدنیا مثله»<sup>۱</sup>

«در مورد او گفته اند که حافظ قرآن و تورات و انجیل و زبور بوده و آگاه بر مسائل فقهی مورد اختلاف مردم بوده است»<sup>۲</sup>

جاحظ در باره او می گوید؛

«می گویند که در هر هزار سالی، مردی ظهور می کند که نظیر و مانندی ندارد، اگر این سخن صحیح باشد، ابواسحاق (نظام) از آنان است»<sup>۳</sup>

باز در مورد او گفته اند؛

«او عالمی ممتاز در فقه بود که مدرسه ای مستقل برای محاربه بافلاسفه دهری تاسیس کرد»<sup>۴</sup>

در پاورقی کتاب «ذیل تاریخ مدینه السلام»، نیز او را امام معتزلی معرفی کرده که سیره مشهوری دارد»<sup>۵</sup>

می بینیم که بزرگان اهل سنت، از نظام به عظمت و بزرگواری یاد کرده اند، اما متاسفانه، برخی از این جهت که او به حقایقی اعتراف کرده بود، او را مورد بی مهری شدید قرار داده و بدون ارائه دلیل، تهمت های ناروایی را نثار او کرده و حتی او را از دین اسلام خارج دانسته و نسبت برهمنائی به او داده اند، در حالی که علمای اهل سنت، نقل می کنند که نظام در ساعات پایانی عمر خود چنین می گفت؛

---

۱. المنیه و الامل، ص ۲۹

۲. همان منبع

۳. الاعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۴۳

۴. تاریخ التراث العربی، قسم ۴ ج ۱، ص ۶۸

۵. گذیل تاریخ مدینه السلام، ج ۱، ص ۱۶۴

«خدایا اگر می‌دانی که من در نصرت توحیدت کوتاهی نکردم و مذهبیم توحید تو بوده است، پس مرا بیامرز و سكرات و سختی موت را بر من آسان کن»؛ نقل می‌کنند که در همان ساعت از دنیا رفت»<sup>۱</sup>

این نقل ثابت می‌کند که نظام از مسیر توحید و بندگی خداوند خارج نشده بود، و نسبت‌هایی که به او می‌دهند که برهمنائی بوده یا از فاسق‌ترین مردمان و اهل مسكرات و شراب بوده است، تهمت‌هایی است که مخالفین او از اشاعره، نثارش کرده‌اند.

علمای افراطی اشاعری مسلک مخالف معتزله، دلیل خود بر هجمه بر نظام را این می‌دانند که او اعتراف کرده است که پیامبر، علی علیه السلام را به عنوان امام معرفی کرده، اما عمر منکر این قضیه شده است، در حالی که این اعتقاد، اختصاص به نظام ندارد، بلکه علمای دیگر اهل سنت نیز اعتراف به این قضیه کرده‌اند، مانند غزالی که ذهبی در مورد غزالی می‌نویسد؛

«او استاد و پیشوا و دریای علم و نشانه اسلام و اعجوبه زمان و صاحب کتابها و انسان با هوش فراوان و زیرک بود»<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌گوید؛

«خداوند در هر صد سال کسی را می‌فرستد تا احیاگر دین باشد، در صده پنجم امام غزالی چنین بود»<sup>۳</sup>

غزالی می‌گوید؛

«به اتفاق همه مسلمانان پیامبر در خطبه غدیر فرمود هرکس من مولای اویم پس علی مولای اوست، عمر پس از شنیدن این سخن به علی تبریک گفت ... اما

۱. فضل الاعتزال، ص ۲۶۴؛ المنیه و الامل، ص ۲۹ و ۳۰

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۲۲

۳. همان مدرک، ج ۱۴، ص ۲۰۲

پس از گذشت آن روزها عمر تحت تاثیر هوای نفس و حب ریاست قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی آن تغییر داد و بال لشکر کشی‌ها، بر افراشتن پرچم‌ها و گشودن سرزمین‌ها راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد، و مصداق این آیه قرآن شد که آن عهد را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهای ناچیزی به دست آوردند و چه بد معامله‌ای کردند، و همین عمر بود که به پیامبر نسبت هذیان گفتن را داد<sup>۱</sup>

۱۱. بررسی دیدگاه ابن ابی دارم، عالم بزرگ اهل سنت در مورد شهادت فاطمه!!!

پرسش یازدهم:

دیدگاه ابن ابی دارم در مورد شهادت فاطمه چگونه است؟ برخی از اهل سنت می‌گویند که او شیعه بوده است!!!  
پاسخ:

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال از محمد بن احمد کوفی حافظ نقل می‌کند که در محضر احمد بن محمد معروف به ابن ابی دارم، محدث کوفی (م ۳۵۷)، این خبر خوانده شد (و او تایید می‌کرد):

«إنَّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن»

«عمر لگدی بر فاطمه زد و او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد»<sup>۲</sup>

راوی و تایید کننده اصلی نقل فوق شخصی به نام «ابن ابی دارم» است. برخی مدعی‌اند که علمای اهل سنت، این فرد را رافضی و دروغگو و غیر ثقه

۱. سرالعالمین، ج ۱، ص ۱۸

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹، شماره ۵۵۲.



و غیر قابل اعتماد معرفی کرده‌اند، حال چگونه می‌توان به نقل چنین کسی اعتماد کرد!!!

ما در پاسخ می‌گوییم که طبق تصریح خود علمای اهل سنت، ابن ابی دارم از افراد برجسته و عالم در نزد اهل سنت است، چنان که ذهبی در مورد او می‌گوید:  
«او امام و حافظ و فاضل است»<sup>۱</sup>

و باز می‌گوید:

«از اوصاف او، حافظ بودن روایات و معرفت به علم روایت است و تنها عیب وی، عقاید شیعی بوده است»<sup>۲</sup>

و باز درباره او می‌گوید:

«محمد بن حماد حافظ درباره او گفته که او شخصی با اعتقاد صحیح در تمام دوران زندگی خود بوده است»<sup>۳</sup>

همچنین در میزان الاعتدال ادامه می‌دهد که می‌گوید:

«او در تمام عمر خویش، عقاید صحیح و ثابتی داشت»<sup>۴</sup>

می‌بینیم که آنان ابن ابی دارم را ستوده‌اند، اما چه اتفاقی می‌افتد که هنگامی که راوی مورد بحث، جریان مذکور را نقل می‌کند، او را به خاطر نقل چنین روایتی، به دلیل شیعه بودن، مطرود دانسته و حتی وی را با القابی چون: «پیر مرد گمراه خرفت» (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۸۷)، مورد فحاشی قرار می‌دهند!

به کدام دلیل رجالی، روایت یک راوی به جرم ارادتش به اهل بیت پیامبر اسلام، غیر قابل قبول می‌گردد!

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۶

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۷

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹

اگر ملاک برای قبول و یا عدم قبول روایت، رافضی بودن یا نبودن است، باید اهل سنت بر نام تعداد زیادی از روایات صحاح سته خود، خط بطلان بکشند، چرا که صحاح سته، از رافضیان روایت نقل کرده‌اند!

در کتاب المراجعات، صد تن از راویان رافضی در اسناد اهل سنت مانند صحیح بخاری و... مورد بحث و بررسی و وثاقت توسط علمای اهل سنت قرار گرفته‌اند!

می‌بینیم که بزرگان اهل سنت، از رافضیان روایت نقل می‌کنند و آنان را توثیق می‌کنند، اما وقتی که آن رافضی پرده از حقایق بردارد که علمای اهل سنت نمی‌پسندند، او را مورد اهانت و دشنام قرار داده و به سبب رافضی بودن تضعیف می‌کنند!

این تناقض گویی و تعصب ورزی علمای اهل سنت است که دامن ابن ابی دارم را نیز گرفته است و او را تنها به سبب آنکه پرده از حقایق برداشته است، مورد خشم و تعصب ورزی قرار داده‌اند، با این که خودشان او را به فضل و بزرگی ستوده‌اند.

بنابراین تضعیف ابن ابی دارم چون ناشی می‌شود از تعصب و تناقض گویی علمای اهل سنت، مورد اعتناء و تکیه نیست.

**۱۲. بررسی مذهب جوینی عالم بزرگ اهل سنت و راوی روایت شهادت فاطمه علیها السلام!!!**

**پرسش دوازدهم:**

**وهابی در کانالش نوشت:**

**جوینی در مورد خودش میگوید:**

ابراهیم بن محمد بن موید حموی عفی الله تعالی عنه بخاطر محبتش به ائمه اطهار خداوند اورا زنده کند با ولاء و متابعت آنها و اورا بمیراند بر این عقیده و با آنها اورا حشر کند. (فرائد السمطین جلد: ۱ صفحه: ۱۴)

امام ذهبی در مورد او می گوید حاطب اللیل است. یعنی وی جمع آوری کننده روایات باطل و کذب است!!!

### پاسخ:

متأسفانه وهابیون فضای مجازی بیسوادی را به نهایت رسانده اند و با طرح چنین شبهات سست و واهی در صدد هستند تا دامن خلفا را از جنایتی که در حق فاطمه صدیقه علیها السلام مرتکب شدند، پاکسازی کنند.

از جمله روایاتی که به وضوح ثابت کننده ظلم و ستمی است که بر فاطمه صدیقه علیها السلام رفته است، روایتی است که جوینی عالم بزرگ اهل سنت آن را نقل می کند.

جوینی در کتاب «فرائد السمطین» از ابن عباس نقل می کند که او گفته:

«روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد اشک آلود شد. سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه علیها السلام را پرسیدند، فرمود:

«إني لما رأيتها ذكرتُ ما يصنع بها بعدي كأني بها وقد دخل الدل بيتها وانتهكت حرمتها و غصب حقها و منعت ازها و كسر جنبها و اسقطت جنينها، و هي تنادي يا محمداه فلا تجاب و تستغيث فلا تغاث».

«زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می بینم ذلت وارد خانه ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش

غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می زند: یا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی دهد، استغاثه می کند، اما کسی به به فریادش نمی رسد».

در ادامه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه غمگین و مقتوله و کشته شده بر من وارد می شود، خدایا کسی که به فاطمه ظلم می کند را لعنت کن و مجازاتش و ذلیلش کن و کسی را که او را می زند که جنینش را سقط می کند تا ابد در دوزخ نگه دار، فرشتگان هم در این هنگام آمین می گویند»<sup>۱</sup>

جوینی که این روایت را نقل می کند، از بزرگان اهل سنت است تا جایی که ذهبی از او چنین یاد می کند:

«جوینی، امام و پیشوا و محدثی یگانه و کامل و مایه افتخار اسلام و شخصی با دیانت و صالح است، او نسبت به روایات و به دست آوردن کتب حدیثی اهمیت فراوان می داد، خوش صدا و خوش چهره، با هیبت و دین دار و صالح بود» «الامام المحدث الاوحد الاكمل...»<sup>۲</sup>

حال وهابی در مورد جوینی مدعی شده است که او «حاطب اللیل» بوده است، یعنی روایات صحیح و ضعیف و بی سند را جمع آوری می کرده است. کسانی که این اتهام را به جوینی می زنند به سخن ابن حجر عسقلانی استناد می کنند که او گفته است که ذهبی چنین دیدگاهی در مورد جوینی داشته است، در حالی که با بررسی کتابهای ذهبی چون سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام و میزان الاعتدال و تذکره الحفاظ و .... این جمله یافت نمی شود، بنابراین اصل وجود چنین جمله ای از ذهبی جای تردید دارد.

۱. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵

۲. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱ رقم ۱

علاوه بر این، با توجه به مقام استادی جوینی برای ذهبی، گفتن چنین مطالبی از سوی او با تعریف و تمجیداتی که ذهبی از جوینی دارد، سازگاری ندارد، آیا صحیح است که ذهبی تا این اندازه متناقض سخن بگوید!!!<sup>۱</sup> به فرض هم که ذهبی چنین چیزی را در مورد جوینی گفته باشد، باز هم نمی‌توان روایت جوینی را به این دلیل مردود دانست، چرا که بسیاری از بزرگان اهل سنت که در وثاقت و اعتبار آنها تردیدی نیست، طبق نظر خود علمای اهل سنت «حاطب اللیل» بوده‌اند، علمای اهل سنت در مورد افراد ذیل گفته‌اند که «حاطب اللیل» بوده‌اند

سیوطی (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۲۳۵)، ابو اسحاق ثعلبی (منهاج السنه ج ۷، ص ۹۰)، ابن جوزی (لسان المیزان ج ۲۰، ص ۸۳)، زمخشری و غزالی (المقترح فی اجوبه اسئله المصطلح ج ۸، ص ۲۹۱).

بنابراین صرف «حاطب اللیل» بودن دلیل نمی‌شود که وثاقت یک عالم زیر سوال برود، اگر چه اصل چنین نسبت دادنی به ذهبی در مورد جوینی محل تردید است.

از سوی دیگر نقل جوینی موافق با دهها روایت اهل سنت است که از هجوم به خانه فاطمه علیها السلام و شهادت ایشان و سقط شدن محسن علیه السلام سخن به میان می‌آورد، حتی اگر سند روایت هم ضعیف باشد، این تعدد نقل به تصریح خود علمای اهل سنت، جبران کننده ضعف سندی است، در ذیل توضیح داده‌ایم:<sup>۲</sup> وهابی در ادعای دیگری مدعی شده بود که اصلاً جوینی شیعه بوده است و سنی نبوده است و از مقدمه کتاب جوینی این نکته استفاده می‌شود!!! این ادعای وهابی نیز از آن سخنان بی‌اساس این جماعت دروغگو است.

---

۱. شبهات فاطمیه، عصیری، ص ۹۷

بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که جوینی سنی مسلک و شافعی بوده است!!!

ابن حجر تصریح می‌کند که جوینی، سنی و شافعی بوده است:  
«ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الجوینی صدر الدین ابوالمجامع ابن سعد الدین الشافعی الصوفی»<sup>۱</sup>

اسنوی نیز نام جوینی را جزء علمای شافعی می‌آورد و تصریح می‌کند که او در فقه و حدیث امام بوده است و خیلی به او مراجعه می‌کردند (رد اتهام حاطب اللیل بودن جوینی):

«صدر الدین، ابراهیم بن سعد الدین محمد بن المؤید المعروف بالحموی نسبة إلى مدينة حماة، لأن جدّه كان من أبناء ملوکها. كان المذكور إماما في علوم الحديث و الفقه، كثير الأسفار في طلب العلم، طويل المراجعة، مشهورا بالولاية هو و أبوه، سكن بقرية من قرى نيسابور و توفي بها حوالي السبعمئة.»<sup>۲</sup>

خود ذهبی نیز تصریح می‌کند که استادش جوینی، شافعی بوده است:

«محمد بن حمویه الجوینی الشافعی الصوفی.»<sup>۳</sup>  
در کتاب الوافی بالوفیات هم به این نکته تصریح شده است: «صدر الدین الجوینی الشافعی»<sup>۴</sup>

در کتاب اعیان العصر هم به این نکته تصریح شده است: «الإمام الزاهد، المحدث شیخ خراسان صدر الدین أبوالمجامع ابن الشیخ سعد الدین ابن المؤید

۱. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۶۷

۲. طبقات الشافعية (أسنوي)، ج ۱، ص ۲۱۷

۳. سير اعلام النبلا، ج ۲۲، ص ۷۹

۴. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۴۱

ابن حمویه الجوبینی الشافعی الصوفی»<sup>۱</sup>

قندوزی حنفی نیز به این نکته تصریح می‌کند: «الشیخ محمد بن ابراهیم الجوبینی الحموی الشافعی الخراسانی، وسماه فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والزهرء والسبطن»<sup>۲</sup>

زرکلی نیز این مطلب را نقل می‌کند: «عَرَفَه ابن حجر (فی الدرر) بالشافعی الصوفی»<sup>۳</sup>

عمر رضا کحاله نیز به این نکته تصریح می‌کند: «ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن محمد حمویه الجوبینی، الشافعی (ابو اسحاق) من محدثی خراسان. مات فی خامس المحرم. له من المصنفات: فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطن»<sup>۴</sup>

در کتاب الذخائر الشریقه نیز به این نکته تصریح شده است: «الحموی: ابراهیم بن محمد الشافعی: فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطن»<sup>۵</sup>

علمای شیعه نیز به این نکته تصریح می‌کردند، در کتاب روضات الجنات بیان شده است که جوینی از بزرگان علمای اهل سنت بوده است: «کان من عظماء علماء العامة و محدثیهم الحقاظ»<sup>۶</sup>

۱. أعیان العصر و أعوان النصر، ج ۱، ص ۶۸

۲. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۷

۳. الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، ج ۱، ص ۶۳

۴. معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۸۹

۵. الذخائر الشریقه، ج ۱، ص ۵۴۵

۶. روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۱، ص ۱۷۶

شیخ عباس قمی نیز به این نکته تصریح می‌کند: «کان من اعظم علماء اهل السنة و محدثهم و حفاظهم»<sup>۱</sup>

بنابراین جوینی از علمای بزرگ سنی مذهب بوده است و این که به اهل بیت علیهم السلام محبت داشته است و مدعی تبعیت از آنان بوده است، دلیل نمی‌شود که بگوییم او شیعه بوده است.

امروزه اهل سنت هم مدعی‌اند که محبت اهل بیت علیهم السلام را دارند و از آنان تبعیت می‌کنند و به سخنانشان گوش می‌دهند، طبق منطق وهابی اهل سنت هم شیعه هستند!!!

مولوی عبدالحمید در این رابطه چنین می‌گوید:

«اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مشترکات اهل سنت و برادران شیعه هستند که هر دو فریق به آنان احترام خاصی قائل هستند و محبت می‌ورزند.

اهل سنت بالاتفاق به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه و بزرگان اهل بیت عشق می‌ورزند و آنان را جزو مقدسات خود می‌دانند و به بزرگی و مقام اهل بیت اعتقاد دارند و از روی محبت، اسامی نزدیکان حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعم از صحابه و اهل بیت رضی الله عنهم را بر فرزندان خود می‌گذارند. نام اهل بیت در میان برادران شیعه و اهل سنت به قدری زیاد است که تا کنون کسی نتوانسته به این نتیجه برسد که نام اهل بیت در میان اهل سنت بیشتر رایج است یا برادران شیعه. این نشان از آن دارد که هر دو فریق با اهل بیت محبت دارند»<sup>۲</sup>.

و می‌گوید:

«امروز نگاه ما به ملت‌های دیگر است، ما وارث تمدن و دین غنی‌ای هستیم. مسلمان باید با افتخار از پیامبر و صحابه و اهل بیت اتباع کند. چرا

۱. الکنی والألقاب (مکتبة الصدر)، ج ۲، ص ۱۹۶

2. <https://t.me/molanaabdolhamid/4525>



مسلمان به آنانی که از خدا دور هستند و خودشان فقیر هستند، اقتدا می‌کند؟ مسلمان چه نیازی دارد که از فرهنگ‌های دیگر تقلید می‌کند.»<sup>۱</sup>

طبق منطق وهابی باید بگوییم عبدالحمید شیعه است، چون از محبت و تبعیت از اهل بیت علیهم السلام سخن به میان آورده است!!!

بنابراین صرف این که جوینی از محبت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام سخن به میان آورده است، دلیل نمی‌شود که بگوییم او شیعه بوده است.

جوینی در موارد متعددی از همان کتاب فرائد السمطین از فضائل خلفای اهل سنت هم سخن به میان می‌آورد که ثابت می‌کند که او سنی بوده است، چنان که برخی می‌نویسند:

«کتاب فرائد السمطین اگر چه در مورد فضائل اهل بیت علیهم السلام نوشته شده است، با این وجود در آن کتاب روایاتی در حق خلفای سه گانه و برتری آنان بیان شده است، با این وجود چگونه می‌خواهید بگویید که جوینی شیعه بوده است!!!»

«کتابه فرائد السمطین، و إن کان موضوعه فی فضائل أهل البيت علیهم السلام، فقد ذکر فیہ عدّة أحادیث فی حقّ الخلفاء الثلاثة و تفضیلهم، فأین هو عن التشیع؟»<sup>۲</sup>

۱۳. بررسی روایت شهادت فاطمه صدیقه در کتاب کافی شریف!!!

پرسش سیزدهم:

رفع یک توهم نزد شیعیان در معنای لفظ شهید توسط آیت الله کمال حیدری!!!  
روافض برای اثبات شهادت حضرت فاطمه علیها السلام به روایت کلینی استناد میکنند در حالیکه لفظ شهیده در آن روایت به معنای شهید مقتول نیست بلکه به معنای

1. <https://t.me/molanaabdolhamid/4519>

۲. مع موسوعه رجال الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۵

شهید گواه است.

آیت الله کمال حیدری استاد حوزه علمیه قم میگوید: شیعیان به خاطر مسائل سیاسی معنای روایت را تغییر دادن و گفتن که روایت کلینی به معنای شهید مقتول است لازم به ذکر است کمال حیدری منکر اصل واقعه شهادت نیست!!!

پاسخ:

از جمله روایاتی که به وضوح شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام را اثبات می کند، نص صریح امام کاظم علیه السلام است که فرمود:

«فاطمه صدیقه و شهیده است»<sup>۱</sup>

متبادر از معنای لفظ «شهید» «مقتول فی سبیل الله» می باشد و این لفظ در مورد کسانی به کار می رود که در راه خدا کشته شده باشند.

جوهری در صحاح خود می نویسد:

«الشهید؛ القتل فی سبیل الله» «شهید به معنای کشته شده در راه خدا

است»<sup>۲</sup>

همین معنا برای شهید، در سایر کتب لغت نیز آمده است؛<sup>۳</sup>

البته ریشه لغوی «شهید» از «شهد» به معنای شاهد و گواه است و میان این دو معنا دوگانگی نیست. به کشته شده در راه خداوند، شهید می گویند زیرا چنین کسی به وسیله عمل و کشته شدن در راه اهداف پاک، بر حق و حقیقت گواهی می دهد و شاهد است.<sup>۴</sup>

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸

۲. الصحاح، ج ۲، ص ۴۹۴

۳. المحکم و المحيط الاعظم، ج ۴، ص ۱۸۲؛ المخصص، ج ۶، ص ۱۱۹؛ اساس البلاغه، ص ۳۴۱؛

شمس العلوم، ج ۶، ص ۳۵۶۶؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۴۲ و ...

۴. لغات در تفسیر نمونه، ص ۳۲۰

یا از این حیث که خداوند و فرشتگان برای او گواهی و شهادت می‌دهند که بهشت برای اوست، یا کشته شده در راه خداوند متصف می‌شود به حیات برزخی به گونه‌ای که همیشه حاضر و گواه است و نمی‌میرد، یا چنین کسی خودش به نعمت‌های بهشتی شهادت می‌دهد و گواه است؛<sup>۱</sup>

بنابراین میان شهید به معنای مقتول فی سبیل الله و گواه و شاهد، دوگانگی نیست که ما بگوییم، لفظ شهید در مورد حضرت زهرا به معنای گواه و شاهد است، نه مقتول فی سبیل الله.

لذا می‌بینیم که شارحین کتاب شریف کافی نیز، از لفظ شهیده برای فاطمه زهرا علیها السلام، مفهوم کشته شده در راه خداوند را فهمیده‌اند. مجلسی اول می‌نویسد؛

«به فاطمه زهرا شهیده گفته شده است، زیرا نزد شیعه متواتر است از ائمه اهل بیت که عمر بر شکم آن حضرت زد به شرکت و همراهی قنفذ و فرزندی که حضرت المرسلین او را محسن نامیده بود ساقط شد و آن حضرت بیمار شد و از دنیا با اعلیٰ علیین رحلت فرمودند»<sup>۲</sup>

و باز می‌نویسد؛

«به فاطمه شهیده اطلاق شده است، شهادت او به خاطر ضربه عمر بر شکمش بود، در آن هنگام که می‌خواستند از امیر المومنین برای ابوبکر بیعت بگیرند و این حکایت نزد عامه و خاصه مشهور است و مفصلاً در کتاب سلیم بن قیس ذکر شده است و با ضربه عمر، محسن را فاطمه علیها السلام سقط کرد»<sup>۳</sup>

مولی صالح مازندرانی نیز می‌نویسد؛

---

۱. شرح الکافی، مازندرانی، ج ۷، ص ۲۰۸

۲. لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۵۰۷

۳. روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲

«فاطمه شهیده است زیرا او را به وسیله ضربه بر شکمش در حالی که حامله بود و فرزندش را سقط کرد کشتند و به سبب همین ضربه از دنیا رفت»<sup>۱</sup>  
 علامه مجلسی (مجلسی دوم) نیز می‌نویسد؛

«خبر کافی که می‌گوید فاطمه شهیده است، دلالت می‌کند که فاطمه شهیده و مقتول فی سبیل الله است، و سبب آن هم این بود که زمانی که اراده غصب خلافت را کردند و اکثر مردم (را به بیعت وادار کردند) و آنان بیعت کردند، برای بیعت به نزد امیر مومنان آمدند، علی علیه السلام از بیعت ابا کرد، عمر با آتش به در خانه علی آمد تا خانه را بر سر اهل بیت آتش بزند و به زور داخل خانه شوند، فاطمه در مقابل درب مانع آنان شد، قنفذ غلام عمر درب را به شکم فاطمه کوبید و پهلوی فاطمه را بشکست و فرزندش به نام محسن را سقط کرد و به خاطر این جریان مریض شد و به خاطر همین مرض از دنیا رفت»<sup>۲</sup>

سخن آخر اینکه آقای کمال حیدری، از لفظ شهیده برای حضرت زهرا می‌خواهند شاهد و گواه بر اعمال امت بودن را استنتاج کنند.

در پاسخ می‌گوییم، چنان که گذشت، لفظ شهیده از معنای گواه و شاهد بودن خالی نیست، اما وسعت بخشیدن، دایره گواه و شاهد بودن، به اعمال تمام امت، نیاز به دلیل و قرینه دارد، و ما این دلیل و قرینه را تنها در مورد امامان اهل بیت علیهم السلام داریم که آنان تنها شاهدان بر اعمال امتند و اعمال بر آنان عرضه می‌شود و در روایاتی که علامه مجلسی در بحار تحت همین موضوع جمع آوری کرده است، این معنا از شاهد و گواه بودن برای حضرت زهرا علیها السلام، اثبات نشده است؛<sup>۳</sup>

۱. شرح الکافی، مازندرانی، ج ۷، ص ۲۰۷

۲. مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۱۸

۳. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۳ باب ۲۰

البته گاهی واژه شهید تنها به معنای گواه و شاهد خالی از معنای مقتول فی سبیل الله به کار می‌رود که این استعمال در قرآن نیز به کار رفته است؛ (نساء ۴۱- بقره ۲۸۲- یوسف ۲۶- ق ۲۱- بقره ۲۳ و ...)

این معنا برای واژه شهید در صورتی است که قرینه‌ای در کار باشد که شهید به معنای مصطلح شرعی یعنی مقتول فی سبیل الله استعمال نشده است اما اگر قرینه‌ای در کار نباشد، طبق اصطلاح شرعی، این واژه به معنای مقتول فی سبیل الله است، چنان که در مورد حضرت زهرا علیها السلام چنین است.

به فرض هم که بگوییم واژه «شهید» مشترک لفظی بین مقتول فی سبیل الله و گواه و شاهد بودن صرف (بدون معنای مقتول) می‌باشد، باید با قرینه روشن کرد که کدام معنا از این واژه مراد است. ما در مورد حضرت زهرا علیها السلام قرینه داریم که واژه شهیده به معنای مقتول فی سبیل الله است، قرینه ما همان نصوصی است که صراحتاً شهادت ایشان را طبق منابع شیعه و سنی به اثبات می‌رساند که در پاسخهای گذشته اسناد در این رابطه را ارائه دادیم.

در مورد کمال حیدری هم باید توجه داشت که ایشان جایگاهی در نزد تشیع ندارند و اخیراً هم دو مرجع عالی قدر، آیت الله العظمی وحید خراسانی و آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، تصریح به انحراف و ضلالت او کردند و جمعی از بزرگان حوزه علمیه نیز بیانیه‌ای صادر کردند و از مومنین خواستند که به سخنان باطل او گوش فرادهند. متن کامل این بیانیه به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين.

اما بعد، در ظروف اخیره نظریات و تشکیکاتی در ضروریات مذهب [از سوی آقای سید کمال حیدری] آشکار شد.

از آنجا که ردیه‌های علمی علما بر وی اثر نداشت و تلاش‌ها برای جلوگیری

از انحرافات وی نافع نبود و از طرفی دیگر مؤمنین سؤالات زیادی درباره عقائد و آراء او پرسیدند، حوزه علمیه قم - و در رأس آن، دو مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی و حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظلهم - موضع صریح خود را در برابر وی اعلام کرده، همان طور که درباره امثال او پیش از این چنین کرده است و به وظیفه شرعی خود درباره حفظ و صیانت از مذهب از بدعت‌ها و حفظ مومنین از گمراهی عمل نموده است.

ما نیز حمایت خود را از آنچه مراجع بزرگوار فرموده‌اند اعلان می‌داریم و از مؤمنین عدم توجه به این شخص و غیر او از منحرفین علمی و عملی را خواستاریم، **والله ولي التوفيق والهداية**<sup>۱</sup>.

سید علی رضا حائری - سید حسین حسینی شاهرودی - سید علی حسینی میلانی - محمد تقی شهیدی - نجم الدین طوسی - سید محمد جواد علوی بروجردی - سید محمد غروی - محمد جواد فاضل لنگرانی - محسن فقیهی - علی کورانی عاملی - مهدی گنجی - سید محمد یثربی کاشانی - مهدی هادوی  
تهرانی<sup>۲</sup>»

#### ۱۴. بررسی روایت شهادت فاطمه در کتاب دلائل الامامه طبری شیعی!!!

پرسش چهاردهم:

بر اساس یک روایت صحیح در کتاب «دلائل الامامه» منسوب به طبری شیعی، جریان آتش زدن درب، ضرب و جرح حضرت زهرا و سقط محسن آمده است. بیشتر علمای متأخر شیعه چون آیت الله تبریزی و... به این روایت تکیه دارند. اما مشکل جدی در این است که نویسنده کتاب مشخص نیست. زمانی این

کتاب به محمد بن جریر طبری، صاحب تفسیر طبری و تاریخ طبری از علمای بزرگ اهل سنت شهرت یافته. بعد دیده‌اند که محتوا با اندیشه طبری نمی‌خواند، کتاب را به محمد بن جریر شیعی صاحب‌المسترشد از علمای قرن چهارم و از معاصرین شیخ صدوق نسبت داده‌اند. بعد که دیده‌اند سند روایات او به قرن چهارم نمی‌خورد، گفته‌اند یک محمد بن جریر طبری در قرن پنجم و از معاصرین شیخ طوسی هم بوده‌است، لذا لقب طبری صغیر را به او داده‌اند. جالب این است که نویسندگان را هیچ عالم شیعی از معاصرین و غیره نمی‌شناسند. کتاب هم دارای تحریفات، دست‌کاری و جعل زیاد است و جعل‌های آن به حدی است که روایات معتبر آن یک در برابر ده یا بیشتر است. لذاست که کتاب از نظر برخی رجالیون معاصر مانند علامه ریاحی رد شده‌است و از نظر علمای تاریخ هم اعتبار ندارد. این که سند روایت صحیح است، دلیل نمی‌شود زیرا نویسنده کتاب ناشناخته است!!!

پاسخ:

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«سبب وفات فاطمه آن بود که قنفذ غلام عمر با دستور عمر زهرا را با غلاف شمشیر مضروب ساخت و به دنبال آن محسن را سقط کرد و بیماری شدید پیدا کرد (وسر انجام به شهادت رسید)»<sup>۱</sup>

متأسفانه نویسنده متن مورد اشکال، برای زیر سوال بردن روایت فوق، نهایت جهل خود را به رخ ما کشیده و در مورد مولف کتاب «دلایل الامامه» و وجود «روایات جعلی» در کتاب مذکور، مطالب ناصوابی و باطلی گفته است که همه نشان از جهل و ناآگاهی نویسنده، در این موضوع را دارد.

مولف کتاب شریف دلایل الامامه؛ «محمد بن جریر بن رستم، طبری آملی»

است که ابن حجر از علمای اهل سنت تصریح می‌کند از علمای شیعه است و آن طبری صاحب تاریخ معروف که از علمای اهل سنت است، نمی‌باشد؛ «رافضی له توالیف»<sup>۱</sup>

مؤلف مذکور از علمای بزرگ امامیه است و به «طبری شیعی»، معروف است و آن «طبری»، صاحب تاریخ معروف که از علمای اهل سنت است، نمی‌باشد، نجاشی، رجالی معروف در مورد او می‌نویسد؛

«او از اصحاب ما بوده و جلیل و بزرگ و کثیر العلم و زیبا کلام، و ثقه در حدیث است، صاحب کتاب مسترشد در امامت است»<sup>۲</sup>

شیخ طوسی در رجال خود تصریح می‌کند که این طبری از علمای شیعه است و طبری صاحب تاریخ معروف که از اهل سنت است، نمی‌باشد؛<sup>۳</sup> و در کتاب فهرست خود در مورد او می‌گوید؛

«محمد بن جریر بن رستم طبری، کبیر و بزرگ (انسانی) است و که کنیه او ابوجعفر و فرد فاضل و متدینی است، او صاحب تاریخ (معروف) نیست، زیرا صاحب تاریخ، سنی مذهب است»<sup>۴</sup>

ابن شهر آشوب نیز در مورد او می‌گوید؛  
«او متدین و فاضل بود و صاحب تاریخ معروف نیست، از کتابهای او، المسترشد فی اثبات الامامه و دلائل الامامه است»<sup>۵</sup>

علامه مجلسی نیز از او با عظمت یاد می‌کند و تصریح می‌کند که کتاب

۱. لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۰۳

۲. رجال نجاشی، ص ۳۷۶

۳. رجال طوسی، ص ۴۴۹

۴. الفهرست، ص ۴۴۶

۵. معالم العلماء، ص ۱۰۷



«دلائل الامامه» از او می باشد، و کلام نجاشی در مدح و تمجید او را نقل می کند و کلام شیخ طوسی را نیز می آورد که او صاحب کتاب «المسترشد» نیز می باشد؛<sup>۱</sup> از علمای معاصر نیز، شیخ عباس قمی در مورد او می نویسد؛ «او از بزرگان علمای ما در قرن چهارم است، از بزرگان و ثقات علمای ما، صاحب کتاب دلائل الامامه و الايضاح و المسترشد است»<sup>۲</sup> دیگران از علمای شیعه نیز او را ستوده اند و تصریح کرده اند که او صاحب دو کتاب المسترشد و دلائل الامامه است؛<sup>۳</sup> با توجه به آنکه شیخ طوسی در معرفی طبری شیعی از عنوان «کبیر» استفاده کرد، مرحوم صاحب الذریعه دچار توهم شده است که ما دو طبری شیعی داریم، یکی طبری کبیر که شیخ طوسی از او یاد می کند و صاحب کتاب المسترشد است و دیگری طبری صغیر که صاحب کتاب دلائل الامامه است؛<sup>۴</sup> این سخن و برداشت او اشتباه محض است و بر خلاف تصریحات علمای فوق الذکری است که نام بردیم، لذا صاحب کتاب قاموس الرجال به او پاسخ می دهد که مقصود شیخ طوسی از این که به او لقب «کبیر» را داده است، برای آن است که او را از «طبری» سنی جدا کند، و از او با عنوان «کبیر» یاد می کند تا یاد آور شود که این طبری از علمای بزرگ شیعه است، نه آنکه در مقابل او طبری

---

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۹

۲. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۴۳

۳. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۹۹؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۳۰؛ مهرا کتب، ج ۵، ص ۲۳۶؛ تکمله امل الآمل، ج ۴، ص ۴۹۵؛ نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۵۷؛ زبده الاقوال، ص ۳۱۴؛ الرجال، حر عاملی، ص ۲۱۳ و ....

۴. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۸، ص ۲۴۱

شیعی دیگری باشد، به نام طبری صغیر<sup>۱</sup>

در کتاب فهرس التراث هم، متذکر می شوند که صاحب الذریعه اشتباه کرده است و همان طبری شیعی صاحب دو کتاب «المسترشد» و «دلایل الامامه» است، چرا که می بینیم ابن شهر آشوب که آملی الاصل است و علمای آن منطقه را بهتر از همه می شناسد، تصریح به همین نکته کرده است (که ما کلام ابن شهر آشوب را نقل کردیم)، همینطور سید بن طاووس هم در کتابهای خود، به این مساله تصریح کرده است که با توجه این نکات اشتباه صاحب الذریعه روشن می شود.<sup>۲</sup>

۱۵. بررسی روایات شهادت فاطمه در کتاب سلیم بن قیس و اعتبار این کتاب!!!

پرسش پانزدهم:

راجع به سلیم به طور مفصل سخن گفته شد که کتاب فعلی، جعلی است و اعتبار ندارد و تنها راوی آن، ابان بن ابی عیاش هم توثیق نشده است، بنابراین اعتماد به این کتاب در قضیه شهادت حضرت زهرا صحیح نیست؟!

پاسخ:

سلیم بن قیس روایات متعددی در شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام نقل می کند که همین امر موجب شده است که برخی در صدد برآیند تا این کتاب را از اعتبار ببندازند.

سلیم بن قیس از عبد الله بن عباس که جابر بن عبد الله هم در کنارش بود نقل می کند که گفت؛

۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۵۶

۲. فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۵۹

«پیغمبر پس از یک خطبه طولانی به علی گفت:، به زودی قریش بر ضدّ شما دست به دست هم می دهند و به منظور ظلم و ستم، و شکست تو با هم متحد می شوند. اگر یارانی پیدا کردی، با آنان جهاد کن و الا دست نگه دار و خونت را حفظ کن. اما شهادت در پی تو است. خداوند قاتل تو را لعنت کند».

سپس پیغمبر رو به دخترش کرد و گفت؛

«تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شوی، و تو سرور زنان اهل بهشتی. به زودی پس از من مورد ظلم و خشم قرار می گیری تا آنجا که تو را می زنند و یکی از دنده های پهلویت را می شکنند. خداوند قاتل تو را لعنت کند...»<sup>۱</sup>.

سلیم از ابن عباس نقل می کند؛

«در ذوقار بر علی علیه السلام وارد شدم. صحیفه ای برایم بیرون آورد و گفت: پسر عباس! این صحیفه ای است که رسول خدا بر من املا فرمود و من، به خط خودم نوشتم. گفتم: یا امیر المؤمنین! آن را برایم بخوان. علی علیه السلام آن را برایم خواند. همه حوادث پس از رسول خدا تا شهادت حسین و اینکه چگونه کشته می شود، چه کسی او را می کشد و چه کسانی با او به شهادت می رسند، همه و همه در آن آمده بود. علی علیه السلام سخت گریست و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که علی علیه السلام خواند، این بود: چگونه با او رفتار می شود، و چگونه فاطمه به شهادت می رسد، و چگونه حسن شهید می شود، و چگونه امت با او مکر می ورزد...»<sup>۲</sup>

سلیم بن قیس می گوید؛

«عمر بن خطاب نصف اموال همه عمّال خود را از آنان گرفت مگر قنفذ عدوی - او نیز یکی از کارمندان او بود - که چیزی از او نگرفت و آنچه از او گرفته

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۰۷.

۲. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۱۵.

بود بیست هزار درهم می شد، به او بازگرداند، و نه از او عشر گرفت و نه نصب عشر.

سلیم گفت با علی علیه السلام ملاقات کردم و از این کار عمر از او پرسیدم. فرمود: آیا می دانی چرا از قنغد دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟ گفتم. نه. فرمود: زیرا او بود که وقتی فاطمه آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه اش او را زد، چنان که وقتی فاطمه علاز دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود.<sup>۱</sup>

سلیم بن قیس می گوید؛  
«فاطمه را چنان فشار داد که یکی از دنده های پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد»<sup>۲</sup>

سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، از اصحاب خاصّ امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام است و محضر امام باقر علیه السلام را هم درک کرده است.

او از اقدم علمای شیعه و بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام و مورد وثوق آنان بوده و نزد ایشان از محبوبیت خاصی برخوردار بوده است.<sup>۳</sup>

به عقیده اکثر علمای شیعه، کتاب سلیم بعنوان اولین کتاب در موضوع حدیث و تاریخ است که پس از شهادت پیامبر گرامی تألیف شده، و با گذشت چهارده قرن محفوظ مانده و بدست ما رسیده است.

امام سجاد علیه السلام در مورد کتاب سلیم بن قیس فرمود؛  
«آنچه سلیم در کتابش آورده است، راست گفته است و احادیث آن مورد

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۷۴

۲. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۵۸

۳. خلاصه الاقوال، ص ۸۳

شناخت و تایید ما است»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس از شیعیان و محبتین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد چیزی از امر ولایت ما نزد او نیست، و از مسائل مربوط به ما چیزی نمی‌داند. آن کتاب الفبای شیعه و سری از اسرار آل محمد علیهم السلام است»<sup>۲</sup>

ابن ندیم از علمای قرن چهارم می‌گوید:

«اولین کتابی که برای شیعه ظاهر شده همین کتاب سلیم بن قیس مشهور است»<sup>۳</sup>

شیخ نجاشی از علمای قرن پنجم می‌گوید:

«اکنون نام کسانی از سلف صالحان را که در تألیف تقدّم داشته‌اند ذکر می‌کنیم»، و سپس در شمار طبقه اول سلیم و کتابش را نام می‌برد»<sup>۴</sup>

شیخ نعمانی از علمای قرن پنجم می‌گوید: «بین همه علما و محدّثین شیعه اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی از بزرگترین کتابهای اصول و قدیمی‌ترین آنهاست ... این کتاب از اصولی است که از کتابهای مرجع شیعه است و به آن اعتماد می‌کنند»<sup>۵</sup>

در ذیل بیشتر در مورد اعتبار کتاب سلیم بن قیس نزد بزرگان شیعه بحث کرده‌ایم؛<sup>۶</sup>

در سال ۷۵ هجری، حجاج بن یوسف ثقفی از طرف عبد الملک بن مروان

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۱

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۸؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۶۰

۳. فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵

۴. رجال نجاشی، ص ۶

۵. الغیبه نعمانی، ص ۶۱

حاکم عراق شد و وارد کوفه گردید. از اولین کسانی که حجاج سراغشان را گرفت سلیم بن قیس بود، چرا که سابقه او با امیر المؤمنین علیه السلام روشن بود. بهمین جهت با ورود حجاج، سلیم بن قیس به همراه کتابش از عراق فرار کرد و به سمت ایران آمد تا در سرزمین فارس در نزدیکی شیراز به شهر بزرگی بنام «نوبندجان» رسید. سلیم در آنجا با ابان بن ابی عیاش آشنا شد و کتاب خود را به او سپرد.<sup>۱</sup>

ابان از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده و در زمان آن حضرت از دنیا رفته است. این مطلب از روایاتی که ابان نقل کرده پیدا است، و در رجال برقی و رجال شیخ طوسی نیز صریحاً ذکر شده است.<sup>۲</sup>

به خاطر شرایط سخت تقیه که در زمان حجاج حاکم بود، ابان مذهب حقیقی خود یعنی تشیع را در اوایل زندگی مخفی می کرد تا از این رهگذر بتواند کتاب سلیم و صدها حدیثی را که از اهل بیت علیهم السلام به او رسیده بود حفظ کند، و از عهده این مهم بخوبی برآمد.

ولی پس از مرگ حجاج و در حکومت عمر بن عبد العزیز که آزادی نسبی در اجتماع راه پیدا کرد، با کنار رفتن شرایط شدید تقیه، ابان بیشتر شناخته شد و اعتقادات واقعی او هم کم کم آشکار شد. بسیاری از علمای اهل سنت که احادیث بسیاری از ابان نقل کرده بودند و او را به عنوان یکی از استوانه های علمی جامعه بحساب می آوردند با اطلاع از تشیع ابان چنان بر آشفتند و زبان به طعن او گشودند که ذکر بعضی سخنان ایشان شرم آور و دور از ادب است.

البته این عکس العملها ریشه ای جز بغض امیر المؤمنین علیه السلام و حب ابو بکر و عمر نداشت، و ابان هم جرمی جز محبت اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنانشان نداشت.

۱. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۳

۲. رجال برقی، ص ۹؛ رجال طوسی، ص ۸۳ و ۱۰۶ و ۱۵۶

این سخنان ناروا که از سوی امثال شعبه و سفیان ثوری و احمد بن حنبل و کبیر بن جراح و یحیی بن معین و امثالشان منتشر شد، همچنان در کتابهای رجال و تاریخی باقی ماند و موجب اشتباه عده‌ای شد بطوری که همان تصویر نادرست را برای معرفی ابان در نظر گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

لذا مرحوم خوانساری می‌گوید:

«شیخ طوسی فقط در اصحاب امام باقر علیه السلام ابان را تضعیف کرده و در دو مورد دیگر کلمه «ضعیف» را نیاورده است. علت این مسأله معلوم نیست، و شاید سخنان مخالفین منشأ گفته شیخ طوسی باشد، در حالی که تضعیف مخالفین باید مدح حساب شود»<sup>۲</sup>

شیخ استرآبادی می‌گوید:

«اصل تضعیف ابان از طرف مخالفین بوده و بخاطر تشیع اوست»<sup>۳</sup>

این سخن مورد تاکید شیخ حر عاملی نیز واقع شده است؛<sup>۴</sup>

و صاحب مستدرکات رجال الحدیث نیز تصریح می‌کند که ابان ثقه است و منشا تضعیفات ابان، سخنان اهل سنت است؛<sup>۵</sup>

شیخ موسی زنجانی می‌گوید:

«بنظر من روایات ابان مورد قبول است همان طور که عده‌ای از متأخرین علمای شیعه متوجه این نکته شده‌اند. نظر آنان هم به روایات متقدمین مانند

---

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵. التاریخ الکبیر (بخاری): ج ۱، ص ۴۵۴ شماره

۱۴۵۵ و ...

۲. کشف الاستار، ج ۲، ص ۳۰

۳. منهج المقال، ص ۱۵

۴. رجال حر عاملی، ص ۳۵

۵. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۳

شیخ صفّار و شیخ صدوق و ابن ولید و دیگران است که به آنچه در باره ابان گفته شده اعتنا نکرده‌اند و روایات او را نقل کرده‌اند. اضافه بر آنکه روایات ابان از نظر محتوا و مطلب نشان می‌دهد که او شیعه بوده و از اعتقاد بالایی برخوردار بوده است.<sup>۱</sup>

نتیجه سخن در باره ابان؛

آنچه در اعتبار کتاب سلیم از ائمه علیهم السلام و از علما نقل شد و اینکه در طول چهارده قرن علما به نقل کتاب سلیم و احادیث آن توجه خاصی داشته‌اند، همه اینها به تأیید ابان بر می‌گردد، زیرا با توجه به اینکه تنها ناقل کتاب سلیم ابان بن ابی عیاش بوده و هر گونه تأیید کتاب سلیم و احادیث آن در درجه اول به معنای تأیید ابان است که کتاب بدست او رسیده و توسط او نقل شده است.

پیدا است که این عده کثیر از علما، در صدد تأیید کتابی نبوده‌اند که به سند ضعیفی روایت شده باشد، چنان که علامه خوانساری می‌گوید؛ «وقتی این همه اسناد کتاب سلیم، همگی به ابان منتهی می‌شود این خود کاشف از وثاقت ابان است».<sup>۲</sup>

سخنان علمای اهل سنت در باره ابان، نیز بهترین دلیل بر تشیع و وثاقت او نزد شیعه است که مخالفین را چنان بر آشفته است.

## ۱۶. بررسی روایات شهادت فاطمه در کتاب اختصاص شیخ مفید!!!

پرسش شانزدهم:

در کتاب «الاختصاص» منسوب به شیخ مفید روایتی آمده که از ضرب و جرح حضرت زهرا توسط عمر هنگام گرفتن قباله فدک در میان کوچه خبر می‌دهد. در این

۱. الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۱۱

۲. کشف الاستار، ج ۲، ص ۱۲۳



روایت نیز از سقط محسن در اثر لگد عمر سخن گفته شده اما نسبت کتاب به شیخ مفید اثبات نشده است، لذا روایت اختصاص قابل قبول نیست؟!!

پاسخ:

شیخ مفید (رحمه الله) در مواضع متعددی از کتاب شریف «اختصاص» خود، روایاتی در شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام را نقل می‌کند و مظلومیت ایشان را به تصویر می‌کشد.

او در کتاب اختصاص از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود؛

«ابو بکر نوشته‌ای در ردّ فدک برای زهرا علیها السلام نوشت. زهرا علیها السلام در حالی که نوشته را در دست داشت، از نزد ابو بکر بیرون آمد. عمر در راه به او رسید. گفت: دختر محمّد! این نوشته چیست که در دست توست؟ فرمود: نوشته‌ای است که ابو بکر در ردّ فدک برایم نوشته است. گفت: بده به من. زهرا علیها السلام حاضر نشد نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به زهرا علیها السلام که فرزند پسری به نام محسن در شکم داشت، کوبید. در اثر این ضربه، زهرا علیها السلام محسن را سقط کرد. سپس عمر، او را سیلی زد. گویی هم اکنون به گوشواره‌های گوشش می‌نگرم که در اثر آن سیلی شکست. سپس نوشته را برداشت و پاره کرد. زهرا علیها السلام به خانه رفت و هفتاد و پنج روز در اثر ضربتی که عمر به او زد، مریض بود تا اینکه از دنیا رفت.»<sup>۱</sup>

در همان کتاب، روایت دیگری آورده که می‌گوید؛

«خلیفه دوم، لگدی به در خانه کوبید و آن را شکست. او لگدی به زهرا علیها السلام زد. فاطمه علیها السلام در اثر این ضربه، فرزندش محسن را سقط کرد.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است؛

۱. الاختصاص، ص ۱۸۵

۲. الاختصاص، ص ۳۴۴

«امام صادق علیه السلام فرمود: «و قاتل امیر المؤمنین و قاتل فاطمة و قاتل المحسن و قاتل الحسن و الحسين»<sup>۱</sup>».

عده‌ای در صحت انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تشکیک می‌کنند در حالی که کتاب شناس معروف شیعه، مرحوم آقا تهرانی کتاب «الاختصاص» را از آثار شیخ مفید می‌داند.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه مجلسی و شیخ حر عاملی، دو محدث بزرگ شیعه نیز معتقدند که کتاب اختصاص برای شیخ مفید است؛<sup>۳</sup>

در کتب ذیل نیز تصریح شده است که کتاب «اختصاص» برای شیخ مفید است؛<sup>۴</sup>

۱۷. آیا قضیه شهادت فاطمه با پیروزی انقلاب مطرح شد و علمای سابق شیعه به این قضیه معتقد نبودند؟

پرسش هفدهم:

برخی شبهه می‌کنند که قضیه شهادت حضرت زهرا در میان علمای شیعه مشهور نبوده است و هیچ یک از علمای شیعه به آن معتقد نبوده‌اند با رواج انقلاب اسلامی بود که کم‌کم قضیه شهادت حضرت زهرا مطرح شد؟!

۱. الاختصاص، ص ۳۴۴

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۳۵۸

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۷؛ وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۱۵۸

۴. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۷۸؛ کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار، ص ۳۰؛  
مراه الکتب، ج ۳، ص ۳۲۸؛ تنقیح المقال، ج ۲۹، ص ۶۷؛ مستدرکات رجال الحدیث، ج ۱،  
ص ۳۰؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۷۸؛ فهرس التراث،  
ج ۱، ص ۴۷۰؛ تعلیقه امل الامل، ص ۳۰۶؛ مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۰؛ اعیان  
الشیعة، ج ۱، ص ۹۹

### پاسخ:

هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام و آسیب رساندن به ایشان و سقط فرزندشان، مساله‌ای است که ریشه در روایات و تاریخ شیعه و اهل سنت در قرون متمادی دارد و چنین نیست که این مساله جعلی و مستحدثه باشد، علمای بزرگ شیعه نیز در طول تاریخ در آثار و نوشته‌های خود بارها به این مساله اشاره کرده‌اند:

۱. سید مرتضی می‌نویسد:

«قضیه آتش زدن خانه زهرا را حتی غیر شیعیان روایت کرده‌اند ... کسی که خانه را بر سر علی و فاطمه آتش زد چه عذری دارد»<sup>۱</sup>

۲. شیخ طوسی می‌نویسد:

«روایت شده‌اند که آنان فاطمه را با غلاف شمشیر زدند، بین شیعه اختلافی نیست که عمر ضربه‌ای بر شکم فاطمه زد که محسن را سقط کرد، روایت به این مضمون نزد شیعه مشهور است و کسی حق انکار کردن را ندارد...»<sup>۲</sup>

۳. سید بن طاووس می‌نویسد:

«در روایات صحیح اهل سنت قضیه امتناع علی از بیعت ابوبکر و اجتماع مخالفان ابوبکر در خانه علی و قصد آتش زدن خانه علی توسط ابوبکر و عمر آمده است...»<sup>۳</sup>

خواجه نصیر الدین طوسی می‌نویسد:

«زمانی که علی از بیعت خودداری کرد، آنها به سوی منزل علی آمدند و خانه

---

۱. الشافی، ج ۴، ص ۱۱۹

۲. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶

۳. الطرائف، ص ۲۷۴

را آتش زدند در حالی که در خانه فاطمه و جماعتی از بنی هاشم هم بودند»<sup>۱</sup>

۵. علامه حلی اضافه می‌کند؛

«علی را به زور از مسجد خارج کردند و شمشیر زبیر را شکستند و فاطمه را زدند و فرزندش محسن سقط شد»<sup>۲</sup>

متکلم بزرگ فاضل مقداد می‌گوید؛

«علی و جماعتی از بیعت خود داری کردند و به خانه فاطمه پناه بردند، عمر به سوی آنها رفت و ضربه‌ای بر شکم فاطمه وارد آورد و فرزندش محسن سقط شد و آتش فراهم کرد تا خانه آنها را آتش بزند در حالی که در خانه فاطمه و جمعی از بنی هاشم بودند... ابوبکر در هنگام مرگ آرزو میکرد که ای کاش خانه فاطمه را هتک نمی‌کردم»<sup>۳</sup>

۷. محقق کرکی می‌گوید؛

«آنان قصد بیعت گرفتن از علی را با اهانت و تهدید خانه به آتش زدن داشتند و هیزم‌ها را جمع کردند و فاطمه را مورد هجوم قرار دادند که محسن را سقط کرد...»<sup>۴</sup>

۸. شیخ حر عاملی می‌نویسد؛

«ابوبکر و عمر قصد آتش زدن خانه علی را داشتند زیرا او و جماعتی از بنی هاشم از بیعت خود داری کرده بودند...»<sup>۵</sup>

۹. علامه مجلسی می‌نویسد؛

---

۱. شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲

۲. کشف المراد، ص ۴۰۲

۳. اللوامع، ص ۳۰۲

۴. نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰

۵. اثباه الهداه، ج ۲، ص ۳۶۸

«عمر تصمیم به آتش زدن خانه فاطمه و نابود کردن و آزار اهل بیت را گرفت و این هفدهمین طعنی است که بر او وارد است»<sup>۱</sup>

۱۰. شیخ یوسف بحرانی نیز می نویسد؛

«زهر را زدند به گونه ای که فرزندش را سقط کرد و او را مورد لطمه قرار دادند به گونه ای که با صورت و پیشانی بر زمین افتاد...»<sup>۲</sup>

سایر علمای بزرگ شیعه نیز به این مساله تصریح کرده اند که از ذکر سخنان آنان پرهیز می شود، کسانی که تمایل به آگاهی دارند رجوع کنند؛<sup>۳</sup>

۱۸. آیا شیخ مفید اعتقادی به شهادت فاطمه و سقط شدن محسن نداشت؟

پرسش هجدهم:

شیخ مفید اعتقادی به شهادت حضرت فاطمه علیها السلام توسط حضرت عمر ندارند! این اعتقاد را از کتب شیخ مفید اثبات می کنیم و شیخ مفید در این مسئله و حتی در اصل وجود فرزندی به نام محسن تشکیک کرده است.

شیخ مفید از بزرگان شیعه تقریر جالبی دارد مبنی بر اینکه خلیفه دوم عمر ابن خطاب رضی الله عنه مسلمان است و ازدواج با او از نظر شرعی جایز است.

مشخص است اگر شیخ مفید اعتقاد به این داشته که عمر ابن خطاب قاتل حضرت فاطمه علیها السلام است قطعاً حکم به ناصبی بودن او میداد و در مذهب شیعه، شخص ناصبی کافر نجس است و ازدواج با او جایز نیست

شیخ مفید در کتاب المسائل السرویه صفحه ۹۱ ازدواج با عمر ابن خطاب رضی الله عنه را جایز میدانند. او عمر ابن خطاب را مسلمانی گمراه معرفی میکند اما

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۹

۲. الحدائق الناضره، ج ۵، ص ۱۸۰

۳. ماساه الزهراء، عاملی، ج ۲، ص ۷۳ فصل سوم

این گمراهی سبب خروج وی از دین اسلام نشده. (کتاب المسائل السرویه، ص ۹۱) شیخ مفید در کتاب الارشاد ص ۲۵۵ در مورد تعداد فرزندان امیر المؤمنین تصریح میکند بعضی از شیعیان گفته اند که فاطمه علیها السلام فرزندی به نام محسن داشته و طبق نظر این بعضی از شیعیان تعداد فرزندان امیرمؤمنان به بیست و هشت فرزند میرسد و الله اعلم.

دقت کنید میگوید این نظر بعضی از شیعیان است و الله أعلم ...

متن عربی: **وفي الشَّيْعَةِ مِنْ يَذْكُرُ أَنَّ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَسْقَطَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ وَلِدًا ذَكَرًا كَانَ سَمَاءَ رَسُولِ اللَّهِ - وَهُوَ حَمَلٌ - مُحْسِنًا فَعَلَى قَوْلِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ أَوْلَادُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثَمَانِيَّةٌ وَعِشْرُونَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ** (کتاب الارشاد ص ۲۵۵)

دقت شود به عبارت فعلی قول «هذه الطائفة» طبق نظر این گروه از شیعیان یعنی شیخ مفید خودش را جزو این گروه نمیداند؟! پاسخ:

این که فاطمه صدیقه علیها السلام، مورد هجوم خلفاء واقع شد و به شهادت رسید، مورد اجماع تمام علمای نامی شیعه در طول تاریخ بوده است چنانچه در پاسخ قبلی به این نکته اشاره کردیم.

شیخ الطائفة، شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی می گوید: «و آنچه انکار کرده اند، زدن فاطمه علیها السلام است. در حالی که روایت شده که فاطمه علیها السلام را، تازیانه زدند.» مشهور است و در میان شیعه در این باره اختلافی وجود ندارد که عمر به شکم او زد چنان که بچه اش را سقط کرد. جنین سقط شده، محسن نامیده شد. روایت این جریان نزد آنان مشهور است. همین گونه مشهور است که وقتی عده ای به فاطمه علیها السلام پناه آوردند و از بیعت با خلیفه سرپیچی کردند، دار و دسته حکومت خواستند که خانه را به روی زهرا علیها السلام آتش زنند. هیچ کس نمی تواند روایت این ماجرا را انکار کند. زیرا روایت وارده از طریق

اهل سنت، بوسیله بلاذری و دیگران را بیان کردیم روایت شیعه مستفیض است و در آن اختلافی ندارند»<sup>۱</sup>

اینکه شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید، اجماع را تقریر می‌کند و آن را از مسلمّات می‌گیرد، دلالت دارد که استادش یعنی شیخ مفید، در رأس قائلان و مدافعان از این اجماع بوده است. در غیر این صورت بیان این مسأله با این جزم، و قاطعیت و وضوح تمام توسط شیخ طوسی درست نبود. چه یکی از استادانش که احدی از موافقان و مخالفان در تبخّر وی در این قضایا تردید ندارد، مخالف اجماع است و آن را از اساس انکار می‌کند، بنابراین، نقل قول شیخ طوسی روشن‌ترین دلیل بر آن است که شیخ مفید، قضیه شهادت حضرت زهرا علیها السلام را قبول داشته است.

حال توجه به نکات ذیل لازم است:

۱. شیخ مفید در کتاب اختصاص خود، قضیه شهادت فاطمه زهرا علیها السلام را به وضوح نقل و بیان می‌کند و این نقل، نشان از اعتقاد او به این قضیه دارد. او در کتاب اختصاص از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود؛

«ابو بکر نوشته‌ای در ردّ فدک برای زهرا علیها السلام نوشت. زهرا علیها السلام در حالی که نوشته را در دست داشت، از نزد ابو بکر بیرون آمد. عمر در راه به او رسید. گفت: دختر محمّد! این نوشته چیست که در دست توست؟ فرمود: نوشته‌ای است که ابو بکر در ردّ فدک برایم نوشته است. گفت: بده به من. زهرا علیها السلام حاضر نشد نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به زهرا علیها السلام که فرزند پسری به نام محسن در شکم داشت، کوبید. در اثر این ضربه، زهرا علیها السلام محسن را سقط کرد. سپس عمر، او را سیلی زد.

گویی هم اکنون به گوشواره‌های گوشش می‌نگرم که در اثر آن سیلی شکست. سپس نوشته را برداشت و پاره کرد. زهرا علیها السلام به خانه رفت و هفتاد و پنج روز در اثر ضربتی که عمر به او زد، مریض بود تا اینکه از دنیا رفت»<sup>۱</sup>.

در همان کتاب، روایت دیگری آورده که می‌گوید؛

«خلیفه دوم، لگدی به در خانه کوبید و آن را شکست. او لگدی به زهرا علیها السلام

زد. فاطمه علیها السلام در اثر این ضربه، فرزندش محسن را سقط کرد»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است؛

«امام صادق علیه السلام فرمود: «و قاتل امیر المؤمنین و قاتل فاطمة و قاتل المحسن

و قاتل الحسن و الحسين»<sup>۳</sup>.

شیخ مفید در مقدمه کتاب اختصاص، روایات آن کتاب را از آثار

اهل بیت علیهم السلام و چشمه‌های روشن و محاسن سخنان اهل بیت علیهم السلام می‌داند و این گواه بر آن است که ایشان قائل به صحت منقولات کتاب اختصاص است.

کتاب شناس معروف شیعه، مرحوم آقا تهرانی نیز کتاب «اختصاص» را از

آثار شیخ مفید می‌داند<sup>۴</sup>.

۲. از سوی دیگر، گنجی شافعی به نقل از شیخ مفید می‌گوید؛

«او بر گفته‌های جمهور افزوده که فاطمه علیها السلام پس از پیامبر پسری سقط کرد که

رسول خدا او را محسن نامیده بود. این مطلب نزد هیچ یک از ناقلان جز ابن

قتیبه وجود ندارد»<sup>۵</sup>.

---

۱. اختصاص، ص ۱۸۵.

۲. اختصاص، ص ۳۴۴.

۳. اختصاص، ص ۳۴۴.

۴. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۳۵۸.

۵. کفایه الطالب، ص ۴۱۳.



بنابراین گنجی، اعتقاد به سقط محسن را دقیقاً به شیخ مفید نسبت می‌دهد.

۳. شیخ مفید در کتاب مقنعه که یک کتاب در فقه شیعه است، در کتاب مزار، زیارت صدیقه طاهره علیها السلام را آورده است. این زیارت تصریح دارد که آن حضرت شهیده است: «السلام عليك ايها البتول الشهيدة الطاهرة»<sup>۱</sup> آیا شهادت او جز تازیانه‌هایی که از اینان خورد، علت دیگری دارد؟ در پاسخهای قبلی توضیح دادیم که مفهوم «شهیده» در مورد فاطمه علیها السلام، تنها گواه بر کشته شدن و قتل ایشان می‌باشد.

۴. شیخ مفید، تلاش دار و دسته حکومت برای به آتش کشیدن خانه زهرا علیها السلام را در کتاب امالی خود روایت کرده و می‌گوید؛

«هنگامی که مردم با ابو بکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر و مقداد وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند و از بیرون آمدن خودداری کردند. عمر بن خطاب گفت: خانه را بر رویشان به آتش زنید. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد ...

علی علیه السلام به سوی عالیه بیرون رفت. ثابت بن قیس بن شماس در راه به او رسید، گفت: تو را چه شده یا ابا الحسن؟! فرمود: می‌خواستند خانه‌ام را به رویم آتش زنند و ابو بکر بالای منبر بود و مردم با او بیعت می‌کردند ولی از این اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد .... ثابت گفت: دست از تو بر نمی‌دارم تا در راه تو کشته شوم. با هم به راه افتادند و به مدینه برگشتند. فاطمه علیها السلام را دیدند که در کنار در خانه‌اش ایستاده هیچ یک از آنان در خانه‌اش نبود و می‌گفت: «هرگز مردمی بدتر از شما ندیدم، جنازه رسول خدا را در برابرمان رها کردید و کارت‌ان را تمام نمودید و ما را امیرتان نکردید، با ما کردید آنچه کردید و برایمان حقی قائل

نشدید...»<sup>۱</sup>

۵. شیخ مفید در کتاب الجمل خود نیز می‌گوید؛

«هنگامی که عده‌ای از بنی هاشم و دیگران در گریز از ابو بکر و اظهار مخالفت با او در خانه فاطمه علیها السلام جمع شدند، عمر بن خطاب، قنفذ را فرستاد و گفت: آنان را از خانه بیرون کن. اگر بیرون نرفتند، هیزمها را در کنار در جمع کن و به آنان اعلام نما که اگر برای بیعت بیرون نیایند، خانه را بر رویشان آتش خواهم زد.»

سپس خودش با گروهی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی، و سالم غلام ابو حدیفه، به راه افتادند تا به در خانه علی علیه السلام رسیدند. عمر ندا داد: فاطمه دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه ات پناهنده شده‌اند بیرون کن تا بیعت کنند و در آنچه مسلمانان وارد شده‌اند، داخل شوند و الا به خدا سوگند آنان را به آتش می‌کشم. این حدیث مشهور است.<sup>۲</sup>

بنابراین شیخ مفید هیچگاه منکر مصائب فاطمه علیها السلام و شهادت ایشان و سقط شدن جنین، ایشان نبوده است.

وهابی می‌گوید، اگر چنین است، پس چرا شیخ مفید، عمر بن خطاب را مسلمان می‌داند و بر این اساس، ازدواج ام کلثوم با عمر را شرعا جایز می‌شمرد، در حالی که باید حکم به ناصبی بودن عمر بن خطاب می‌داد و می‌گفت ازدواج با ناصبی حرام است!!

در پاسخ باید توجه کنیم؛

۱. اولاً شیخ مفید از اساس، ازدواج عمر با ام کلثوم را منکر است و می‌گوید راوی جریان زبیر بن بکار بوده است که موثق نیست و بغض امیر مومنان را داشته

---

۱. امالی مفید، ص ۵۹

۲. الجمل، ص ۱۱۷

است.<sup>۱</sup>

۲. آنگاه می‌گویید، اگر این ازدواج واقع هم شده باشد، بنابر دو فرض و دو وجه، منافاتی با اعتقاد شیعه مبنی بر گمراهی عمر بن خطاب ندارد؛ الف؛ بگوییم که ازدواج بر اساس ظاهر اسلام است (و عمر به ظاهر) مسلمان بود، اگر چه افضل آن است که مناکحه با مومن باشد، اما اگر ضرورت موجب شود که با مسلمان گمراه، تزویج صورت گیرد، این ضرورت، چنین تزویجی را بی‌اشکال می‌کند، علی علیه السلام نیز برای آنکه فسادی در دین و دنیای مردم ایجاد نشود، این ازدواج را امضا کرد.

ب؛ منکاحه با کسی که نسبت به امامان جحد و دشمنی می‌ورزد (ناصبی) حرام است، مگر آنکه انسان بترسد که اگر تن به چنین ازدواجی ندهد، دین و جانش در معرض نابودی قرار گیرد، چنان که در چنین حالتی، اظهار کلمه کفر یا خوردن مردار و خون و گوشت خوک نیز جایز است، یعنی در هنگام ضرورت، امیر مومنان هم مجبور به این ازدواج بود چرا که عمر علی علیه السلام تهدید کرده بود و علی علیه السلام از روی ضرورت تن به این ازدواج داد، چنان که ضرورت، اظهار کلمه کفر را جایز می‌داند؛<sup>۲</sup>

می‌بینیم که شیخ مفید، تنها در حال بررسی فرض‌های و وجوه مساله بوده است و فرض و وجه دومی که مطرح کرده است، مطابق با عقیده خودش بوده است، یعنی ازدواج با ناصبی چون عمر بن خطاب، در زمان ضرورت اشکالی ندارد، لذا در کتاب دیگرش، چنین ازدواجی را مقایسه می‌کند با جریان لوط نبی، که از روی ضرورت، به قوم کافرش پیشنهاد داد تا با دخترانش ازدواج کنند؛<sup>۳</sup>

---

۱. المسائل السرویه، ص ۸۶

۲. المسائل السرویه، ص ۹۱

۳. المسائل العکبریه، ص ۶۲

اما وهابی پلید، فرض و وجهی را که شیخ مفید مطرح می‌کند، به عنوان عقیده شیخ مفید می‌گیرد.

وهابی در ادامه به عبارت شیخ مفید در ارشاد استناد می‌کند که ایشان، وجود فرزندی به نام محسن برای فاطمه علیها السلام را تنها به گروهی از شیعه نسبت می‌دهد و این را گواه بر آن می‌گیرد که شیخ مفید، قائل به وجود چنین فرزندی نبوده است، کلام شیخ مفید چنین است؛

«در میان شیعه کسانی می‌گویند فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر یک فرزند پسر سقط کرد که پیامبر او را - در شکم مادر - محسن نامیده بود. بنا به عقیده این طایفه، فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام، بیست و هشت نفرند. خدا به حقیقت امر آگاه تر است.»<sup>۱</sup>

مرحوم علامه، سید جعفر عاملی، به این اشکال پاسخ زیبایی می‌دهد و می‌گوید؛

«عبارت مذکور بر مخالفت شیخ مفید با شیخ طوسی در این موضوع دلالت ندارد، زیرا واژه «شیعه» در زمان شیخ مفید بر شماری از فرقه‌ها اطلاق می‌شد مثل: زیدیه، اسماعیلیه، امامیه و دیگران و حتی معتزله که در بغداد حاکم بودند و اجازه دادند که مراسم عاشورا به شیوه معروف و متداول که تا روزگار ما ادامه دارد، انجام شود. در حالی که دشمنان، امامیه را رافضیه می‌خواندند. نوبختی در کتاب فرق الشیعة، اشعری در المقالات و الفرق، شیخ مفید در الفصول المختاره، و دیگران از فرقه‌های مختلف شیعه سخن گفته‌اند. طالبان تفصیل در این باره به این کتابها و دیگر منابع فرق و مذاهب مراجعه کنند.

علامه خواجویی مازندرانی ادعای اطلاق لفظ شیعه بر معتقدان به امامت

علی علیه السلام، هر چند به امامت دیگر امامان معتقد نباشد، وارد کرده می‌گوید: «این گفته وی غریب است و بر قلت تتبع و عدم تأمل و مطالعه او دلالت دارد. بسیاری از اخبار دلالت دارد که بر زیدیه و واقفیه و همراهان آنان شیعه اطلاق شده است.»<sup>۱</sup>

بنابراین شیخ مفید نمی‌خواهد حدیث سقط محسن را به شیعه به معنای عام نسبت دهد بلکه فقط به شیعه امامیه نسبت می‌دهد. شاید به کار بردن لفظ «طایفه»، اشاره داشته باشد که طایفه‌ای از شیعه آن را روایت می‌کنند نه همه طوایفی که شیعه نامیده می‌شوند.

جالب توجه است که شیخ مفید رحمته الله نگفت: «بعضی از شیعیان حدیثی روایت می‌کنند...» بلکه گفت: «در میان شیعه کسانی می‌گویند: فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر یک فرزند پسر سقط کرد...». او به یک یا چند حدیث اشاره نکرده یا به جمع قائلان شیعه از حیث قلت و کثرت اشاره ننموده است بلکه اشاره دارد که آن قدر هستند که وصف «طایفه» در مورد آنان صحیح باشد. آنجا که گفت: «بنابراین عقیده این طایفه...». شیخ طوسی رحمته الله ملقب به «شیخ الطائفه» است. یعنی: طایفه امامیه نه مطلق شیعه.

از سوی دیگر، عصر شیخ مفید فوق العاده حساس و از سخت‌ترین عصرها در تاریخ تشیع است. زیرا همه ساله در روز غدیر خم، و عاشورا که شیعیان به گرامیداشت این ایام و برپایی مجالس جشن، و سوگواری می‌پرداختند، حنبلی‌های متعصب بغداد که نمی‌توانستند شاهد برپایی چنین محافلی باشند، به مجالس و دسته جات شیعیان حمله می‌کردند، و در نتیجه مصائب، بلاها و کشتارهای فجیع روی می‌داد. ما این عصر را در فصل اول کتاب خود:

صراع الحریه فی عصر المفید، توضیح داده‌ایم.

یک سال خانه‌های شیعه در محله کرخ بغداد را به آتش کشیدند که در اثر آن هجده هزار نفر، و به اعتقاد ابن خلدون، بیست هزار نفر و از جمله زنان و کودکان، کشته شدند.

شیخ مفید رحمته الله می‌خواست با مسائل در نهایت حکمت و دقت برخورد کند. لذا در ارشاد که از نوشته‌های اواخر زندگی او است، کوشید یک کتاب تاریخی برخوردار از دقت و امانت علمی ارائه دهد که همه آن را قبول داشته باشند و بتوانند از آن استفاده کنند. او می‌خواست در این کتاب حوادث را بدون تفصیل و به دور از اختلافات و تعصبات مذهبی بیان کند تا یک کتاب همگانی باشد.

به همین منظور مسائل حساس و تفرقه برانگیز را به صورت نمایان، ذکر نکرد تا آنجا که از جزئیات سقیفه مربوط به بیعت با ابو بکر هیچ نمی‌گوید. به نظر می‌رسد که این کار شیخ مفید در چارچوب سیاستهای متوازن و متعادل وی انجام شده که شرایط را در اتخاذ آن مورد ملاحظه قرار می‌داد و با آن واقع‌گرایانه، هدف‌دار، و با مسئولیت و آگاهی برخورد می‌کرد.

شیخ مفید رحمته الله در کتاب الارشاد تلاش می‌کند از این حدود درگذرد تا یک کتاب تاریخی برای همگان باشد که بتوانند بدان مراجعه و بدون اشکال و اتهام از آن استفاده کنند. اگر از میان فرقه‌های شیعه، فقط امامیه در این مسأله اجماع دارند نه سایر فرقه‌ها مثل اسماعیلیه و زیدیه و...، در این صورت از شیخ مفید رحمته الله پذیرفته نخواهد بود که این اجماع امامیه را به سایر طوایف و فرقه‌ها نیز نسبت دهد.

شیخ مفید از یک جهت از دامن زدن به مسائلی که تعصبات مذهبی را بر می‌انگیزد، دوری می‌کند و از سوی دیگر در اینجا به صورت پنهان و زیرکانه به یک امر حساس اشاره می‌کند. چه وجود جنینی را که پیغمبر محسن نامیده بود،

اثبات کرده و خواننده را آزاد گذاشته تا خود درباره نقش و سرنوشت این جنین تحقیق کند.<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه از نصوص قطعی گذشت، شیخ مفید عقیده به شهادت فاطمه علیها السلام و سقط شدن محسن را داشته است، و این مساله قابل شک و تردید نمی باشد

۱۹. آیا آیت الله خوئی اعتقادی به شهادت فاطمه صدیقه نداشته است؟

پرسش نوزدهم:

مرجع تقلید شیعه آیت الله خوئی شهادت حضرت فاطمه علیها السلام را قبول نداشته و اعتقادی به چنین داستان ساختگی نداشته!!!

در کلیبی آیت الله کمال حیدری با دلیل از کتابهای آیت الله خوئی اثبات میکند که ایشان شهرت را قبول ندارد و مبنای او کاملاً سندی است و از آنجاییکه کتاب سلیم را قبول نداشت لذا داستان افسانه شهادت حضرت فاطمه در مبنای آیت الله خوئی ثابت نیست!!!

پاسخ:

متأسفانه هم وهابی و هم کمال حیدری وهابی زده، در بیان دیدگاه آیت الله خوئی در قضیه شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، خیانت ورزیدند و دروغ می گویند. در کتاب سلیم بن قیس روایات متعددی نقل شده است که همگی حاکی از به شهادت رسیدن فاطمه صدیقه علیها السلام است.

سلیم بن قیس از عبد الله بن عباس که جابر بن عبد الله هم در کنارش بود نقل می کند که گفت؛

«پیغمبر پس از یک خطبه طولانی به علی گفت:، به زودی قریش بر ضد شما

دست به دست هم می دهند و به منظور ظلم و ستم، و شکست تو با هم متحد می شوند. اگر یارانی پیدا کردی، با آنان جهاد کن و اَدست نگه دار و خونت را حفظ کن. اما شهادت در پی تو است. خداوند قاتل تو را لعنت کند».

سپس پیغمبر رو به دخترش کرد و گفت؛

«تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شوی، و تو سرور زنان اهل بهستی. به زودی پس از من مورد ظلم و خشم قرار می گیری تا آنجا که تو را می زنند و یکی از دنده های پهلویت را می شکنند. خداوند قاتل تو را لعنت کند...».

«...تُمْ أَقْبَلَ عَلٰی ابْنَتِهِ فَقَالَ: إِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْحَبَّةِ، وَ سَتَرَيْنَ بَعْدِي ظُلْمًا وَ غَيْظًا حَتَّى تُضْرَبِي وَ يُكْسَرَ ضِلْعٌ مِنْ أَضْلَاعِكَ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ الْأَمَرَ وَ الرَّاضِيَّ وَ الْمُعِينِ وَ الْمُظَاهِرَ عَلَيْكَ وَ ظَالِمَ بَعْلِكَ...»<sup>۱</sup>

سلیم از ابن عباس نقل می کند؛

«در ذوقار بر علی علیه السلام وارد شدم. صحیفه ای برایم بیرون آورد و گفت: پسر عباس! این صحیفه ای است که رسول خدا بر من املا فرمود و من، به خط خودم نوشتم. گفتم: یا امیر المؤمنین! آن را برایم بخوان. علی علیه السلام آن را برایم خواند. همه حوادث پس از رسول خدا تا شهادت حسین و اینکه چگونه کشته می شود، چه کسی او را می کشد و چه کسانی با او به شهادت می رسند، همه و همه در آن آمده بود. علی علیه السلام سخت گریست و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که علی علیه السلام خواند، این بود: چگونه با او رفتار می شود، و چگونه فاطمه به شهادت می رسد، و چگونه حسن شهید می شود، و چگونه امت با او مکر می ورزد..» («...فَكَانَ فِيمَا قَرَأَهُ عَلِيٌّ: كَيْفَ يُضَعُّ بِهِ وَ كَيْفَ يُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةَ»<sup>۲</sup>)

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۰۷.

۲. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۱۵.



سلیم بن قیس می‌گوید؛

«عمر بن خطاب نصف اموال همه عمّال خود را از آنان گرفت مگر قنغد عدوی - او نیز یکی از کارمندان او بود - که چیزی از او نگرفت و آنچه از او گرفته بود بیست هزار درهم می‌شد، به او بازگرداند، و نه از او عشر گرفت و نه نصب عشر.»

سلیم گفت با علی علیه السلام ملاقات کردم و از این کار عمر از او پرسیدم. فرمود: آیا می‌دانی چرا از قنغد دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟ گفتم. نه. فرمود: زیرا او بود که وقتی فاطمه آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه‌اش او را زد، چنان که وقتی فاطمه از دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود. «لَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي ضَرَبَ فَاطِمَةَ علیها السلام بِالسَّوْطِ حِينَ جَاءَتْ لِتَحُولَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَاتَتْ صلوات الله علیها وَإِنَّ أَثَرَ السَّوْطِ لِنِي عَضْدِهَا مِثْلَ الدَّمْلُجِ»<sup>۱</sup> آیت الله خوبی هم معتقد بود که هم سلیم بن قیس از بزرگان است و هم کتابش از معتبرترین کتابها است و هر چه در آن است صحیح است، و متذکر این نکات می‌شد که:

«سلیم بن قیس انسان جلیل‌القدر و عظیم‌الشانی است که از اولیاء و اصحاب خاص امیر مومنان بود، کتابش از اصول معتبره بلکه از بزرگترین اصول معتبره است و تمام آنچه در آن است، صحیح بوده و از معصوم صادر شده است و تمام روایاتش را باید تصدیق و تایید کرد، و نیز ایشان، کلام شیخ حر عاملی را تایید می‌کند که کتاب سلیم بن قیس از کتب مورد اعتمادی است که قرائن بر ثبوت و انتسابش به سلیم وجود دارد و شکی در این رابطه نیست»

«بقی الکلام فی جهات: الأولى: أن سلیم بن قیس - فی نفسه - ثقة جلیل‌القدر

عظیم الشان، و یکنی فی ذلك شهادة البرقي بأنه من الأولياء من أصحاب أمير المؤمنين علیهم السلام، ... الثانية: أن كتاب سليم بن قيس - على ما ذكره النعماني - من الأصول المعتبرة بل من أكبرها، وأن جميع ما فيه صحيح قد صدر من المعصوم علیه السلام، أو ممن لا بد من تصديقه وقبول روايته، وعده صاحب الوسائل في الخاتمة في مؤلفيها، أو علمت صحة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيه شك.<sup>۱</sup>

بنابراین آیت الله خویی با اعتقاد به تمام آنچه که در کتاب سلیم بن قیس است، عملاً معتقد است که فاطمه صدیقه علیها السلام به شهادت رسیده‌اند.

پاسخ به ادعای کمال حیدری:

او برای آنکه بگوید که آیت الله خویی، شهادت فاطمه علیها السلام را قبول نداشته است، به استفتایی از آیت الله خویی استناد می‌کند که این استفتاء از قرار ذیل است:

س ۹۸۰: هل الروایات التي يذكرها خطباء المنبر، وبعض الكتاب عن كسر «عمر» لضلع السيدة فاطمة علیها السلام صحيحة برأيكم؟  
الخطوي: ذلك مشهور معروف.

«آیا روایات و سخنانی که گویندگان در منابر و بعضی از نویسندگان در کتاب هایشان نوشته و گفته‌اند که عمر پهلوی فاطمه علیها السلام را شکسته، به نظر شما درست است؟»

پاسخ:

«این روایات مشهور و معروف است.»<sup>۲</sup>

کمال حیدری می‌گوید که آیت الله خویی گفته است که شکسته شدن

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، خویی، ج ۹، ص ۲۳۰

۲. صراط النجاه، ج ۳، ص ۳۱۴

پهلوی فاطمه از قضایای مشهور است، در حالی که خود آیت الله خوئی، شهرت را قبول ندارد، این یعنی قضیه شهادت فاطمه علیها السلام را قبول ندارد.

او به قدری بیسواد است که نمی‌داند که آیت الله خوئی تصریح می‌کند که گاه شهرت به معنای لغوی خودش به کار می‌رود، یعنی خبری که ظاهر و واضح است که از معصوم صادر شده است، چنان که همین معنا از شهرت در کلام امام معصوم نیز آمده است. «إذ المراد بقوله علیه السلام «خذ بما اشتهر بين أصحابك» هو الشهرة بالمعنى اللغوي، أي الظاهر الواضح كما يقال شهر سيفه و سيف شاهر، فيكون المراد به الخبر الواضح صدوره، بأن كان مقطوع الصدور أو المطمأن بصدوره»<sup>۱</sup>

بر این اساس وقتی آیت الله خوئی می‌گوید که قضیه شکسته شدن پهلوی فاطمه علیها السلام مشهور است، با توجه به اعتقاد ایشان به صحت کتاب سلیم بن قیس، یعنی این قضیه صدردصد یقینی است و از معصوم علیه السلام صادر شده است. شهرتی که آیت الله خوئی قبول ندارد، در باب مرجحات خبر است که به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. شهرت در روایت:

و آن هنگامی است که روایتی را راویان متعددی نقل کنند اما به حدّ تواتر نرسند، خواه عمل به آن نزد فقها نیز مشهور باشد یا نباشد.

۲. شهرت در فتوا:

و آن هنگامی است که تعداد زیادی از فقها به یک حکم فتوا دهند اما به حدّ اجماع نرسند. این شهرت بر دو قسم است:  
الف) شهرت عملی:

---

۱. مصباح الأصول، ج ۱، ص ۱۶۵

و آن هنگامی است که بدانیم آن فقها در فتوای خود به خبر خاصی استناد کرده‌اند.

ب) شهرت فتوایی:

و آن هنگامی است که مستند آن فقها در فتوای خود را نشناسیم.<sup>۱</sup>  
آیت الله خوئی در کتاب اصولی خود، این سه قسم از شهرت را حجت در باب مرجحات خبر نمی‌داند: «المبحث الرابع في حجية الشهرة...»<sup>۲</sup>  
اما چنان که بیان شد، می‌گویید گاه مقصود از شهرت معنای لغوی اش به معنای وضوح و آشکاری و یقین به صدور خبری از معصوم است.

بنابراین وقتی در پاسخ استفتاء می‌گویید که قضیه شکسته شدن پهلوی فاطمه صدیقه علیها السلام مشهور و معروف است، با توجه به آنکه ایشان کتاب سلیم بن قیس را کاملاً صحیح می‌داند، و اخبار شهادت فاطمه علیها السلام در آن کتاب از معصومین بیان شده است، معنای سخنشان از مشهور و معروف بودن این واقعه، یعنی صدور قطعی این جریان از سوی معصوم علیها السلام.

از سوی دیگر معنایی که آیت الله خوئی از شهرت قبول ندارند، در باب مرجحات خبر است که مثلاً دو خبر با هم متعارض باشند و خبر مشهور به سه قسم بیان شده، بر خبر غیر مشهور مقدم شود.

در باب شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام در روایات شیعه اصلاً تعارضی بین اخبار نیست تا نوبت به تعارض و عدم ترجیح و حجیت شهرت برسد، همه روایات شیعه در این باب حاکی از به شهادت رسیدن فاطمه علیها السلام است.

بنابراین این که آیت الله خوئی شهرت را قبول ندارند، این قبول نداشتن در باب اخبار متعارض است که مثلاً شهرت موجب ترجیح یک خبر نمیشود.

۱. تحریر اصول فقه، علی شبروانی، ص ۲۵۶

۲. مصباح الاصول، ج ۱، ص ۱۶۴

در اخبار شهادت فاطمه علیها السلام اصلاً تعارضی نیست، تا نوبت به بحث شهرت برسد، بنابراین از این طریق نیز ثابت می‌شود که وقتی آیت الله خویی می‌گوید که شکسته شدن پهلوی فاطمه علیها السلام مشهور و معروف است، مقصودشان معنای لغوی شهرت است، یعنی این قضیه قطعی و یقینی و واضح است.

وهابی به پاسخ ما اشکال کرده است که آیت الله خویی، اصل کتاب سلیم بن قیس را معتبر می‌داند، اما نسخه کنونی آن کتاب را معتبر نمی‌داند و گفته است که با سند ضعیف نقل شده است!!!

متأسفانه وهابی در بیان مطلب فوق دقت کافی را به خرج نداده است، و الا چنین سخنی را نمی‌گفت!!!

۱. شیخ حر عاملی، محدث و کتاب شناس بزرگ، تصریح می‌کند که «نسخه‌ای که از کتاب سلیم به دست ما رسیده است، هیچ مطلب فاسدی در آن نیست و هیچ نشانه‌ای از وضع و جعل در آن نیست (چه از نظر سند و چه از نظر محتوا)، این که برخی از علما اشکالات سندی و محتوایی به کتاب مذکور وارد کرده‌اند، مربوط به نسخ دیگر از کتاب سلیم است، نه نسخه‌ای که به ما رسیده است»

«و الذي وصل إلينا، من نسخة ليس فيه شيء فاسد، ولا شيء مما استدل به على الوضع، ولعل الموضوع الفاسد غيره، ولذلك لم يشتهر، ولم يصل إلينا.»<sup>۱</sup>

آیت الله خویی، در کتاب معجم الرجال خود، این کلام شیخ حر عاملی را نقل می‌کند و قبول می‌کند و قرائنی بر صحت ادعای شیخ حر عاملی بیان می‌دارد:

«أقول: ومما يدل على صحة ما ذكره صاحب الوسائل أن النعماني روى في

کتاب الغیبة بإسناده عن سلیم بن قیس فی کتابه حدیثا طویلا...»<sup>۱</sup>

بنابراین آیت الله خویی، سخن شیخ حر عاملی را می‌پذیرد که نسخه کنونی کتاب سلیم بن قیس، هیچ اشکالی بر آن نیست، تنها بیان می‌دارد که طریق شیخ طوسی به کتاب سلیم بن قیس به هر دو سند یا یک سند، ضعیف است: «کیفما کان فطریق الشیخ الی کتاب سلیم بن قیس بکلا سندیه ضعیف، ولا أقل من جهة محمد بن علی الصیرفی (أبی سمینة)».<sup>۲</sup>

اما سند و طریق ما به کتاب سلیم بن قیس، به طریق و سند شیخ طوسی که آیت الله خویی بحث ضعف را در موردش مطرح می‌کند، اختصاص ندارد، بلکه چنان که محقق کتاب سلیم بن قیس بیان می‌دارد، کتاب سلیم بن قیس با ۲۱ سند و طریق به ما رسیده است: «انّ لکتاب سلیم واحد و عشرون سندا موثوقا بها، فانّ الکتاب وصل إلینا بعدة طرق تبلغ عددها ۲۱ طریقا».<sup>۳</sup>

بنابراین، کتاب سلیم بن قیس با طرق فراوانی به ما رسیده است و شیخ حر عاملی و آیت الله خویی معتقدند که طرق مذکور صحیح‌اند، و نسخه صحیح از کتاب سلیم بن قیس دست ما رسیده است، تنها مرحوم خویی به طریق شیخ طوسی و راویانی خاص، اشکالاتی دارد که این اشکال هم به اصل اعتبار کتاب سلیم بن قیس که به ما از طرق دیگر رسیده است، اشکالی وارد نمی‌کند.

ممکن است وهابی اشکال کند که اگر مرحوم خویی طبق نظر شیخ حر عاملی، معتقد است که کتاب سلیم بن قیسی که به ما رسیده است، معتبر است، پس چرا در کتاب صراط النجاه خود می‌گوید که اگر چه کتاب سلیم بن قیس معتبر است، اما نمی‌توان گفت که نسخه‌ای که از کتاب هم اینک در دست

۱. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۹، ص ۲۳۱

۲. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۹، ص ۲۳۷

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۱، ص ۲۰۷

ما است، نفس همان کتاب سلیم بن قیس است «ما رأیکم فی کتاب سلیم بن قیس؟ باسمه تعالی: کتاب سلیم بن قیس کتاب معتبر ولكن لم یثبت أن الكتاب المتداول بین أیدینا هو نفس ذلك الكتاب، والله العالم.»<sup>۱</sup>

پاسخ می‌گوییم:

قول ایشان در کتاب معجم الرجال مقدم است و ایشان در آن کتاب، کتاب کنونی سلیم بن قیس را معتبر می‌شمارد، از آنجایی که کتاب معجم الرجال در سالهای پایانی عمرش نوشته شد، می‌توان گفت که نظر نهایی اش در آن کتاب آمده است.

کتاب صراط النجاه را شخصی به نام موسی مفید الدین عاصی العاملي تالیف کرده است و استفتاءاتی که از ابتدای مرجعیت آیت الله خویی پاسخ گفته شده است را در کتاب می‌آورد: «فكان یكثر ورود الاستفتاءات والمسائل علیه ولذلك قام بأمر جمعها وتبویها وطبعها ثلثة من الطلبة والفضلاء، واستكمالا لذلك قام فضیلة للشیخ موسی مفید الدین عاصی العاملي (دام توفیقه)»<sup>۲</sup>

بر این اساس می‌توان گفت که آیت الله خویی در اوائل معتقد بود که نسخه کنونی از کتاب سلیم بن قیس، همان نسخه اصلی نیست، اما بعدها و در اواخر عمر از این دیدگاه عدول کرد و در کتاب معجم الرجال خود، قائل به اعتبار نسخه کنونی سلیم بن قیس شد.

۲. اگر هم از آنچه که در مورد کتاب سلیم بن قیس و آیت الله خویی گفتیم، کوتاه بیاییم، باز هم می‌توانیم پاسخ دهیم که هدف اصلی از بحث در مورد اعتبار کتاب سلیم بن قیس، بازگشت می‌کند به حوادث صدر اسلام و شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام و این که آیا کتاب سلیم بن قیس معتبر است، تا شهادت فاطمه علیها السلام

۱. صراط النجاه، ج ۵، ص ۲۷۹

۲. صراط النجاه، ج ۱، ص ۶

واقعیت داشته باشد، یا کتاب سلیم بن قیس معتبر نیست!!!  
ما حتی اگر بگوییم که کتاب سلیم بن قیس معتبر نیست و آیت الله خوئی  
این کتاب را معتبر نمی‌داند، باز نمی‌توانیم شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام را منکر  
شویم و بگوییم که آیت الله خوئی قائل به شهادت فاطمه علیها السلام نبوده است، چنان  
که وهابی این مطلب را شبهه کرده بود.

زیرا می‌بینیم که آیت الله خوئی در همان کتاب صراط النجاه خود، تصریح  
می‌کند که قضیه شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام، مشهور و معروف است.

س ۹۸۰: هل الروایات التي يذكرها خطباء المنبر، وبعض الكتاب عن كسر  
«عمر» لضع السيدة فاطمة علیها السلام صحيحة برأيكم؟  
الخوئي: ذلك مشهور معروف.

«آیا روایات و سخنانی که گویندگان در منابر و بعضی از نویسندگان در کتاب  
هایشان نوشته و گفته‌اند که عمر پهلوی فاطمه علیها السلام را شکسته، به نظر شما درست  
است؟

پاسخ:

«این روایات مشهور و معروف است.»<sup>۱</sup>

این که ایشان می‌گویند این قضیه معروف و مشهور است، یعنی واضح و  
روشن است که این قضیه از ناحیه ائمه علیهم السلام به ثبوت رسیده است، چنان که خود  
آیت الله خوئی تصریح می‌کند که گاه شهرت به معنای لغوی خودش به کار  
می‌رود، یعنی خبری که ظاهر و واضح است که از معصوم صادر شده است،  
چنان که همین معنا از شهرت در کلام امام معصوم نیز آمده است. «إذ المراد  
بقوله علیه السلام «خذ بما اشتهر بين أصحابك هو الشهرة بالمعنى اللغوي، أي الظاهر



الواضح كما يقال شهر سيفه و سيف شاهر، فيكون المراد به الخبر الواضح صدوره، بأن كان مقطوع الصدور أو المطمأن بصدوره»<sup>۱</sup>

شاهد روشن این بیان آن است که کتاب صراط النجاه، با تعلیقات آیت الله تبریزی به چاپ رسیده است، و آیت الله تبریزی در مقدمه می گوید که اگر جایی من چیزی نگفتم، یعنی همان نظر آیت الله خویی را قبول دارم: «فترکت أجوبة الأستاذ الخوئي رحمته الله التي توافق نظري بلا تعليق»<sup>۲</sup>

آیت الله تبریزی نیز وقتی آیت الله خویی گفت که قضیه شهادت فاطمه علیها السلام مشهور و معروف است، تعلیقه ای بر این مطلب نزد و آن را قبول کرد، حال مقصود از شهرت چیست؟

گفتیم که شهرت در کلام فوق یعنی واضح و آشکار بودن، و مقصود آیت الله خویی همین بوده است، لذا آیت الله تبریزی با آن کلام مخالفت نکرد، زیرا خود آیت الله تبریزی نیز معتقد است که قضیه شهادت فاطمه علیها السلام و شکستن پهلوی از مسلمات تاریخی و واضحات است و قابل کتمان نیست، شاهد روشن این قضیه مخفی بودن قبر فاطمه علیها السلام است:

«لقد ناقشني أحد الإخوة حول مظلومية الزهراء علیها السلام وكسر ضلعها فقال: إن كسر الضلع لم يثبت عن طريق الأئمة عليهم السلام، ما هو رأيكم؟

باسمه تعالی: مظلومية الزهراء علیها السلام من المسلمات ولا يحتاج ثبوتها إلى أزيد من أنها أوصت بدفنها ليلاً لئلا يحضر جنازتها من ظلمها وأخفي قبرها، والله العالم.»<sup>۳</sup>

و باز آیت الله تبریزی در بیان دیگری، علاوه بر دلیل فوق، روایاتی که اثبات کننده شهادت فاطمه علیها السلام است را بیان می دارد:

۱. مصباح الأصول، ج ۱، ص ۱۶۵

۲. صراط النجاه، ج ۱، ص ۶

۳. الأنوار الالهيه في مسائل الاعتقادية، ميرزا جواد تبریزی، ص ۱۱۷

«باسمه تعالی: کفی فی ثبوت ظلامتها وصحة ما نقل من مصایبها وما جرى عليها خفاء قبرها ووصيتها بأن تُدفن ليلاً إظهاراً لمظلوميتها، مضافاً لما نُقل عن عليّ من الكلمات في الكافي (ج ۱، ص ۴۵۸) عند ما دفنها، كما في مولد الزهراء من كتاب الحجّة قال: «وستنبئك ابنتك بتظافر أمتك على هضمها، فاحفها السؤال واستخبرها الحال، فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد إلى بثه سبيلاً، وستقول ويحكم الله، والله خير الحاكمين». و قال: «فبعين الله تُدفن ابنتك سراً ويهضم حقّها وتمنع إرثها، ولم يتباعد العهد ولم يخلق منك الذكر، وإلى الله يا رسول الله المشتكى». و في الجزء الثاني من نفس الباب بسند معتبر عن الكاظم قال: «إتها صدیقه شهيدة». وهو ظاهر في مظلوميتها وشهادتها. ويؤيده ما في البحار (ج ۴۳، باب رقم ۱۱) عن دلائل الإمامة للطبري بإسناده عن كثير من العلماء عن الصادق عليه السلام: «وكان سبب وفاتها أن قنفذاً أمره مولاه فلكرها بنعل السيف بأمره فأسقطت محسناً! والله الهادي للحق.»<sup>۱</sup>

بنابراین حتی اگر بگوییم که آیت الله خویی، کتاب سلیم بن قیس را معتبر نمی دانسته است، باز نمی توانیم بگوییم که ایشان منکر شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام بوده است!!!

وهابی در اشکالی دیگر می گوید:

«آیت الله خویی در مورد برخورد دوخليفة اول (ابوبکر و عمر) با اهل بیت میگوید: حکم به اسلام ظاهری غاصبین حق امیرمؤمنان میدهم برای اینکه به ظاهر ناصبی نبوده اند»

دلالت کلام ایشان خارج از دو مورد نیست:

۱. قتل حضرت زهرا و شکست پهلو و سقط جنین ایشان به حق بوده و

نصب و دشمنی با اهل بیت بحساب نمیداد!!!

۲. شهادت و قتل حضرت زهرا افسانه‌ای بیش نیست!!!

در این رابطه هم گفتنی است که وهابی در انتساب مطلب مذکور به آیت الله خوبی امانت داری را رعایت نکرده است.

آیت الله خوبی معتقد است که آن ناصبی که در فقه به عنوان نجس معرفی شده است، کسی نیست که به انگیزه مادی و رسیدن به دنیا به جنگ با امام معصوم علیه السلام می‌رود و در عین حال اعتقاد به امامت او را دارد، چنین کسی که به خاطر دنیا با امام معصوم علیه السلام دشمنی می‌کند اما اعتقاد به امامت و محبت امام معصوم علیه السلام دارد، ناصبی نجس در فقه محسوب نمی‌شود اگر چه چنین فردی در واقع از کفار و ملحدین بدتر و پست‌تر است: «وإن أُرید منهم مَن خرج علی إمام عصره من غیر نصب العداوة له ولا استحلال لمحاربتة بل یعتقد إمامته و یحبه، إلا أنه لغلبة شقوته و مشتهیات نفسه من الجاه و المقام ارتكب ما یراه مبغوضاً لله سبحانه فخرج علی إمام عصره، فهو وإن کان فی الحقیقة أشد من الکفر و الإلحاد»<sup>۱</sup> با توجه به قاعده فوق، آیت الله خوبی معتقد است که ابوبکر و عمر مصداق ناصبی نجس در فقه نیستند، زیرا دشمنی آنان با امیر مومنان و فاطمه صدیقه سلام علیهما به خاطر دنیا و منافع دنیوی بوده است، اما با این حال اعتقاد به شان و جایگاه آنها داشته‌اند، بنابراین چون آنان اعتقاد به شان و جایگاه اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند اما به خاطر دنیا و منافع دنیوی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند، مصداق ناصبی نجس در فقه نیستند، اگر چه در واقع به خاطر ظلم‌هایشان از کفار و ملحدین وضعیتشان بدتر است :

«و أما لو أُرید منهم مطلق من خرج علی الإمام علیه السلام طمعا للتراسة و الوصول

۱. موسوعه الامام الخوئی، ج ۳، ص ۶۹

إلى الأغراض الدنيويّة من المال و الجاه، مع الاعتقاد بإمامته، و الاعتراف بسيادته ... فيشكل اندراجه في عنوان الناصب، إذ المراد بالنصب نصب العداوة و البغضاء، و هذا ليس من مصاديقه. و من هنا يحكم بإسلام الأولين الغاصبين لحق أمير المؤمنين عليه السلام إسلاماً ظاهرياً لعدم نصبهم - ظاهراً - عداوة أهل البيت، و إنما نازعواهم في تحصيل المقام، و الرئاسة العامة، مع الاعتراف بما لهم من الشأن و المنزلة، و هذا إن كان أشد من الكفر و الإلحاد حقيقة إلا أنه لا ينافي الإسلام الظاهري، و لا يوجب النجاسة المصطلحة.»<sup>۱</sup>

بر همین اساس مرحوم سید جعفر عاملی نیز پیرامون شبهه مذکور پاسخ می دهد که نسبت مذکور به آیت الله خویی نسبت صحیحی نیست، زیرا ایشان معتقد بوده که دشمنی ابوبکر و عمر با اهل بیت به خاطر دنیا و منافع دنیوی بوده اما آنان معتقد به شوون عالیّه حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بوده اند، لذا طبق برخی از نقلها آنان پس از انجام آن وقایع هولناک در قبال فاطمه علیها السلام از کرده خود اظهار پشیمانی می کردند و به نزد حضرت فاطمه علیها السلام میرفتند تا از آنان بگذرد، این عملکرد نشان از آن دارد که آنها معتقد به شان والای حضرت فاطمه علیها السلام بودند اما به خاطر دنیا با ایشان دشمنی کردند و آن وقایع را اتفاق زدند، لذا چون دشمنی به خاطر دنیا بوده و در عین حال آنان معتقد به شوون اهل بیت علیهم السلام بوده اند، ناصبی نجس در فقه نیستند!!! بنابراین سخن آیت الله خویی به معنای انکار شهادت حضرت فاطمه علیها السلام و مصائب وارده بر ایشان توسط ابوبکر و عمر نیست: «أما ما نقلتموه عنه من أنه قدس سره لا يرى عمر ناصبياً. فهو أيضاً لا يفيد في تصحيح نسبة إنكار ما جرى على الزهراء علیها السلام إليه. أن هؤلاء قد فعلوا ما فعلوه، طمعاً بالحكم والسلطان ... وأن ما صدر منهم لم يكن لأجل بغضهم لهم بل كان أمراً قادهم إليه

۱. فقه الشیعه - کتاب الطهار، ج ۳، ص ۱۳۸

الغضب والمحرص على مصلحة الأمة، ثم ادعوا الندم على ذلك، وأظهروا أنهم يريدون نيل رضا الزهراء علیها السلام. وهذا لا يعني أنه ينبغي كسر الضلع، والضرب، وإسقاط الجنين، بل هو يعني أنهم إذا كانوا يدعون الندم على ما فعلوه، ويدعون الحب للزهراء علیها السلام، فلا يصح وصفهم بالنواصب، لأن الناصبي هو من أظهر البغض وأعلنه. فلا معنى أن ينسب للسيد الخوئي أمراً لم يقله.»<sup>۱</sup>

۲۰. آیا مرحوم کاشف الغطاء منکر شهادت فاطمه صدیقه بوده است؟

پرسش بیستم:

محمد حسین آل کاشف الغطاء منکر شهادت فاطمه علیها السلام بوده است!!!  
«ولكن قضية ضرب الزهراء، ولطم خدها: مما لا يكاد يقبله وجداني، ويتقبله عقلي، وتقتنع به مشاعري.»

میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسائل این چنین کاشف الغطاء را ستایش می‌کند و توصیف می‌نماید:

«بزرگ بزرگان، شمشیر بران اسلام، استاد پژوهش و تحقیق، آیت عجیب خداوند که عقلها از درک آن قاصرند و زبانها لال اگر به علم و دانش او بنگری، کتاب کشف الغطاء که در هنگام سفر نوشته است، تو را از امری سترگ با خبر می‌سازد و از مقامی والا در مراتب علوم دینیاو، چه اصول باشد و چه فروع آگاه می‌کند» (خاتمه مستدرک علامه نوری)!!!

پاسخ:

بر خلاف تلقی وهابی، مرحوم کاشف الغطاء مصائب فاطمه صدیقه علیها السلام و سقط شدن محسن علیه السلام را قبول داشته است و بر این مساله ادعای اجماع کرده و می‌نویسد:

۱. مختصر مفید، سید جعفر عاملی، ج ۹، ص ۸۷

«کتابهای شیعه از صدر اسلام و قرن اول، مثل کتاب سلیم بن قیس و پس از آن تا قرن یازدهم و بعد از آن و

بلکه تا امروزه همه کتابهای شیعه که به احوال امامان و پدرشان: آیت کبری و مادرشان: صدیقه زهرا علیها السلام پرداخته و همه کسانی که در شرح زندگانی و احوال آنان کتاب نوشته‌اند، تقریباً یا تحقیقاً یا در ذکر مصائب بضعه طاهره، اجماع دارند که پس از رحلت پدرش: مصطفی، ستمگران به صورتش زدند و بر گونه‌اش سیلی چنان که چشمانش سرخ شد و گوشواره‌اش شکست و به در فشرده شد پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد و هنگامی که از دنیا رفت، نشانه‌های تازیانه همچون بازوبند بر روی بازویش باقی بود.

سپس شاعران اهل بیت علیهم السلام این قضایا و مصائب را دستمایه خود قرار دادند و در اشعار و مرثیه‌های خود، به نظم کشیدند و از مسلمات گرفتند. از جمله کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی و نمیری و سلامی و دیک الجن و پیش و پس از آنان تا عصر حاضر. بزرگان شعرای شیعه در قرن سیزدهم و چهاردهم - که ما در آن هستیم - بر وسعت آن افزودند. مثل خطی و کعبی و کوازین و آل سید مهدی و دیگران که تعدادشان فراوان است و غیر قابل شمارش.

عقل می‌تواند همه این فجایع را، هر چند در غایت زشتی و هولناکی است و از موجبات وحشت و دهشت، تجویز کند، و اذهان و وجدان آن را جایز بداند و افکار بپذیرد و هضم کند، خصوصاً که این قوم چنان در قضیه خلافت و غصب این منصب الهی از صاحب برحقش فرو رفتند که از این عظیم‌تر و هولناک‌تر است.»

«(طفحت و استفاضت کتب الشیعة، من صدر الاسلام و القرن الاول، مثل کتاب سلیم بن قیس، و من بعده الی القرن الحادی عشر و ما بعده بل و الی یومنا هذا، کل کتب الشیعة التي عنیت بأحوال الأئمة، و أبیهم الآیة الکبری، و أهمهم

الصدیقة الزهراء صلوات الله علیهم أجمعین، وکل من ترجم لهم، و ألف کتابا فیهم، أطبقت کلمتهم تقریبا أو تحقیقا فی ذکر مصائب تلك البضعة الطاهرة: أنها بعد رحلة أیبها المصطفى صلی الله علیه و آله ضرب الظالمون وجهها، و لطموا خدها، حتی احمرت عینها و تناثر قرطها، و عصرت بالباب حتی کسر ضلعها، و أسقطت جنینها، و ماتت و فی عضدها کالدملج.

ثم أخذ شعراء أهل البيت علیهم السلام هذه القضايا و الرزايا و نظموها فی أشعارهم و مرثیئهم، و أرسلوها إرسال المسلمات: من الکمیت و السید الحمیری، و دعبل الخزاعی، و النمیری، و السلامی، و دیک الجن، و من بعدهم، و من قبلهم الی هذا العصر. و توسع أعاضم شعراء الشیعة فی القرن الثالث عشر، و الرابع عشر، الذی نحن فیہ، کالخطی، و الکعبی، و الکوازین، و آل السید مهدي الحلیین، و غیرهم ممن یعسر تعدادهم، و یفوق المحصر جمعهم و آحادهم. و کل تلك الفجائع و الفظائع، و ان كانت فی غاية الفظاعة و الشناعة، و من موجبات الوحشة و الدهشة، و لكن یمکن للعقل أن یجوزها، و للاذهان و الوجدان أن تستسیغها، و للافکار أن تقبلها، و تهضمها، و لا سیما و أن القوم قد اترفوا فی قضية الخلافة، و غضب المنصب الالهی من أهله ما یعد أعظم و أفظع<sup>۱</sup>

همین طور بیان می دارد:

«و منه: إحراق بیت فاطمة الزهراء لما جلس فیہ علی علیه السلام و معه الحسنان و امتنع عن المبایعة» «و از جمله مطاعن ابی بکر: آتش زدن خانه فاطمه زهرا علیها السلام می باشد وقتی که در آن خانه علی علیه السلام و به همراهش حسنین علیهم السلام و کسانی که از بیعت ممانعت کردند، نشسته بودند»<sup>۲</sup>

همینطور مرحوم کاشف الغطاء دیدگاه حقیقی خود در مورد سقط محسن و

۱. جنة المأوی، ص ۷۸-۸۴.

۲. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، کاشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

آتش زدن در خانه فاطمه علیها السلام را با صدای بلند و آشکارا به زبان می‌آورد و از سقط شدن محسن علیه السلام و هجوم به خانه فاطمه علیها السلام پرده برداری می‌کند:

«و فی الطفوف سقوط السبط منجدلاً من سقط محسن خلف الباب منهجه و بالخیام ضرام النار من حطب بیاب دار ابنة الهادی تأججه»

«در کربلای حسین علیه السلام از اسب بر زمین افتاد، چنان که محسن پشت درب سقط شد. شعله‌های آتش که در خیمه حسین علیه السلام افتاد همان شعله‌هایی است که در خانه دختر هادی - فاطمه علیها السلام - را در خود فرو برد.»<sup>۱</sup>

بنابراین مرحوم کاشف الغطا سقط شدن محسن علیه السلام و مصائب فاطمه علیها السلام را قبول دارد و ادعای اجماع در این رابطه می‌کند.

حال پرسش اینجاست که پس چرا در بیاناتی دیگر در این رابطه تردیدهایی بیان می‌دارد، مرحوم سید جعفر عاملی به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد:

«شاید مخاطب کاشف الغطاء در این سخنان، کسانی بوده‌اند که مهاجمان را مقدس و معیار حق و میزان صدق می‌دانند. لذا خواسته بدون برانگیختن عواطف و احساسات و عصبیتها حقیقت امر را به آنان تفهیم نماید. به همین جهت می‌بینیم که انجام چنین کاری را بعید می‌شمارد. سپس مسئولیت کار را به گردن فردی می‌اندازد که نه نسبت به او حساسیتی دارند و نه از قداست چندانی نزدشان برخوردار است، او قنفذ عدوی است.

مؤید این معنی این است که مرحوم کاشف الغطاء این مطلب را در پاسخ یک پرسش بیان کرد. ممکن است در پاسخ، حال سؤال‌کننده و یا جوّ عمومی حاکم را مراعات کرده و نخواست به با طرح مطالبی و تحریک احساسات باعث بر هم خوردن اوضاع و ایجاد آشوب در میان مردم شود خصوصاً که می‌دانیم کاشف



الغطاء گامهای بزرگی در راه وحدت مسلمانان برداشت. همین عالم جلیل القدر، آنجا که دلیلی بر مدارا و مماشات نمی بیند و عواطف مخاطبانش با بیان حقایق جریحه دار نمی شود، دیدگاه حقیقی خود را به صراحت بیان می کند و سقط محسن و آتش زدن در خانه فاطمه علیها السلام را با صدای بلند و آشکارا سرزنش می کند»

«لعل الشيخ كاشف الغطاء يخاطب أولئك الذين يقصدون هؤلاء المهاجمين، و يرون فيهم معيار الحق و ميزان الصدق، فأراد افهامهم حقيقة الامر، دون أن يثير حفيظتهم و عصبياتهم، و لذا نراه يظهر استبعاده لحصول هذا الامر، ثم يليق التبعة على شخص لا حساسية لهم منه، و لا قداسة كبيرة له في نفوسهم، و هو قنفذ العدوي. و يؤيد هذا المعنى انه رحمه الله انما كتب ذلك جوابا على سؤال ورد إليه، فهو قد راعى حال السائل، أو الحالة العامة التي لا يريد أن يثير فيها ما يهيج أو يثير، لا سيما مع ما ظهر من اهتمامه الكبير بأمر الوحدة فيما بين المسلمين. اننا نجد هذا العالم الجليل بالذات يصرح بحقيقة رأيه حينما لا يكون ثمة مبرر للمجاراة، و المداراة، حيث لا يكون خطابه موجها الى أولئك الذين يفترض فيه ان لا يجرح عواطفهم، فتراه رحمه الله يجهر منددا بإسقاط المحسن، و باضرار النار بباب فاطمة عليها الصلاة و السلام»<sup>۱</sup>

## ۲۱. چرا امیر مومنان با آن شجاعتش از فاطمه دفاع نکرد؟

پرسش بیست و یکم:

چرا حضرت علی از خانواده خود در برابر هجوم دشمنان دفاع نکرد و اجازه داد همسرش آسیب بیند و فرزندش جان دهد؟؟

پاسخ:

در این رابطه توجه به نکات ذیل لازم است:

۱. مراجعه به تاریخ و درک شرایطی که در زمان شهادت پیامبر گرامی بر منطقه و جهان حاکم بود و دقت در شرایط پیش از رحلت به روشنی فلسفه عدم دفاع حضرت امیر را روشن می‌کند.

سه خطر مهم به صورت یک مثلث شوم دین و موجودیت اسلام را تهدید می‌کرد؛

۱. ضلع اول این مثلث شوم خطر امپراتوری روم بود.

۲. ضلع دوم در امپراتوری ایران

۳. ضلع سوم در گروه منافقان داخلی

نسبت به خطر اول و اهمیت بسیار آن کافی است که بدانیم پیامبر گرامی همواره تا آخرین لحظات حیات خویش به آن می‌اندیشید. از این رو در آستانه وفاتش سپاه عظیمی به فرماندهی اسامه بن زید تجهیز کرد و برای رویارویی با رومیان اعزام کرد و هر که را که از آن تخلف کند لعن کرد.<sup>۱</sup>

نسبت به خطر ضلع دوم نیز کافی است بدانیم که دشمن تند خویی بود که نامه پیامبر را پاره کرد و به حاکم یمن نوشت که رسول خدا را دستگیر کرده و خودش یا سرش را برای وی بفرستد:<sup>۲</sup>

نسبت به خطر سوم هم باید بدانیم که گروه منافقان پیوسته برای پیامبر مزاحمت ایجاد می‌کردند و با توطئه‌های گوناگون آن حضرت را می‌آزردند و قرآن کریم پیوسته در سوره‌های مختلف از آنان و خصلت‌ها و نفاق و آزار و تلاش‌های پلید آنان سخن می‌گوید تا آنجا که یک سوره کامل به نام «منافقون» نامیده شد که

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۷۸

درباره منافقان و نیت‌ها و کارهای شوم آنان است.<sup>۱</sup>  
با وجود این مثلث خطرناک آیا صلاح بود که حضرت علی دست به شمشیر  
ببرد و با ایجاد هرج و مرج جامعه اسلامی را با خطر نابودی مواجه کند؟  
۲. علامه بزرگوار مجلسی روایت می‌کند:

«امیر مومنان بعد از جنگ نهروان در مجلسی نشست و مردم سخن  
می‌گفتند تا آنجا که خطاب به ایشان عرضه داشتند چرا با ابوبکر و عمر نبرد  
نکردی چنان که با طلحه و زبیر و معاویه نبرد کردی؟ چرا با شمشیرت آنان را  
نزدی و حقت را از آنان نگرفتی؟  
حضرت علی فرمود:

«من به شش پیامبر اقتدا کردم که آنان به خاطر خوف و هراس از نبرد با  
دشمنانشان خود داری کردند. نوح و لوط و ابراهیم و موسی و هارون و محمد  
زمانی که در مکه بود و به غار پناه برد. (من نیز خوف از بین رفتن اسلام را داشتم)<sup>۲</sup>  
و فرمود:

«به خدا سوگند اگر از تفرقه میان مسلمانان و بازگشت کفر و نابودی دین  
نمی‌ترسیدم قطعاً برخورد من با مخالفان غیر از آن چیزی بود که اتفاق افتاد»<sup>۳</sup>  
امام صادق فرمود:

«علی با آنان نبرد نکرد زیرا نگران بود که مردم به آیین کفر و جاهلی خود  
بازگردند»<sup>۴</sup>

۳. با توجه به نکات فوق است که پیامبر گرامی حضرت علی را مامور به صبر

---

۱. الالهیات، سبحانی، ج ۴، ص ۴۸

۲. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۱۷

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۹۷

۴. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۴۰

و خویشتن داری کردند و حضرت علی نیز اطاعت نمودند. چنان که حضرت در وصیت خود به علی چنین فرمود:

«تورا به صبر در برابر آنچه از این گروه به تو وفاطمه خواهد رسید سفارش میکنم صبر را پیشه خود ساز تا بر من وارد شوی»<sup>۱</sup>

۴. کمبود یاران نیز در این مساله موثر بوده است. اگر حضرت علی یاران قابل‌ی داشت که می‌توانست در اندک زمانی فتنه را خاموش کند و آرامش را به جامعه اسلامی بازگرداند حتما چنین می‌کرد اما متأسفانه یاران قابل‌ی برای حضرت باقی نمانده بودند چنان که خود حضرت می‌فرماید:

«در امر خود نظر کردم دیدم نه یآوری دارم و نه مدافع و همکاری ... لذا چشمان پر از خاشاک را بر هم گذارده همچون کسی که استخوان در گلویش گیر کرده و با صبر در امر بسیار تلخی شکیبایی کردم»<sup>۲</sup>

در روایتی آمده است که از امام رضا سوال کردند که چرا علی با دشمنانش ۲۵ سال بعد رسول الله نجنگید سپس در ایام خلافتش با دشمنانش جنگید؟ امام پاسخ داد:

«او به پیامبر اقتدا کرد چرا که پیامبر نیز به مدت ۱۳ سال در مکه و چند ماه در مدینه به دلیل کمی یاران جهاد با مشرکین را ترک کرد. با این وجود خللی به نبوتش وارد نمیشود همچنین خللی به امامت علی نیز وارد نمیشود چون علت ترک جهاد در مورد پیامبر و علی یکی است (و آن کمی یاران بود)»<sup>۳</sup>

پیامبر به حضرت علی چنین وصیت کرد:

«قریش به زودی بر علیه تو دست به دست هم میدهند و بر ظلم بر تو اجتماع

۱. خصائص الائمة، رضی، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۱۷

۳. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۳۵

میکنند اگر یارانی داشتی با آنان بجنگد و اگر اعوانی نیافتی دست نگه دار»<sup>۱</sup>  
اگر بخواهیم بر اساس مبانی اهل سنت هم به شبهه مطرح شده پاسخ نقضی  
بدهیم، می‌گوییم:

۱. پیامبر گرامی اسلام در مکه شاهد ظلم‌ها و آزارها و شکنجه‌های بی‌نهایت  
نسبت به مسلمین و نوامیس آنها بود. چرا پیامبر در برابر مشرکین دست به  
شمشیر نبرد و از نوامیس مسلمین دفاع نکرد؟  
امیر مومنان به همان دلیل از خود واکنش نشان نداد که رسول خدا در هنگام  
کشته شدن سمیه مادر عمار توسط مشرکین و تعرض به او از خود واکنش نشان  
نداد.

ابن حجر می‌نویسد:

«سمیه مادر عمار کسی بود که ابوجهل او را آزار می‌کرد و آن قدر با نیزه بر  
پایین شکمش زد تا به شهادت رسید. خاندان مغیره او را به خاطر مسلمانی  
شکنجه دادند تا او را کشتند. رسول خدا منظره شکنجه شدن عمار و پدرش و  
مادرش را در مکه می‌دید و می‌فرمود ای خاندان یاسر صبور باشید که وعده گاه  
شما بهشت است»<sup>۲</sup>

چرا پیامبر در برابر تعرض به ناموس مسلمین سکوت کرد و دست به شمشیر  
نبرد؟

۲. چرا عثمان از همسرش دفاع نکرد؟

هنگامی که مهاجمان به قصد کشتن عثمان وارد خانه‌اش شدند پس از آن  
که او و همسرش را مورد تعرض قرار دادند بدترین اهانت را به همسر عثمان کردند  
اما او از خود واکنش نشان نداد.

۱. همان مدرک - احتجاج، ج ۱، ص ۲۸۰

۲. الاصابه، ج ۷، ص ۷۱۲

طبری و ابن کثیر و دیگران آورده‌اند؛

«سوادان بن حمران آمد تا عثمان را مورد حمله قرار دهد همسر عثمان به دفاع برخاست و شمشیر به انگشتان او اصابت کرد و چون همسر عثمان خواست فرار کند سوادان دستی به پشت همسر عثمان رساند و گفت: «انها لکبیره العجیزه» (از ترجمه متن معذوریم...)<sup>۱</sup>

چرا عثمان در برابر این اهانت به همسرش واکنشی نشان نداد؟

۳. حضرت علی به این روایت که در کتب اهل سنت آمده است عمل کرد و از خود واکنشی نشان نداد.

مسلم در صحیح نقل می‌کند که پیامبر گرامی فرمود:

«پس از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدایت من بهره نبرده‌اند و به سنت من عمل نکرده و در میان آنها افرادی خواهند بود که در شکل و پوست آدمیزاد اما قلب آنها قلب شیطان است. به سخنان آنان گوش ده و از فرمانشان اطاعت کن اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار داده و اموال شما را غارت کردند وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری آنهاست»<sup>۲</sup>

۲۲. در روایت شیعه آمده است که خداوند نفرت دارد از مردی که به خانه‌اش

حمله کنند و نجنگد!!!

پرسش بیست و دوم:

در روایت شیعه آمده است که خداوند نفرت دارد از مردی که به خانه‌اش

حمله کنند و نجنگد!!!

﴿وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْعِضُ رَجُلًا يُدْخِلُ عَلَيْهِ

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۷۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۶۸

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۶؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۰۹

فِي بَيْتِهِ وَلَا يُقَاتِلُ» (عیون أخبار الرضا ج ۲، ص ۲۸)

با توجه به روایت فوق آیا امام علی با مهاجمین به فاطمه جنگید یا می‌گویید که سکوت کرد؟!؟!  
پاسخ:

چنان که در روایت مورد استناد وهابی و روایات دیگری که در مجامع روایی ما نقل شده است آمده است<sup>۱</sup>:

حکم اولیه آن است که انسان باید در برابر مهاجمی که به خانه‌اش تعرض کرده‌اند، مقابله کند، اما روشن است که هر حکم اولیه‌ای می‌تواند توسط حکم ثانویه، وجوب عمل از آن برداشته شود. مثلاً خداوند می‌فرماید؛

«خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است (ولی) آن کس که مجبور شود (در موقع ضرورت برای حفظ جان خود از آن بخورد) در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است.» (بقره، آیه ۱۷۳)

از آنجا که گاه ضرورت‌هایی پیش می‌آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می‌شود، قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده و می‌گوید؛ «ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آنها بخورد گناهی بر او نیست، به شرط اینکه ستمگر و متجاوز نباشد» (فَقَسْنِ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ).

بنابراین حکم اولیه آن است که خوردن مردار و گوشت خوک حرام است، اما به حکم ثانویه و در هنگام اضطرار، انسان می‌تواند حتی گوشت مردار یا خوک را

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۱۹ باب ۴۶

هم بخورد.

یا باز خداوند می فرماید؛

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده، تا پرهیزکار شوید - چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند روزهای دیگری را (بجای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که قدرت انجام آن را ندارند (همچون پیر مردان و پیر زنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند» **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾** (بقره، آیه ۱۸۳-۱۸۴)

می بینیم که حکم اولیه آن است که بر همه واجب است که روزه بگیرند و اگر چنین نکنند، مغضوب الهی اند، اما به حکم ثانویه و اضطرار کسانی چون بیماران و مسافران و افراد کهنسال می‌توانند روزه نگیرند و مغضوب الهی هم نیستند. یا باز خداوند می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گوئید و همچنین هنگامی که جنب هستید، مگر اینکه مسافر باشید، تا غسل کنید، و اگر بیمارید یا مسافر و یا «قضای حاجت» کرده‌اید و یا با زنان آمیزش جنسی داشته‌اید و در این حال آب (برای وضو و غسل) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید، به این طریق که صورتها و دستها را با آن مسح کنید، خداوند بخشنده و آمرزنده است.» **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِن كُنْتُمْ مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا﴾** (نساء، آیه ۴۳)



می بینیم که حکم اولیه آن است که باید طهارت با آب باشد، اما اگر اضطرار بود، به حکم ثانویه طهارت با آب برداشته می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ حرامی الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است، حلال فرموده است» **«لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>**

دفاع کردن در برابر مهاجم نیز به حکم اولیه واجب است، اما اگر اضطراری پیش آید، به حکم ثانویه، وجوب دفاع برداشته می شود به گونه ای که دفاع نکردن موجب غضب الهی نمی گردد، بلکه اگر انسان دفاع کند، مغضوب الهی می گردد، چنان که در موارد فوق دیدیم که روزه نگرفتن یا خوردن گوشت خوک یا طهارت با آب نگرفتن، غضب الهی را در پی داشت، اما به حکم ثانویه و اضطرار این غضب برداشته می شود و اتفاقاً اگر انسان به حکم ثانویه عمل نکند، مغضوب الهی می گردد.

در رابطه با دفاع امیر مومنان علیه السلام هم همین سخن مطرح است. امیر مومنان علیه السلام در ابتدای امر، از حضرت فاطمه علیها السلام دفاع کرد، چنان که سلیم بن قیس می گوید:

«علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیتی را که به او کرده بود بیاد آورد و فرمود: «ای پسر ضُهاک، قسم به آنکه محمّد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند گذشته و عهدی که پیامبر با من نموده است می دانستی که تو نمی توانی به خانه

من داخل شوی».<sup>۱</sup>

بنابراین امیر مومنان دفاع کرد، اما این دفاع را ادامه نداد و متذکر سخن پیامبر گرامی شد که حضرت را به خاطر اضطرار و مصلحت اسلام، به صبر و خویشتن داری، دعوت کرده بود، لذا حضرت دفاعش را ادامه نداد، زیرا در صورت ادامه دادن، هرج و مرج و نزاع بزرگتری ایجاد می‌شد و اسلام در معرض زوال قرار می‌گرفت، چنانکه در پاسخ قبلی توضیح دادیم.

در روایت صحیح اهل سنت هم آمده است که امیر مومنان از طرف پیامبر گرامی اسلام، مامور به صبر و صلح شده بود، چنان که احمد بن حنبل نقل می‌کند که امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«پیامبر فرمود: که پس از من اختلاف و درگیری خواهد بود، اگر توانستی که صلح کنی، چنین کن» «عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ انه سيكون بعدي اختلاف أو أمر فان استطعت أن تكون السلم فافعل»<sup>۲</sup>  
ابن حجر تصریح می‌کند که این روایت صحیح است: «رواه عبد الله ورجاله ثقات».<sup>۳</sup>

بنابراین امیر مومنان علیه السلام از جانب پیامبر و به حکم ثانویه و اضطرار و به خاطر مصلحت اسلام، مامور به صبر و صلح بود و از آنجایی که پیامبر، امر الهی را بیان می‌دارد: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم ۴-۳) «پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می‌رسد».  
یعنی خداوند امیر مومنان را مامور به صبر و صلح کرده بود و رضایت الهی در این امر بود و امیر مومنان علیه السلام هم به امر الهی خویشتن داری کرد و درگیری را ادامه

۱. أسرار آل محمد علیهم السلام، ترجمه کتاب سلیم، ص ۲۲۷

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۴۸؛ التاریخ الكبير، بخاری، ج ۱، ص ۴۴۱

۳. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴

نداد.

۲۳. آیا در روایات شیعه، محل قبر فاطمه معلوم شده است؟

پرسش بیست و سوم:

من دیشب داشتم کتاب اصول کافی را میخوندم که به یه قسمتی رسیدم که خوندم امام رضا فرمود که حضرت فاطمه در خانه خودش دفن شده است!!!؟!

پاسخ:

حضرت زهرا به خاطر خشمی که از مردمان زمان خودشان داشتند که چگونه حق خلافت حضرت علی را به جا نیاوردند و به دختر پیامبرشان جسارت کرده و اسباب شهادت ایشان را فراهم کردند، به حضرت امیر وصیت کردند که ایشان را پنهانی دفن کرده و کسی را از احوال ایشان مطلع نکنند تا جهانیان بدانند که دختر پیامبر با حالت خشم و غضب از مردم از دنیا رفت و وصیت کرد که هیچ یک از آنان حق شرکت در تشییع جنازه و نماز خواندن بر او را نداشته باشند.

شیخ کلینی روایت می‌کند:

«چون فاطمه بیمار شد وصیت نمود به علی که بیماری او را کتمان کند و مردم را بر احوال او مطلع نسازد پس حضرت به وصیت او عمل کرد و او را در شب دفن نمود و اثر قبر او را محو کرد...»<sup>۱</sup>

در روایت دیگر آمده است:

«فاطمه به علی گفت زمانی که من از دنیا رفتم شبانه دفنم کن و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را مطلع نکن»<sup>۲</sup>

در روایت دیگر آمده است:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۱؛ امالی طوسی، ص ۱۰۹

۲. معانی الاخبار، ص ۳۵۶

«فاطمه شبانه دفن شد و علی و حسن و حسین او را دفن کرده و قبرش را پنهان ساختند زیرا او نسبت به مردم خشمگین بود و نمی خواست آنان در مراسم فوت او شرکت کنند و علی قبر او را با زمین یکسان نمود تا شناخته نشود»<sup>۱</sup>  
امام صادق فرمود:

«فاطمه وصیت کرد تا شبانه و مخفیانه دفن شود تا ابوبکر و عمر بر او نماز نخوانند»<sup>۲</sup>

علمای اهل سنت نیز این مضمون را نقل کرده اند.

بخاری روایت می کند:

«فاطمه شش ماه پس از پیامبر زنده بود. هنگامی که از دنیا رفت علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را با خبر نساخت»<sup>۳</sup>  
ابن قتیبه می نویسد:

«فاطمه قسم خورد که با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد که شبانه دفن شود تا ابوبکر در دفن وی حضور نداشته باشد»<sup>۴</sup>  
صنعانی می نویسد:

«فاطمه دختر پیامبر شبانه به خاک سپرده شد تا ابوبکر بر او نماز نخواند چون بین آن دو پیشامدهایی رخ داده بود»<sup>۵</sup>  
لذا در موضع قبر حضرت زهرا اختلاف است؛

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۳

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹

۴. تاویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۰

۵. المصنف، ج ۳، ص ۵۲۱

۱. برخی گفته‌اند که در بقیع نزدیک قبور ائمه بقیع دفن شده است.<sup>۱</sup>  
۲. بعضی گفته‌اند که ما بین قبر حضرت رسول و منبر آن حضرت مدفون است.<sup>۲</sup>

۳. قول سوم آن است که ایشان در خانه خودشان دفن هستند.  
امام کاظم فرمود:

«فاطمه در منزلش دفن شد. زمانی که بنی امیه مسجد النبی را توسعه دادند قبر ایشان در مسجد النبی واقع شد»<sup>۳</sup>

بنابراین اگر چه قبر حضرت زهرا به صورت معین مشخص نیست اما به طور تقریبی از جایگاه قبر ایشان مطلع هستیم که در منزل دفن شدند و پس از توسعه مسجد النبی قبر ایشان در مسجد در همجواری پیامبر گرامی واقع شد و فرموده‌اند که مستحب است که ایشان را به همراه پیامبر گرامی در مسجد النبی زیارت کنیم.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«ایشان در نزدیکی پیامبر دفن هستند»<sup>۴</sup>

۲۴. امام علی برای دفاع از قبر فاطمه دست به شمشیر برد اما برای دفاع از خود فاطمه اینکار را نکرد!!!  
پرسش بیست و چهارم:

---

۱. تاج الموالمید، ص ۹۹؛ عیون معجزات، ص ۴۷  
۲. اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۰۱؛ دلائل الامامه، ص ۴۶  
۳. التهذیب، ج ۳، ص ۲۵۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۱۱؛ معانی الاخبار، ص ۲۶۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹  
۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ اقبال الاعمال، ص ۶۲۳

چرا حضرت علی از خود حضرت فاطمه دفاع نکرد اما پس از شهادت او وقتی خلفا قصد نیش قبر و نماز خواندن بر جنازه ایشان را داشتند با شمشیر از او دفاع کرد! آیا این یکی از بزرگترین تناقض های شیعه نیست؟!  
پاسخ:

در رابطه با فلسفه عدم دفاع علی علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام و تعرض دستگاه خلافت به ایشان پاسخهای صفحات قبلی را مطالعه فرمایید.

حضرت زهرا علیها السلام به خاطر خشمی که از مردمان زمان خودشان داشتند که چگونه حق خلافت حضرت علی را به جا نیاوردند و به دختر پیامبرشان جسارت کرده و اسباب شهادتشان را فراهم کردند، به حضرت امیر وصیت کردند که ایشان را پنهانی دفن کرده و کسی را از احوال ایشان مطلع نکنند تا جهانیان بدانند که دختر پیامبر با حالت خشم و غضب از مردم از دنیا رفت و وصیت کرد که هیچ یک از آنان حق شرکت در تشییع جنازه و نماز خواندن بر او را نداشته باشند چنانچه که در پاسخ قبلی در این رابطه توضیح دادیم.  
در نقلی در کتاب دلائل امامه آمده است؛

«صبح آن شبی که فاطمه علیها السلام را دفن نمودند اثر چهل قبر جدید در قبرستان بقیع مشاهده می شد، هنگامی که مسلمانان از درگذشت حضرت فاطمه آگاه و متوجه بقیع شدند با چهل قبر جدید مواجه گردیدند، نتوانستند قبر حضرت زهرا را از میان آن چهل قبر تشخیص دهند... زعمای قوم گفتند: گروهی از زنان مسلمان را احضار کنید که این قبرها را بشکافند تا جنازه فاطمه را به دست بیاوریم و بر بدن او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم.

هنگامی که خبر این توطئه به گوش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، در حالی آمد که خشمناک، چشمان مبارکش سرخ، رگهای گردنش بیرون زده، قبای زرد رنگی پوشیده بود که آن را به هنگام غضب و ناراحتی می پوشید و

دست بر ذو الفقار گرفته بود، آمد تا وارد بقیع شد. شخصی به میان مردم رفت و گفت: این علی بن ابی طالب است که با این حالت آمده و سوگند می خورد که اگر یک سنگ از این قبور جابجا شود شمشیر را در میان همه شما بگذارد و تا آخرین نفر شما را نابود نماید.

عمر در حالی که با یارانش بود، با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای ابو الحسن! چه منظور داری؟ به خداوند سوگند ما قبر فاطمه را می شکافیم و بر جنازه اش نماز می گزاریم. حضرت امیر لباسهای وی را گرفت و او را از جای بر کند و بر زمین زد و فرمود: ای ابو السوءاء! ... به حق آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست اگر تو و یارانت راجع به این قبرها عملی انجام دهید زمین را از خون شما سیراب خواهیم کرد. عمر! از این خیال در گذر! پس از عمر ابو بکر با حضرت امیر ملاقات نمود و گفت: ای ابو الحسن! تو را به حق پیغمبر اسلام و آن کسی که بالای عرش است سوگند می دهم که از عمر دست برداری، زیرا ما از انجام دادن عملی که تو نمی پسندی خودداری می کنیم راوی می گوید: علی علیه السلام عمر را رها کرد و مردم پراکنده شدند و به دنبال مقصود خود بازنگشتند.<sup>۱</sup>

این نقل به صورت مرسل و بدون سند از فردی به نام محمد بن همام که او نیز مجهول است نقل شده است، بنابراین روایت از حیث سندی ضعیف است و نمی توان آن را دلیلی بر تناقض و تضاد در رفتار علی علیه السلام تلقی کرد خصوصاً آنکه چنانچه که در پاسخ قبلی گفتیم، اساساً فاطمه صدیقه در قبرستان عمومی بقیع دفن نشده بودند.

۲۵. پاسخ به شبهه وهابی در مورد روایت صحیح بخاری مبنی بر غضب فاطمه بر ابوبکر!!!

پرسش بیست و پنجم:

أفسانه غضب فاطمه بر ابوبکر!

آیا در روایات صحیح اهل سنت آمده که فاطمه از ابوبکر غضبناک شد؟ در مورد روایتی که در صحیح بخاری آمده «فغضبت فاطمه» جواب اهل سنت چیست؟

أهل سنت این عبارت را جزو أصل روایت نمیدانند بلکه آن را از ادراج راوی می‌دانند

حال ادراج راوی چیست؟ ادراج یعنی اینکه راوی، فهم و توضیح خودش را به اصل روایت، اضافه میکند به عنوان شرح آن روایت مثل اینکه شما سخن شخصی را نقل کنید و بعضی توضیحات را در پرانتز به سخن آن شخص اضافه کنید. در این حدیث، ادراج از سوی ابن شهاب زهری است که این سخنش هم مرسلی از جانب خودش است و مرسلات زهری نزد علما قابل قبول نیستند...!!!

پاسخ:

روایتی است در صحیح بخاری که خواب را از چشم مولوی‌های اهل سنت زدوده است و آنان در آخرین دست و پا زدن‌های خود، مدعی شده‌اند که غضب فاطمه علیها السلام بر ابوبکر، از ساخته‌های ذهنی ابن شهاب زهری است و کذب و دروغ است، آنان با این دروغ پردازی درصدد توجیه عوام خود هستند، غافل از آنکه ما در کمین دروغگویی‌های آنان برای رسوا سازیشان هستیم.

روایت مذکور را بخاری از عایشه نقل می‌کند و تمام آنچه در روایت آمده است، عین سخن عایشه است که وهابی به دروغ مدعی شده است که ادراج و کم فهمی ابن شهاب است، نه عایشه. بخاری نقل می‌کند که عایشه می‌گوید؛



«إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفِدَاكَ وَمَا بَقِيَ عَنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَا نُورُثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً»، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئاً مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَأَعْلَمَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ. فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً، فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ، فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلاً وَلَمْ يُؤْذَنَ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا...»

«فاطمه دختر پیامبر برای ابوبکر پیغام فرستاد و ارث خود را از رسول خدا از آن چیزهایی که خداوند در مدینه به ایشان بخشیده بود و نیز باقی مانده خمس خیبر، مطالبه نمود. ابوبکر به او گفت: رسول خدا گفته است: «ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن چه از ما می‌ماند صدقه است». آل محمد فقط می‌توانند از آن مال استفاده کنند. به خدا سوگند! من صدقه رسول خدا را از همان حال که در زمان حیاتش بوده هیچ تغییر نخواهم داد و درباره آن همان کاری را خواهم کرد که رسول خدا انجام می‌داد. بدین وسیله ابوبکر از دادن حتی بخشی از آن‌ها به فاطمه خودداری کرد، و فاطمه نیز بر ابوبکر خشم گرفت و او را طرد کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت. فاطمه بعد از وفات پیامبر شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت نمود، همسرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز خواند، و تا وقتی فاطمه در قید حیات بود علی در بین مردم وجهه‌ای داشت، و چون از دنیا رفت مردم از او روی برگرداندند.»<sup>۱</sup>

می‌بینیم، تمام آنچه در این نقل آمده است، روایت عایشه است نه ادراج و کم فهمی ابن شهاب که او به نقل از عروه و او از عایشه این روایت را می‌آورد.

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳

وهابیان با وقاحت تمام در حال دروغگویی هستند تا بتوانند جوابی در برابر عوام خود داشته باشند، حال دو مطلب اضافی؛

۱. وهابی با دروغگویی می‌خواهد از اعتبار روایات ابن شهاب زهری و جایگاه رفیع او در نزد بزرگان اهل سنت بکاهد و او را فردی معرفی کند که برداشت خود را در روایت جعل می‌کرده است و علما به روایات او اعتماد ندارند، در حالی که این سخنش کذب و دروغ است و بزرگان اهل سنت برای ابن شهاب زهری و روایاتی که نقل می‌کند، ارزش و اهمیت زیادی قائل هستند و روایات او را حجت می‌دانند.

ابن حبان در مورد زهری می‌گوید؛

«ابوبکر، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن حرب بن زهره بن کلاب زهری قرشی، ده تن از اصحاب رسول خدا را دیده است. او از داناترین و آشناترین مردمان به متون اخبار و نیکو شکل‌ترین ایشان در ثبت آنهاست. وی فقیه و فاضل بود. افراد پر شماری از وی حدیث نقل کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

یافعی در مورد او می‌گوید؛

«امام ابوبکر، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری، از فقها و محدثان و تابعان سرشناس است. وی دانش فقهای هفتگانه را حفظ کرد و از ده تن از صحابه - رضی الله عنهم - روایت نمود. او از سهل بن سعد و انس بن مالک و افرادی دیگر حدیث شنیده است. گروهی از پیشوایان، همچون مالک بن انس، سفیان ثوری و سفیان بن عیینة از وی روایت کرده‌اند. ابن مدینی می‌گوید: زهری را نزدیک به دوهزار حدیث است. وی دانش فقهای هفتگانه را فراگرفته و حفظ کرده است. عمر بن عبدالعزیز گفته است: هیچ کس داناتر از زهری به

سنت گذشته، باقی نمانده است. مکحول نیز چنین گفتاری دارد. لیث گفته است: ابن شهاب گفت: دانشی را در دلم به ودیعه نسپردم که فراموشش کنم.<sup>۱</sup> ابن حجر می‌گوید:

«محمد بن مسلم... فقیه، حافظ، کسی که بزرگی و اتقانش مورد قبول همگان است. وی از سران طبقه چهارم [راویان حدیث] است...»<sup>۲</sup> سیوطی می‌گوید:

«زهری از بزرگان است... لیث گفته است: هیچ دانشمندی را جامع‌تر و عالم‌تر از ابن شهاب ندیدم»<sup>۳</sup>

۲. وهابی با دروغ‌گویی در صدد است که روایت بخاری را از اعتبار بیندازد و بگوید در این روایات اشتباهاتی توسط زهری صورت گرفته است و این روایت مطابق واقع نیست و دروغ است، در حالی که بخاری و بزرگان اهل سنت معتقد بودند که هر چه در کتاب صحیح بخاری است، همه مطابق واقع است و هیچ اشتباهی از جانب هیچ راوی رخ نداده است و کسی که غیر این سخن بگوید، از اجماع اهل سنت خارج شده است و بدعت گذارده است، آنان صراحتاً می‌گویند:

«کتاب بخاری و مسلم صحیح‌ترین کتاب پس از قرآن کریم است»<sup>۴</sup>  
«کتاب صحیح بخاری بزرگترین و با منزلت‌ترین کتاب، پس از قرآن کریم است»<sup>۵</sup>

---

۱. مرات الجنان، حوادث سال ۱۲۴

۲. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷

۳. اسعاف المبطا برجال الموطا، ص ۷ (این کتاب همراه با تنویر الحوالک چاپ شده است)

۴. مقدمه ابن الصلاح (علوم الحدیث)، ج ۱، ص ۱۸؛ هدی الساری، ج ۱، ص ۱۰

۵. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۹، ص ۲۴۲

و می‌گویند؛

«هر راوی که در کتاب بخاری و مسلم از او روایت نقل شود، از پل وثوق و اعتبار، عبور کرده است»<sup>۱</sup>

همچون نووی شارح کتاب مسلم برای سخن زیر، ادعای اجماع نموده و می‌نویسد؛

«اگر کسی سوگند یاد کند که آنچه در دو کتاب بخاری و مسلم آمده سخنان پیامبر می‌باشد و در غیر این صورت همسر بر من طلاق است، به اجماع علمای اسلام سخن صحیحی گفته و کفاره شکستن سوگند بر او نیست»<sup>۲</sup>  
امام الحرمین گوید؛

«اگر کسی به دو کتاب صحیح بخاری و مسلم سوگند یاد کند که هر آنچه در این دو کتاب آمده کلام رسول خداست باید همسر خود را طلاق دهد. چرا که همه مسلمانان بر صحت روایات آن اجماع دارند»<sup>۳</sup>

یعنی اگر کسی سوگند بخورد به صحت تمام روایات بخاری و مسلم چنین سوگندی برای طلاق همسر صحیح است.

یا فرزند محمد بن اسماعیل بخاری برای تمجید از کتاب پدرش از ابوزید مروزی نقل می‌کند؛

«بین رکن و مقام خوابیده بودم که رسول خدا را در خواب دیدم. حضرت به من فرمود: ای ابا زید تا کی می‌خواهی کتاب شافعی را بخوانی و کاب مرا نخوانی؟ عرض کردم: کتاب شما کدام است؟ حضرت فرمود: کتاب صحیح محمد بن

---

۱. هدی الساری، ج ۱، ص ۳۸۴

۲. صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱، ص ۱۹

۳. قواعد التحذیث، ج ۱، ص ۵۸

### اسماعیل بخاری<sup>۱</sup>

در مقدمه فتح الباری، معروف‌ترین شرح کتاب بخاری از ابن حجر عسقلانی برای اعتبار بخشی به کتاب بخاری چنین آمده؛

«مشکلی برایم پیش نیامد، مگر آن که با خواندن صحیح بخاری، بر طرف شد و هیچ سوار بر کشتی را ندیدم که کتاب بخاری را همراه داشته باشد و کشتی اش غرق شود؟»<sup>۲</sup>

به خاطر همین است که این کتاب در بین اهل سنت به «أخ القرآن؛ برادر قرآن» شهرت دارد و به همین رو، در برخی مناطق، همه ساله برای این کتاب همچون قرآن کریم، همایش و مراسم ختم صحیح بخاری برگزار کرده و قداستی همچون قرآن برای این کتاب قائلند.

### ۲۶. پاسخی به وهابی پیرامون رابطه نیکوی ابوبکر با فرزندان پیامبر اسلام!!!

پرسش بیست و ششم:

عقبه می‌گوید: حضرت ابوبکر صدیق، بعد از اقامه‌ی نماز عصر، (از مسجد) بیرون آمد و مشغول راه رفتن بود، که حسن را دید با کودکان، مشغول بازی کردن است.

حسن را برگردن خود نشاند و اینگونه سرود: پدرم فدای (حسن) باشد که شبیه پیغمبر خداست. و شبیه علی نیست.

و حضرت علی، می‌خندید (کتاب صحیح بخاری ج ۴، ص ۱۸۷)

نکات مهم:

۱. حضرت علی همراه سیدنا ابوبکر با همدیگر در یک مسجد نماز جماعت

۱. هدی الساری، ج ۱، ص ۴۸۹

۲. هدی الساری، ج ۱، ص ۱۳

برگزار میکردند.

۲. حضرت علی و ابوبکر بعد از نماز از هم جدا نمیشدند و با هم راه میرفتند و لبخند حضرت علی نشانه عمق محبت و مراودت!!!

پاسخ:

متأسفانه وهابی از ساده‌ترین قواعد و آداب بحث و گفتگو، بی‌اطلاع است و نمی‌داند که اگر می‌خواهد حسن رابطه امیر مومنان علیه السلام با ابوبکر را اثبات کند، باید به کتب شیعه در این رابطه استدلال کند، نه کتب و روایات اهل سنت، چنان که ابن حزم، عالم بزرگ اهل سنت می‌گوید:

«ما (اهل سنت) نمی‌توانیم با روایات خود علیه دیگران اقامه حجت کنیم، چرا که آنها نخواهند پذیرفت، همان‌گونه که دیگران نمی‌توانند با روایات خود با ما احتجاج کنند، پس لازم است که هر دو طرف به روایاتی استناد کنند که دیگری قبول داشته و حجیت آن را پذیرفته‌اند»

«لا معنى لاحتجاجنا عليهم برواياتنا، فهم لا يصدّقونها، ولا معنى لاحتجاجهم علينا برواياتهم، فنحن لا نصدّقها، وإنما يجب أن يحتجّ الخصوم بعضهم على بعض بما يصدّقه الذي تقام عليه الحجّة به»<sup>۱</sup>

به هر حال ما می‌توانیم با استناد به خود روایات اهل سنت، پاسخ استناد وهابی به روایت صحیح بخاری را بدهیم و می‌گوییم:

در روایات اهل سنت هم آمده است که در میان اصحاب پیامبر منافقینی بودند، چنان که در صحیح مسلم می‌خوانیم که پیامبر گرامی فرمود:

«در میان اصحابم دوازده نفر از منافقین وجود دارند که هشت نفر از آن‌ها «به بهشت درنیایند تا آن که شتر در چشم سوزن درآید». **«في أصحابي اثنا عشر**

۱. الفصل في الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۷۸

منافقاً، منهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط»<sup>۱</sup>

مانند این روایت در مسند احمد نقل شده است.<sup>۲</sup>

ویژگی منافق آن است که در صدد است که در برابر عامه مردم، خودش را طرفدار حق نشان دهد اگر چه در دلش، اعتقادی به حق ندارد!!!

خداوند در مورد این منافقین عصر پیامبر گرامی می فرماید:

«برای شما، سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند» ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ

لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ﴾ (توبه ۶۲)

یا باز در مورد آنان می فرماید:

«به سراغ تو می آیند و سوگند یاد می کنند که منظور ما جز نیکی کردن و توافق

نبوده است؟! ﴿جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾ (نساء، آیه ۶۲)

یا می فرماید:

«و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم،

ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شما ایم ما (آنها) را

مسخره می کنیم. ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ (بقره، آیه ۱۴)

بر این اساس، ما نیز معتقدیم که عمل ابوبکر منافقانه بوده است، به ظاهر

اظهار دوستی با اهل بیت علیهم السلام در برابر دیدگان مردم می کرد، اما در واقع اعتقادی به

این دوستی نداشت، شاهد روشن این قضیه آن است که مادر امام حسن علیه السلام

یعنی فاطمه صدیقه علیها السلام را به اندازه ای مورد اذیت و آزار قرار داد، که طبق نص

صحیح بخاری، فاطمه علیها السلام با غضب بر ابوبکر از دنیا رفت!!!

بخاری و مسلم نقل می کنند:

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳

۲. مسند احمد، ج ۳۸، ص ۳۴۵

«فاطمه نیز بر ابوبکر خشم گرفت و او را طرد کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.» «فوجدت فاطمة علی أبي بکر فهجرته، فلم تکلمه حتی توقیت»<sup>۱</sup>  
 لذا امیر مومنان علیه السلام ابوبکر را دروغگو و گناهکار و خائن و خیانتکار می دانست که به ظاهر و به دروغ ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام را می کرد، اما در قلبش هیچ اعتقادی به این مساله نداشت.

مسلم نقل می کند که عمر به علی علیه السلام فرمود:  
 «تو و عباس معتقد بودید که ابوبکر، دروغگو و گناهکار و حيله گر و خائن است» «فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا كَاذِبًا غَادِرًا خَائِنًا»<sup>۲</sup>

محتوای این روایت بر بخاری سنگین آمده است، لذا تعبیرات تند مسلم را حذف کرده و به جای آن، از کلمات «کذا و کذا» استفاده کرده است:

«ثُمَّ تَوَقَّى اللَّهَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ فَقَبِضَهَا أَبُو بَكْرٍ، يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنْتُمَا حِينِيذٍ، وَأَقْبَلَ عَلِيَّ وَعَبَّاسٍ تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَا وَكَذَا»<sup>۳</sup>

همین روایت در دیگر کتاب های اهل سنت با تعبیر «ظالم و فاجر» نقل شده است: «وَأَنْتُمَا تَزْعُمَانِ أَنَّهُ كَانَ فِيهَا ظَالِمًا فَاجِرًا» «عمر گفت: شما دو نفر اعتقاد داشتید که ابوبکر ظالم و فاجر است»<sup>۴</sup>

خنده امیر مومنان علیه السلام هم که در روایت وهابی به آن اشاره شد، به خاطر جایگاه پست منافق در روز قیامت بود و به اصطلاح خنده به ریش ابوبکر بود!!!  
 یعنی تو (ابوبکر) گمان می کنی که با این عملکرد می توانی خداوند را هم

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸

۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۹

۴. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۴۶۹



فریب دهی، اما خداوند فریب نمی خورد و جایگاه تو را در طبقه زیرین جهنم قرار داده است، چنان که خداوند می فرماید:

«منافقان در پائین ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت» **﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَهُمْ صَيْرًا﴾** (نساء ۱۴۵)  
در مورد نماز خواندن امیر مومنان علیه السلام هم پشت سر ابوبکر، در نقلی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

**«حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَوَقَفَ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ وَصَلَّى لِنَفْسِهِ»** «امیر مومنان علیه السلام در مسجد حاضر شد و پشت سر ابوبکر ایستاد اما نمازش را فرادا خواند (و به ابوبکر اقتدا نکرد)»<sup>۱</sup>

امیر مومنان علیه السلام از روی تقیه و مصلحت جامعه اسلامی و دفع شر ابوبکر از شیعیان، در مسجد و پشت سر ابوبکر حاضر می شد اما نمازش را فرادا می خواند. در روایات ما تصریح شده است که انسان می تواند از روی تقیه، پشت سر کسانی که از ضرر و آزار آنان در امان نیست، نماز بخواند و به این طریق ضرر و آزار آنان را از خود و دیگران دفع کند.  
امام رضا علیه السلام فرمود:

«پشت سر هیچ کس نماز مگذار جز دو تن؛ یکی آنکه تو به او اطمینان داری و به دین داری او معترف هستی و دیگری کسی که از شمشیر و تازیانه او و شرش می هراسی، پس پشت سر چنین کسی نماز بگذار بر اساس تقیه و مدارات»  
**«وَلَا تُصَلِّ خَلْفَ أَحَدٍ إِلَّا خَلْفَ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا مَنْ تَثِقُ بِهِ وَتَدِينُ بِدِينِهِ وَآخَرُ مَنْ تَتَّقِي سَيْفَهُ وَسَوْطَهُ وَشَرَّهُ وَبَوَائِقَهُ وَشَنْعَتَهُ فَصَلِّ خَلْفَهُ عَلَى سَبِيلِ التَّقِيَّةِ وَ الْمُدَارَاةِ.»**<sup>۲</sup>

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۹

۲. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۴۵۷

در ذیل بیشتر در مورد نماز خواندن پشت سر منافقین برای دفع شرشان بر اساس روایات، توضیح داده ایم:<sup>۱</sup>  
به هر حال سنیان نمی‌توانند نماز خواندن پشت سر ابوبکر را فضیلتی برای ابوبکر بدانند، زیرا خود معتقدند که می‌توان پشت سر افراد فاسق و فاجر نماز خواند، بر این اساس، امیر مومنان هم پشت سر ابوبکر نماز خوانده است!!!  
از پیامبر نقل می‌کنند که فرمود:

«نمازهای واجب خود را به جماعت بخوانید، خواه امام جماعت عادل باشد، خواه فاسق و فاجری که مرتکب هر گناه کبیره‌ای گردیده باشد» «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاجِبَةٌ خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ؛ بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا، وَإِنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ»».<sup>۲</sup>

یا نقل می‌کنند که پیامبر گرامی فرمود:

«نماز پشت سر هر انسان فاسق و یا غیر فاسقی، از اصول دین است» «قال رسول الله ﷺ: «من أصل الدين الصلاة خلف كل بر وفاجر»<sup>۳</sup>  
علمای مذاهب اهل سنت چون حنبلی و حنفی و شافعی نیز فتوا می‌دهند که می‌توان به امام جماعت فاسق و فاجر اقتدا کرد:<sup>۴</sup>

۲۷. آیا بر اساس روایات شیعه خانه فاطمه سقف و درب نداشته و روضه بین درب و دیوار قرار گرفتن فاطمه دروغ است؟!  
پرسش بیست و هفتم:

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9623](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9623)

۲. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۶۲

۳. سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۵۷

۴. المجموع، ج ۴، ص ۲۵۳، و المحلی، ج ۴، ص ۲۱۴، و بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۵۶، و فتح العزیز، ج ۴، ص ۳۳۰.

رد امام علی به آخوندها و اعتراف به اینکه خانه‌اش نه درب دارد و نه سقف و آن را با شاخ و برگ درخت خرما پوشانده است!  
در یک روایت بسیار معتبر که در بسیاری از کتب علمای شیعه آمده است، علی امام اول شیعیان میگوید که خانه‌اش نه سقف دارد و نه درب، و سقف خانه و درب آنرا با شاخ و برگهای درخت خرما پوشانده است.  
حالا برو بزن تو سرت و زار بزن که میخ در رفته تو پهلوی فاطمه! (بحار الأنوار - العلامة المجلسي - ج ۳۸ - الصفحة ۱۷۵)

پاسخ:

روایت مورد استناد معاند این نقل است که فرمود:  
«پیامبر خدا آنان را گاهی با ملایمت و گاهی با شدت و گاهی با بخشش و گاهی با شمشیر گرد هم آورده بود و به جهت گرد آمدن آنها چون در حال آمدن و فرار کردن بودند، آنان را سیر و سیراب می‌کرد و لباس و فرش و روانداز می‌داد و این در حالی بود که خانه‌های ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله، سقف و در و پیکری جز شاخه‌های خرما و مانند آن نداشت و ما فرش و رواندازی نداشتیم و بیشتر ما در نماز از یک لباس استفاده می‌کردیم و همه ما شب‌ها و روزها گرسنه می‌ماندیم»<sup>۱</sup>  
این روایت نمی‌گوید که منزل اهل بیت علیهم السلام، سقف و درب نداشته است، بلکه می‌گوید سقف و درب منزل آنها از چوب درخت خرما بوده است؛ «الا الحرائد و ما اشباهها»

به شاخه درخت خرما که برگهای آن را کنده باشند، جریده گویند؛<sup>۲</sup>  
بنابراین منزل علی و فاطمه علیهم السلام نیز درب داشته است، اما دربی که از چوب درخت خرما تهیه شده بود و این گواه بر ساده زیستی آن بزرگواران بوده است، و

۱. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۴

۲. فرهنگ ابجدی، ص ۲۹۵

همین درب ساده در هنگام هجوم، آتش گرفت و شکسته شد، چنان که در روایت مرحوم عیاشی آمده است؛

«فاطمه آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه اش کسی وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون بردند».<sup>۱</sup>

بنابراین منزل علی و فاطمه درب داشته است اما دربی که از جنس درخت خرما بوده است، به خلاف عایشه که مثلاً درب خانه اش از چوب عرعر و ساج بوده است چنان که نقل می‌کنند؛

«در خانه عایشه یک لنگه داشت و از چوب عرعر یا ساج بود»<sup>۲</sup>

در نقلهای فراوانی تصریح شده است که خانه علی و فاطمه درب داشته است که ذکر همه آن روایات، بحث را طولانی می‌کند، اما به برخی اشاره می‌کنیم؛

۱. در حدیث ازدواج فاطمه علیها السلام آمده که رسول خدا علی و فاطمه علیهم السلام را فرمود که به خانه شان بروند. سپس برایشان دعا کرد. آنگاه برخاست و درب را به رویش بست. در متن دیگری آمده: «درب را به روی آن دو بست».<sup>۳</sup>

۲. امام کاظم علیه السلام فرمود؛

«رسول خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و در خانه را بر روی خود و آنان بست و فرمود: ای خانواده من! ... تا جایی که فرمود: آنگاه این آیه نازل شد ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾»<sup>۴</sup>

۳. زهرا علیها السلام به سلمان گفت؛

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷

۲. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۲

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۲

۴. کنز الفوائد، ص ۱۹۰

«دیشب در اینجا نشسته بودم و درب خانه بسته بود، من در اندیشه انقطاع وحی از ما و انصراف ملائکه از خانه مان بودم که ناگهان درب خانه خود به خود باز شد...»<sup>۱</sup>

۴. سلمان فارسی روایت کرده که فاطمه علیها السلام به او فرمود؛

«دیشب در صحن حجره با اندوهی شدید در فراق پیغمبر نشسته بودم و می‌گریستم. درب حجره را با دست خودم پیش کرده بودم که درب باز شد و سه کنیز بر من وارد شدند»<sup>۲</sup>

۵. باز سلمان می‌گوید؛

«به خانه فاطمه علیها السلام رفتم. در زدم و اجازه ورود خواستم. به من اجازه داد...»<sup>۳</sup>  
۶. پس از آنکه علی علیه السلام دیناری صدقه داد، و پیامبر از فرط گرسنگی، سنگی به شکمش بسته بود او و علی آمدند تا درب خانه فاطمه را زد. چون فاطمه نگریست...»<sup>۴</sup>

۷. وقتی امیر المؤمنین، فاطمه علیها السلام را به خانه برد، «رسول خدا چهل روز صبح به درب خانه زهرا علیها السلام می‌رفت، در می‌زد، و می‌گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة! وقت نماز، است خداوند شما را رحمت کند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

سپس درب را محکم‌تر می‌زد و می‌گفت: انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم»<sup>۵</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۷

۳. همان، ج ۹۱، ص ۲۲۷

۴. همان، ج ۳۵، ص ۲۵۱

۵. تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۳۳۹

۸. سلمان برای فراهم کردن توشه برای شکارچی، به خانه فاطمه علیها السلام آمد. «درب زد. فاطمه از پشت درب جواب داد...». تا اینکه می‌گوید: «پیغمبر بپاخواست و به حجره فاطمه آمد. در زد هرگاه پیغمبر در می‌زد، فقط فاطمه در را برایش باز می‌کرد. چون فاطمه در را باز کرد...»<sup>۱</sup>

۹. در حدیث یهودیانی که به مدینه آمدند، دیدند که پیامبر وفات کرده است به سراغ ابو بکر رفتند اما آنچه می‌خواستند نزد او نیافتند. پس به منزل فاطمه علیها السلام آمدند و در زدند.<sup>۲</sup>

۱۰. در حدیث دیگر؛ «پس پیغمبر برجست تا به حجره فاطمه آمد. در زد. هرگاه پیغمبر در می‌زد، کسی جز فاطمه در را باز نمی‌کرد. چون در را باز کرد، پیغمبر به زردی صورتش نگاه کرد».<sup>۳</sup>

چنان که اشاره کردیم، همین درب خانه شکسته و آتش گرفته شد و فاطمه صدیقه علیها السلام مجروح گشت؛

۱. مفضل حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام حجت علیه السلام و رجعت برخی مردگان سخن می‌گوید. از جمله در این روایت آمده؛

«زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیر المؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه کبری فاطمه علیها السلام و شکم او و سقط محسن... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و زینب، ام کلثوم، فضه، آتش زدن در، و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در، و سخن او گفت: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است که به خدا و رسول می‌کنی؟ می‌خواهی نسل رسول خدا را از دنیا

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۷۰؛ فضائل ابن شاذان، ص ۱۳۰.

۳. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۶۹.

قطع کنی و از بین ببری، و نور خدا را خاموش کنی ... عمر گفت: خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابو بکر را و یا آتش زدن همه شما؟!». «قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا درب را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا علیها السلام زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه علیها السلام خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت، و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا علیها السلام چنان که گوشواره اش شکست، فاطمه علیها السلام بلند بلند می گریست، می گفت: پدر! و رسول الله! دخترت فاطمه را تکذیب می کنند، او را می زنند و فرزندش را در شکمش می کشند... در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد.»<sup>۱</sup>

۲. سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبد الله بن عباس روایت می کند که گفتند؛

«پس از بیعت با ابو بکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید، و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه علیها السلام پشت در نشسته بود. پس از وفات رسول خدا سرش را می بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود. عمر در زد، سپس ندا داد: پسر ابی طالب! در را باز کن. فاطمه گفت: عمر! تو را با ما چه کار، ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟! گفت: در را باز کن و آلاخانه را به رویتان آتش می زنیم. فاطمه گفت: عمر! از خداوند عزّ و جل پروا نداری، در خانه ام بر من وارد می شوی و بر من هجوم می آوری؟! عمر حاضر نشد برگردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. پس عمر آن را به داخل

راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید: پدر! یا رسول الله، او شمشیر خود را همان طور که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلوی فاطمه علیها السلام زد، وقتی ناله آن بانو بلند شد با تازیانه به نحوی به ساق دست آن حضرت نواخت که صیحه‌ای زد و پدر خود رسول خدا را به فریاد طلبید.<sup>۱</sup>

۳. فاطمه علیها السلام آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه اش کسی وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون بردند.<sup>۲</sup>

۴. پیامبر در وصیت خود به علی علیه السلام درباره فاطمه علیها السلام فرمود؛  
«...وای بر کسی که حرمت او را هتک کند، وای بر کسی که خانه اش را آتش بزند، وای بر کسی که خلیل او را اذیت کند، و وای بر کسی که او را به زحمت اندازد و با او بجنگد...»<sup>۳</sup>

۵. زهرا علیها السلام فرمود؛

«هیضم زیادی بر در خانه ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند. عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابو بکر گرفت، و به بازویم زد چنان که همچون بازویند به دور بازویم حلقه زد. پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به رویم در افتادم. آتش شعله می کشید و صورتم را می گداخت. سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره ام از گوشم کنده شد و

---

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۲۵۰

۲. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷؛ الاختصاص، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۹۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴۵۸؛ خصائص الائمه، ص ۷۲.



مرا درد زایمان گرفت و محسن بی‌گناه را کشته سقط کردم»<sup>۱</sup>.

۶. مسعودی می‌نویسد؛

«پس راه خانه علی را در پیش گرفتند و به او یورش بردند. در خانه‌اش را آتش زدند، و او را به زور بیرون کشیدند.»<sup>۲</sup>

۷. خود عمر نیز اعتراف به جنایت خود می‌کرد و می‌گفت؛

«گفتم اگر علی نیاید، هیزم می‌آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می‌زنم، و آنان را به آتش می‌کشم یا علی را برای بیعت می‌بریم. تازیانه قنقذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان هیزم فراهم کنی. خودم خانه را آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیر المؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایم زدم چنان که دردش گرفت و من صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم، اما کینه‌های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم ... پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدر! یا رسول الله! اینگونه با حبیبه و دخترت رفتار می‌شود؟! آه! فِصّه! مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود. در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه‌ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه‌اش سیلی زدم که گوشواره‌اش کنده شد و روی زمین افتاد.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸.

۲. اثباه الوصیه، ص ۱۴۳

۳. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳-۲۹۵

۸. ابن عطیه در کتاب الامامه و الخلافه خودش می آورد؛  
«ابوبکر بعد از آن که با تهدید و ترس و شمشیر از مردم بیعت گرفت، عمر و قنقد و جماعتی را به درب خانه علی و زهرا فرستاد. عمر هیزم را در خانه فاطمه جمع نمود و درب خانه را به آتش کشید، هنگامی که فاطمه زهرا پشت در آمد، عمر و اصحاب او جمع شدند و عمر آن چنان حضرت فاطمه را پشت در فشار داد که فرزندش را سقط نمود و میخ در به سینه حضرت فرو رفت (و بر اثر آن صدمات) حضرت به (بستر) بیماری افتاد تا آن که از دنیا رفت»<sup>۱</sup>

۲۸. اگر فاطمه شهیده است پس چرا در روایات شیعه از وفات ایشان سخن آمده است؟

پرسش بیست و هشتم:  
یکی از علمای اهل سنت این شبهه را کرد که چگونه می گویند حضرت زهرا به شهادت رسیده است در حالی که در کتب حدیثی شیعه مانند بحار الانوار گفته شده است وفات فاطمه!!!

پاسخ:  
وفات کلمه ای عام است که هم شامل مرگ طبیعی می شود و هم شامل شهادت می گردد.

در همان کتاب بحار الانوار از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود؛  
«سبب وفات فاطمه آن بود که قنقد غلام عمر با غلاف شمشیر او را مضروب ساخت و به دنبال آن محسن را سقط کرد و گرفتار بیماری شدیدی شد و از دنیا رفت»<sup>۲</sup>

۱. موتمر علماء البغداد فی الامامه و الخلافه، ص ۱۸۱

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰

می بینیم برای شهادت حضرت زهرا علیها السلام تعبیر به وفات شده است.  
در مورد شهادت امام حسین علیه السلام نیز تعبیر وفات شده است.  
پیامبر گرامی فرمود:

«آگاه باشید که امتم حسین را می کشند، پس هر کس پس از وفاتش او را زیارت کند، خداوند ثواب یک حج از حجهای مرا برای وی می نویسد»<sup>۱</sup>  
در رابطه با شهادت علی علیه السلام نیز تعبیر به وفات شده است.

«کان مع أخیه الحسن بعد وفاة أیه علیه السلام عشر سنین وبقی بعد وفاة أخیه الحسن علیه السلام إلی وقت مقتله عشر سنین.»

«امام حسین علیه السلام، پس از وفات پدر بزرگوارش، ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام و ده سال پس از ایشان زندگی کرد»<sup>۲</sup>

و آمده است: «کان وفاه امیر المومنین قبل الفجر لیله الجمعة...»<sup>۳</sup>

در رابطه با شهادت امام حسن علیه السلام نیز تعبیر به وفات شده است؛ «فی حدیث طویل فی ذکر وفاه الحسن بن علی»<sup>۴</sup>

در رابطه با شهادت حضرت جعفر و جناب زید بن حارثه هم تعبیر به وفات شده است؛ «ان النبی حین جاءته وفاه جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه»<sup>۵</sup>

در رابطه با شهادت امام سجاد هم تعبیر به وفات شده است؛  
«فی الخامس و العشرین من المحرم کانت وفاه السجاد»<sup>۶</sup>

۱. مناقب، ج ۳، ص ۲۷۲

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۲۷

۴. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۱

۵. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۵

۶. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۲

در مورد شهادت امام صادق هم تعبیر به وفات شده است؛

«کنا بالمدينة بعد وفاه ابي عبد الله...»<sup>۱</sup>

در رابطه با شهادت امام کاظم علیه السلام هم تعبیر وفات شده است.

«فی الخامس و العشرين من رجب کانت وفاه ابي الحسن موسى بن جعفر»<sup>۲</sup>

اهل سنت معتقدند که عمر به شهادت رسیده است اما در مورد او تعبیر به

وفات کرده اند؛

«ويقال كان فتح الري قبل وفاة عمر بستين»<sup>۳</sup>

همیشگی در کتابش بابی را با عنوان «باب وفاة عمر رضي الله عنه» قرار داده

است.<sup>۴</sup>

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که تعبیر به وفات، تعبیری اعم است

که هم شامل شهادت و هم شامل مرگ طبیعی می شود.

۲۹. چرا در دهه ۷۰ در تقویم از وفات فاطمه سخن به میان آمده است نه

شهادت ایشان!!!

پرسش بیست و نهم:

تا قبل از سال ۱۳۷۴ در تقویم های رسمی ایران نامی از شهادت فاطمه

الزهرا علیها السلام برده نشده بود بلکه از کلمه وفات برای روز درگذشت ایشان استفاده شده

بود و حتی روز تعطیل در تقویم برای آن منظور نشده بود. البته لازم به ذکر است که

تعدادی از علمای معروف مذهب شیعه مانند شیخ مفید و علامه حسین فضل الله و

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۲

۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۰۶

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۳۶

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۷۴

قبانجی و... این داستان افسانه‌ای را منکر شده و آن را از اصل جعلی میدانند!!!

پاسخ:

در این رابطه توجه به چند نکته لازم است:

۱. مگر تقویم ملاک شرعی است که بگوییم که چون تا قبل سال ۷۴ مثلادر تقویم در مورد فاطمه صدیقه علیها السلام از واژه وفات استفاده شده است، پس فاطمه علیها السلام وفات کرده یعنی به مرگ طبیعی از دنیا رفته است!!!  
مثلا در تقویم روز میلاد امام کاظم، در ماه ذی الحججه ثبت شده است در حالی که ایشان در ماه صفر به دنیا آمدند، چنان که در ذیل گفته‌ایم؛<sup>۱</sup>
۲. اگر در تقویم از واژه «وفات» استفاده شده است، باز این واژه قابل دفاع است، زیرا این واژه هم در مورد مرگ طبیعی به کار می‌رود و هم در مورد شهادت، در پاسخ قبلی این قضیه را طبق اسناد شیعه و سنی بررسی کردیم.
۳. حتی خود امام خمینی (ره)، در زمان حیات خود و قبل از سال هفتاد شمسی، در مورد فاطمه صدیقه علیها السلام، از واژه شهادت استفاده می‌کرده‌اند. ایشان در مورخه ۱۸ اسفند سال ۱۳۶۰، در سخنرانی خود، چنین فرمودند؛  
«من هم «شهادت» بانوی بزرگ اسلام را بر همه مسلمین و بر شما برادران عزیز ارتشی، سپاهی، بسیج و بر حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - تسلیت عرض می‌کنم»<sup>۲</sup>
۴. علما و بزرگان شیعه در طول تاریخ قائل به شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام بوده‌اند که در پاسخهای قبلی در این رابطه توضیح دادیم.  
و برخلاف دروغگویی وهابی، شیخ مفید نیز قائل به شهادت فاطمه، بوده است که در این رابطه نیز در پاسخهای قبلی توضیح داده‌ایم.

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/10582](https://t.me/Rahnamye_Behesht/10582)

۲. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۸۷

با این تصریحات و نصوص صریح در شهادت فاطمه، مخالفت‌های عده‌ای چون فضل الله و قبانچی و... که در برابر بزرگان شیعه، عددی محسوب نمی‌شوند، به اصل ماجرا لطمه‌ای وارد نمی‌کند.

البته سید فضل الله در سخنرانی دیگری تصریحی کرد و گفت؛

«به من دروغ بسته‌اند و من قضیه شهادت فاطمه علیها السلام، را به صورت قطعی منکر نشده‌ام و تنها گفته‌ام که باید در این زمینه تحقیقات و بررسی‌های بیشتری صورت گیرد، و من کسانی را که به خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و قصد آتش زدن آن را داشتند، تبرئه نمی‌کنم و روایات زیادی در کتابهای اهل سنت و شیعه وجود دارد که زهرا علیها السلام محسن را سقط کردند، قضیه غصب فدک از فاطمه علیها السلام، از واضح‌ترین قضایا در مظلومیت زهرا علیها السلام است، قضیه فدک را شیعه و اهل سنت روایت کرده‌اند، این امر قطعی است که هیزم آوردند و می‌خواستند خانه زهرا را آتش بزنند.»

کلیپ صحبت‌های او را در ذیل ببینید؛<sup>۱</sup>

### ۳۰. شادمانی عایشه از شهادت فاطمه صدیقه؟!

پرسش سی ام:

رابطه عایشه با حضرت زهرا چگونه بوده است؟! این که عایشه از مردن حضرت زهرا خوشحال شده بود چقدر واقعیت دارد!!؟

پاسخ:

عایشه کینه خدیجه علیها السلام را به دل داشت و بارها نسبت به خدیجه اظهار خشم و انزجار می‌کرد.

بخاری در صحیح روایت می‌کند که عایشه می‌گفت؛

«من آنقدر که نسبت به خدیجه حسادت می‌ورزیدم نسبت به هیچ یک از زنان پیامبر چنین حسادتی نمی‌کردم»<sup>۱</sup>  
مسلم روایت می‌کند که عایشه به پیامبر چنین گفت؛  
«چقدر از خدیجه یاد می‌کنی او پیرزنی بود از پیرزن‌های قریش که از پیری دندان در دهان نداشت. هلاک شد و خدا بهتر از او را به تو داد»<sup>۲</sup>  
دنباله روایت را احمد در مسند می‌آورد که پیامبر گرامی، در جواب عایشه فرمود؛

«خداوند بهتر از او را نصیبم نساخته است. آنگاه که مردم مرا قبول نداشتند او به من ایمان آورد و آنگاه که مرا تکذیب می‌نمودند او تصدیق کرد و آنگاه که دیگران مرا محروم کرده بودند او به مالش مرا یاری کرد»<sup>۳</sup>  
کینه عایشه از خدیجه علیها السلام، موجب شده بود که کینه فاطمه علیها السلام را نیز به دل بگیرد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«پیامبر خدا وارد منزل خود شد و دید که عایشه رو به فاطمه کرده و با فریاد به او می‌گوید: ای دختر خدیجه، تو گمان می‌کنی که مادرت بر ما برتری دارد، او چه برتری بر ما دارد، او هم مانند یکی از ما بود و فاطمه سخن او را می‌شنید و چون پیامبر خدا را دید گریه کرد، پیامبر به او فرمود: ای دختر محمد برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: او از مادر من یاد کرد و او را کوچک شمرد و من گریه کردم، پیامبر خشمناک شد و فرمود: ساکت باش ای حمیرا...»<sup>۴</sup>  
او به قدری فاطمه علیها السلام را می‌آزرد که مطابق برخی نقلها، در هنگامه رجعت،

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۹۵

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴

۳. مسند احمد، ج ۹، ص ۴۲۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳

۴. الخصال، ج ۲، ص ۴۰۵

امام زمان علیه السلام، انتقام فاطمه علیها السلام را از عایشه می‌گیرد، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود؛ «گر قائم ما قیام کند حمیراء را به دستش می‌سپارند تا بر او حدّ جاری کند و انتقام دختر رسول الله فاطمه را از او بگیرد. عرض کردم: فدایت شوم، برای چه بر او حدّ جاری نماید؟ حضرت فرمودند: برای افتراء و بهتانی که به مادر ابراهیم زد»<sup>۱</sup> ابی داود از صاحبان صحاح سته اهل سنت، نقل می‌کند که عایشه نسبت به فاطمه علیها السلام، فحاشی می‌کرد و او را دشنام می‌داد؛ «ان عائشه وقعت بکم و فعلت»<sup>۲</sup>

و بدگویی‌های او نسبت به فاطمه علیها السلام، به قدری زیاد بود که زنان مدینه خبر بدگویی‌های او را به فاطمه علیها السلام می‌رساندند و فاطمه علیها السلام خیلی از عایشه شکایت داشت؛ «كانت تكثر الشكوى من عائشه ويغشاها نساء المدينه و جيران بيتهما فينقلن اليها كلمات عن عائشه»<sup>۳</sup>

پیامبر با عایشه برخورد کرد و گفت که تو دست از سر آزار و اذیت دخترم بر نمی‌داری؛ «ما انت بمنتهيه يا حميراء عن ابنتي»<sup>۴</sup> ابویعلی نقل می‌کند که بین فاطمه و عایشه کدورت‌هایی بود؛ «كان بينهما شيء»<sup>۵</sup>

و مطابق نقل علمای اهل سنت، نسبت به جایگاه فاطمه علیها السلام در نزد پیامبر حسادت می‌کرد و بر سر پیامبر فریاد می‌کشید، تا جایی که ابوبکر قصد داشت عایشه را بزند!

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۰

۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۰۸۸

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳

۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۲۲

۵. مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۱۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱



نعمان بن بشیر می‌گوید؛

«ابوبکر اجازه گرفت که وارد منزل پیامبر شود، به ناگاه شنید که عایشه فریاد می‌زند و می‌گوید به خدا سوگند می‌دانی که فاطمه و علی در نزد تو محبوبتر از من و پدرم می‌باشند و این جمله را دو الی سه بار تکرار کرد، ابوبکر (دستش) را به سویس دراز کرد (و قصد زدنش را داشت)، و گفت ای دختر فلانه، نشنوم که بر سر پیامبر فریاد می‌زنی» **«عن النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بكر علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع صوتا عائشة عالیا وهي تقول والله لقد عرفت ان عليا وفاطمة أحب اليك مني ومن أبي مرتين أو ثلاثا فاستأذن أبو بكر فأهوى إليها فقال يا بنت فلانة لا أسمعك ترفعين صوتك على رسول الله صلى الله عليه وسلم»**<sup>۱</sup>

کینه و دشمنی عایشه با فاطمه علیها السلام تا جایی بود که حتی نسبت به فرزندان فاطمه علیها السلام، یعنی حسن و حسین علیهما السلام، کینه ورزید و با این که آن دو محرمش بودند، اما در برابر حسنین علیهما السلام حجاب می‌گرفت و ابن عباس به او به خاطر این عملکرد اعتراض می‌کرد؛ **«تحتجب من حسن و حسین فقال ابن عباس ان دخلوهما علیها لحل»**<sup>۲</sup>

او در حالی از حسنین حجاب می‌گرفت که مطابق نقل بخاری، به مردان نامحرم، آموزش طریقه غسل کردن می‌داد؛ **«فدعت باناء نحو من صاع فاغتسلت و افاضت علی راسها»**<sup>۳</sup>

او در حالی از حسنین (به خاطر کینه فاطمه علیها السلام) حجاب می‌گرفت که برخلاف احکام اسلام، معتقد بود که می‌توان مردان نامحرم را با شیر دادن به خود محرم کرد، چنان که علمای اهل سنت نقل می‌کنند؛

۱. مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۲۰۱؛ الخصائص، نسائی، ص ۱۰۸

۲. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۷۳

۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۸

«عایشه به خواهرانش دستور می داد به مردانی که او دوست دارد آنها را ببیند و بر او وارد شوند پنج بار شیر دهد اگر چه مردان بزرگ باشند سپس بر او وارد شوند اما ام سلمه و سایر زنان پیامبر با این کار عایشه مخالف بودند که با این نوع شیر خوردن کسی بر آنها وارد شود مگر این که در گهواره شیر خورده باشد»<sup>۱</sup>

فاطمه علیها السلام، نیز به تنبیه تمام این رفتارهای ناشایست، عایشه، به اسماء بنت عمیس وصیت کرد که نگذارد عایشه پس از مرگش بر بالین او حاضر شود، چنان که علمای اهل سنت نقل می کنند که خطاب به اسماء فرمود:

«هنگامی که از دنیا وفات کردم، تو و علی بدن مرا غسل بدهید و هیچ کسی هم در آن حال حق ورود به آنجا را ندارد. به مجردی که زهرا دار فانی را وداع گفت، «عایشه» اجازه ورود خواست. «اسماء» به او اجازه ورود نداد. «عایشه» ناراحت شد و به پدرش شکایت کرد و اظهار داشت این زن «خثعمیّه» (نوعی سب و ناسزا)، میان ما و دختر پیغمبر حائل و مانع شده است و اجازه نمی دهد در غسل دادن بدن او شرکت نمائیم. به علاوه برای حمل جنازه او وسیله ای مانند حجله عروسان ترتیب داده است. «ابوبکر» پس از شنیدن سخنان دخترش بلافاصله به در خانه زهرا آمد و گفت: ای اسماء! چرا نمی گذاری همسران پیغمبر اکرم نزد دختر او بروند؟ چرا چنین وسیله ای همچو حجله عروسان برایش ساخته ای؟ «اسماء» در پاسخ گفت: خود زهرا به من وصیت کرده است کسی بر او وارد نشود و وسیله ای را که به آن اعتراض داری، پیشنهادی بود از طرف من که مورد پسند واقع شد و در حال حیاتش دستور ساختن آن را داد. «ابو بکر» گفت: پس اگر مسئله از این قرار است، هر چه به تو دستور داده است، اجراء کن. آنگاه بازگشت و علی و «اسماء» بدن شریف آن حضرت را غسل دادند.»<sup>۲</sup>

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۲۳

۲. السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۳۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۸۷

عایشه پس از شهادت فاطمه علیها السلام نیز اظهار خوشحالی و شادمانی می‌کرد، چنان که ابن ابی الحدید معتزلی سنی نقل می‌کند؛  
«پس از درگذشت فاطمه علیها السلام، تمام زنان پیامبر به نزد بنی هاشم رفتند و تعزیت گفتند، اما عایشه چنین نکرد و خودش را به مریضی زد و به علی علیه السلام خبری رسید که حاکی از خوشحالی و سرور عایشه بود» «اظهرت مرضاً و نقل الی علی کلام، یدل علی السرور»<sup>۱</sup>

۳۱. وهابی: بر اساس نصوص تاریخی رابطه عمر با فاطمه به عنوان دختر پیامبر بسیار نیکو بوده است!!!  
پرسش سی و یکم:

شهادت حضرت فاطمه افسانه است و رابطه‌ی میان عمر فاروق با فاطمه زهرا رابطه بسیار نیک بوده است!  
«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عُمَرَ قَالَ لِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْكَ.»

«عمر بن خطاب به حضرت فاطمه زهراء فرمود: ای دختر پیامبر! بعد از پدرت هیچ‌کس از خلائق در نزد ما محبوب‌تر از تو نیست. (المستدرک ج ۴، ص ۶۸۰)  
پاسخ:

متأسفانه وهابیون مستاصل شده در برابر ادله شهادت فاطمه صدیقه، برای پاسخ به مردمان عوام خود دست به تقطیع و تحریف روایات زده‌اند، که نمونه آن، تقطیع روایت فوق است. اصل روایت طبق نقل ابن ابی شیبیه چنین است؛  
«هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به

گفتگو و مشاوره می‌پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا، محبوب‌ترین فرد برای ما پدر تو و بعد از پدرت تو هستی؛ ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند. این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را هنگامی که شما در آن هستید آتش می‌زنم، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می‌دهد!<sup>۱</sup>

می‌بینیم که عمر بن خطاب تصریح می‌کند که محبویت فاطمه علیها السلام، مانع از آن نیست که خانه‌اش را آتش‌نزنم و او را مورد هتک و بی‌حرمتی قرار ندهم، که مطابق روایات اهل سنت، او تهدید خود را عملی کرد و خانه فاطمه علیها السلام را به آتش کشید، چنانچه که در پاسخهای گذشته اسناد لازم را ارائه دادیم.

مطابق روایات فریقین، ابوبکر و عمر به طمع خلافت پس از پیامبر، اطراف ایشان را داشتند، و از آنجایی که محبت فاطمه علیها السلام، اجر رسالت پیامبر گرامی بوده است، چنان که در ذیل گفته‌ایم؛<sup>۲</sup>

آنان به دروغ و بر پایه فریب مسلمین و ظاهر سازی، ادعای محبت فاطمه علیها السلام را می‌کردند، اما اندک اعتقادی به این محبت نداشتند، چنان که نمونه آن را در روایت ابن ابی شیبه مشاهده کردیم.

امام عصر علیه السلام در روایتی به ایمان دروغین و فریب کاری آن دو اشاره کرده و می‌فرماید؛

«اما پاسخ به مطلبی که خصم تو گفت که آیا اسلام آن دو با میل و رغبت

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲

بوده یا زور و اجبار، چرا نگفتی اسلام آن دو از روی طمع بوده، زیرا آن دو با یهودیان مجالست داشتند و از پیشگویی‌های تورات و کتابهای گذشتگان از خروج محمد و استیلای او بر عرب و پایان کار او خبردار می‌شدند، و ایشان پیشگویی کرده بودند که محمد بر عرب مسلط می‌شود همان گونه که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط شد جز آنکه محمد ادعای نبوت می‌کند ولی او عاری از نبوت بود. بنا بر این وقتی امر رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر و آشکار شد نزد وی شتافته و او را در شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله؛ یاری کردند به طمع آنکه چون امور او استقرار یافت و خیالش راحت شد و ولایتش استقامت گرفت هر کدام به حکومت شهری برسند، ولی چون تیرشان به سنگ خورد با همراهان خود در شب عقبه ایستادند و به بالای آن گردنه رفتند تا مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس از صعود به آنجا ساقط کنند تا آن حضرت هلاک گردد، ولی خداوند متعال آن حضرت را از کید ایشان محفوظ داشت و آنان نتوانستند کاری از پیش ببرند، و حال آن دو همچون رفتار طلحه و زبیر بود آن هنگام که نزد علی علیه السلام رسیدند و به طمع آنکه هر کدام به ولایت شهری برسند با آن حضرت بیعت کردند، ولی چون تیرشان به سنگ خورد و از رسیدن به ولایت نومید شدند بیعت او را شکسته و بر آن حضرت شورش کردند، تا عاقبت کارشان به همان جا ختم شد که سرانجام هر عهد شکنی است»<sup>۱</sup>

جریان ارتباط ابوبکر و عمر با کاهنان یهودی و اسلامشان با تکیه بر بشارات آنان را علمای اهل سنت هم نقل می‌کنند:<sup>۲</sup>

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۴

۲. سیره حلبیه، ج ۱، ص ۴۴۳؛ سبل الهدی، ج ۱۰، ص ۲۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۹۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۳۱؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۶۵؛ تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ خصائص سیوطی، ج ۱، ص ۳۰ و ۹۵؛ الصواعق، ص ۲۴۷؛

۳۲. چون خانه فاطمه به مسجد چسبیده بوده است در صورت آتش سوزی خانه فاطمه باید مسجد نیز آتش می گرفت!!!

پرسش سی و دوم:

چگونه ممکن است منزل حضرت علی که از برگ درخت خرما ساخته شده بود و به مسجد پیامبر چسبیده شده بود آتش بگیرد ولی آتش سوزی به مسجد سرایت نکند!!!

پاسخ:

این اشکال وهابیون بر گرفته از کلام فضل بن روزبهان است که می گوید؛ «چگونه می توان گفت که عمر بن خطاب چنین تصمیمی اتخاذ و دستور احراق بیت دختر رسول خدا را صادر نموده است. در صورتی که از طرفی این بیت متصل به مسجد و قبر رسول خدا و حجرات همسران آن حضرت بود و از طرف دیگر سقف آنها را شاخه های خشک و قابل اشتعال و احتراق تشکیل می داد و آتش زدن به یکی از این حجرات به مفهوم آتش زدن به همه آنها و سوزاندن خانه فاطمه سوزاندن مسجد و قبر رسول خدا بود و قابل تصور نیست عمر بن خطاب چنین تصمیمی بگیرد و خود را در معرض اعتراض و مورد نکوهش مردم قرار بدهد و این باکیاست و سیاست او و هر شخص دیگر سازگار نمی باشد.»<sup>۱</sup>

در پاسخ یاد آور می شویم که علی و فاطمه علیهما السلام، دو منزل داشتند؛

۱. یک خانه همجوار مسجد بود که یکی از خانه های متعددی تلقی میشد که طبق دستور رسول خدا در کنار مسجد آن بزرگوار ساخته شده بود.

---

التسهیل، ابن جزئی، ج ۱، ص ۳۲۳ - (به نقل از کتاب الف سوال و اشکال، کورانی، ج ۳، ص ۷۰، ۶۹)

۱. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۴۶

مورخان می‌گویند؛ «این خانه‌ها و حجره‌ها در قسمت شرقی و شمالی و در سمت جنوبی مسجد قرار داشتند»<sup>۱</sup>

که هر یک از آنها به یکی از همسران رسول خدا اختصاص داشت؛ همانگونه که حجره فاطمه به آن حضرت اختصاص داده شده بود. از نظر موقعیت، بیت فاطمه در شرق مسجد و در قسمت شمالی حجره‌ای که پیکر پاک رسول خدا در آن به خاک سپرده شده و به عایشه اختصاص داشت، قرار گرفته بود؛ همانگونه که حجره حفصه در قسمت جنوبی خانه عایشه قرار داشت، با این تفاوت که حجره عایشه و حفصه را راهروی از هم جدا می‌ساخت ولی در میان حجره فاطمه و عایشه فاصله‌ای به جز دیوار وجود نداشت و حتی بنا به نقل بعضی از مورخان اهل سنت، در میان این دو خانه، روزنه کوچکی تعبیه شده بود که پیامبر اکرم در اوقاتی که در خانه عایشه بسر می‌برد، از همین روزنه با اهل بیت صحبت و از فاطمه و حسنین تفقد و دلجویی می‌فرمود که پس از مدتی به عللی و طبق درخواست حضرت زهرا علیها السلام مسدود گردید.<sup>۲</sup>

این خانه و حجره که در لسان روایات و در متون تاریخ از آن به «بیت فاطمه» و گاهی به «بیت علی علیه السلام» تعبیر می‌شود؛ مانند سایر خانه‌های متعلق به رسول خدا و بعضی از صحابه و اقوام آن حضرت دارای دو در بود؛ یکی به داخل مسجد باز می‌شد و دیگری به سمت شرق و به طرف بقیع که در این سمت، دارای حیاط کوچکی هم مانند سایر بیوت بود و رسول خدا دستور داد همه کسانی که دارای چنین خانه در اطراف مسجد هستند، در خانه خود را که به داخل مسجد باز می‌شود ببندند مگر خانه علی (و سد الأبواب الابابه) که در ذیل مفصل در

۱. الدرہ الثمینہ فی اخبار المدینہ، ص ۷۳

۲. وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۶

این رابطه توضیح داده‌ایم؛<sup>۱</sup>

۲. براساس شواهد تاریخی، منزل دیگری که متعلق به امیر مؤمنان علیه السلام بود، در انتهای ذقاق البقیع و نزدیک به بقیع قرار گرفته بود. به عنوان تأیید این موضوع، متن چند سند تاریخی را در اینجا نقل می‌کنیم؛

۱. ابن شبهه قدیمترین مدینه شناس در این مورد می‌گوید؛

«علی بن ابی طالب برای خود در مدینه دو خانه اختیار کرده بود؛ یکی همان خانه‌ای است که در داخل مسجد قرار گرفت و آن همان خانه فاطمه دختر رسول خداست که در آن سکونت می‌فرمود و دیگری خانه‌ای است که در کنار بقیع واقع شده بود و این خانه جزو موقوفات آن حضرت و در دست فرزندان او بود.»<sup>۲</sup>

۲. ابن نجار (متوفای ۶۴۳ ه.ق) از سعید بن جبیر نقل می‌کند که؛

«قبر حسن بن علی را در اول کوچه‌ای که در میان خانه نبیه و خانه علی بن ابی طالب قرار دارد، مشاهده نمودم.»<sup>۳</sup>

۳. در مورد تخریب بیت فاطمه علیها السلام آمده است که حسن بن حسن و همسرش فاطمه بنت الحسین چون مجبور به ترک حجره فاطمه شدند، این حجره را ترک نموده و به خانه علی بن ابی طالب منتقل شدند. (فخرجوا منه حتی أتو دار علی نهاراً)<sup>۴</sup>

۴. سهیلی متوفای ۵۸۱ ه. در مورد عبید الله بن عدی می‌گوید: «او در مدینه خانه‌ای داشت که در جوار خانه علی بن ابی طالب قرار گرفته بود.»<sup>۵</sup>

1. [https://t.me/Rahnameye\\_Behesht/9610](https://t.me/Rahnameye_Behesht/9610)

۲. به نقل سمهودی در وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۹

۳. اخبار المدینه، ج ۱، ص ۵۴

۴. وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۶

۵. الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۶۲



و می‌دانیم منظور هم جوار بودن با خانه‌ای که در کنار مسجد به امیرمؤمنان علیه السلام تعلق داشت نمی‌باشد؛ زیرا همسایگان این خانه فقط رسول خدا و همسران آن حضرت بود.

۵. سمهودی آنجا که نظرات مدینه شناسان را درباره بیت الاحزان نقل می‌کند می‌گوید: «و أظنه في موضع دار علي بن أبي طالب الذي اتخذه بالبقيع» «به گمان من بیت الاحزان در محل همان خانه متعلق به علی بن ابی طالب واقع است که در کنار بقیع ساخته بود.»<sup>۱</sup>

گفتنی است که ما گرچه، نظریه سمهودی را درباره محل بیت الاحزان صحیح نمی‌دانیم بلکه معتقدیم که بیت الاحزان از اول بنای مستقل بود نه بیت متعلق به امیر مؤمنان، ولی به هر حال از مجموع این نظرات و از این متون تاریخی و مشابه آنها معلوم می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه غیر از خانه‌ای که در کنار مسجد قرار داشت دارای خانه دیگر هم بود که در نزدیکی بقیع و در کنار منازل مهاجرین و به اصطلاح در محله مهاجر نشین مدینه قرار گرفته بود که مانند چاه‌ها و باغات جزو موقوفات آن حضرت گردید.

به عقیده نگارنده، حوادث مهم تاریخی که بلافاصله پس از رحلت جانگداز رسول خدا یکی پس از دیگری به وقوع پیوسته است همه آنها در این منزل بوده نه در بیتی که در کنار مسجد بود.

اجتماع عده‌ای از مهاجرین و انصار در مخالفت با بیعت ابوبکر، هجوم به خانه امیرمؤمنان و سوق دادن آن حضرت و همچنین حرکت حضرت زهرا علیها السلام به سوی مسجد، دوران نجات آن حضرت، ملاقات‌ها و حوادثی که در این دوران اتفاق افتاده و همچنین مراسم تجهیز و تشییع آن بانوی مخدره مربوط به این

منزل بوده و در این خانه واقع شده است که علاوه بر اعتبار عقلی، شواهد و قرائن تاریخی و چگونگی وقوع این حوادث این نظریه را تأیید می‌کند. و برای اهمیت این موضوع به نقل بعضی از این شواهد تاریخی می‌پردازیم.

۱. شاهد و قرینه اول؛ متن تعبیرات عده‌ای از مورخان درباره اجتماع گروهی از مخالفین جریان سقیفه در منزل امیرمؤمنان می‌باشد از جمله طبری می‌گوید: «أتی عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين»<sup>۱</sup>.  
ابن قتیبه می‌گوید: «ان أبا بكر تفقد قوماً تخلفوا عن بيعة أبي بكر عند علي كرم الله وجهه»<sup>۲</sup>.

علامه حلی می‌گوید «طلب عمر احراق بيت اميرالمؤمنين وفيه اميرالمؤمنين و فاطمه و ابناهما وجماعة من بني هاشم»<sup>۳</sup>.

یعقوبی می‌گوید: «و بلغ أبا بكر و عمر ان جملةً من المهاجرين و الأنصار قد اجتمعوا مع علي بن ابي طالب في منزل فاطمة بنت رسول الله»<sup>۴</sup>.  
ابن ابی الحدید می‌گوید: «ان قيس بن شماس... كان مع الجماعة الذين دخلوا بيت فاطمة... وكان في البيت ناسٌ كثير»<sup>۵</sup>.

این تعبیرات مختلف و اجتماع قوم، ناس کثیر، جماعة و جملةً من المهاجرین و الانصار دلیل بر این است که آنان در فضایی بزرگتر از فضای حجره فاطمه علیها السلام اجتماع کرده بودند فضائی که حضرت زهرا و فضه و حسنین نیز در آنجا حضور داشتند.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۸

۲. الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۲

۳. نهج الحق، ص ۲۷۱

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸

۲. قرینه دوم؛ تعبیراتی است که در سوق دادن امیرمؤمنان بسوی مسجد بکار رفته است از جمله؛ «واجتمع الناس ينظرون اليه و امتلأت شوارع المدينة بالرجال»<sup>۱</sup>

به هنگام جلب امیرمؤمنان بسوی مسجد کوچه‌های مدینه مملو از مردم بود که به آن صحنه تماشا می‌کردند.

۳. قرینه سوم؛ در تعبیراتی در مورد حرکت حضرت زهرا بسوی مسجد چنین آمده است «لما بلغ فاطمة إجماع أبي بكر علي منعها فكدك لاثت خمارها علي رأسها واشتملت بجللباها و أقبلت في لمة من حفدتها ونساء قومها...»<sup>۲</sup>

و در تعبیر دیگر آمده است؛ «واجتمع معها نساء كثير من غيرهن شميات اليها»<sup>۳</sup>

و باز در تعبیر دیگر آمده است «ولم تبق من بني هاشم امرأة الا خرجت معها»<sup>۴</sup>

این حرکت و حضور لمة تعدادی از بانوان به‌مراه حضرت زهرا که در واقع یک حرکت سیاسی و راه پیمائی آرام بر ضد شرائط موجود بود بدون وجود فاصله از منزل آن بانو تا مسجد متصور نیست و ترسیم این حرکت دسته جمعی در فاصله چند قدمی در میان حجره آن حضرت و مسجد بعید به نظر می‌رسد.

۴. قرینه چهارم؛ چگونگی اطلاع یافتن امیرمؤمنان علیه السلام؛ در یک روایت مفصل که دوران عارضه و وفات و تجهیز حضرت زهرا نقل شده است چنین آمده است؛ پس از آنکه آن مخدره از دنیا رفت حسنین وارد منزل شدند و چون از ارتحال

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۹

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۱؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۱؛ بلاغات النساء، ص ۱۲

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۹

۴. ماساه الزهراء، ج ۲، ص ۱۷۷

مادرشان مطلع گردیدند اسماء عرض کرد ای نور دیدگان رسول خدا هرچه سریعتر خبر فوت مادرتان را در مسجد به اطلاع پدرتان برسانید.

آن دو بزرگوار حرکت کردند و چون به نزدیکی مسجد رسیدند و صدایشان به گریه بلند شد صحابه از مسجد بیرون آمدند و علت گریه آن دو را جویا شدند آنان پاسخ دادند مگر نمی دانید که مادر ما از دنیا رفته است در اینجا بود که امیرمؤمنان بی اختیار به روی زمین افتاد... «فقال لا أو لیس قد ماتت أمنا فاطمة قال: فوقع علي وجهه...»<sup>۱</sup>

اگر وفات آن مخدره در بیت و حجره اولی و در کنار مسجد اتفاق می افتاد نیازی به حرکت حسنین و طی فاصله نبود بلکه امیرمؤمنان با کوچکترین گریه در میان حجره از وقوع حادثه مطلع می گردید.

۵. قرینه پنجم؛ مراسم تشییع پیکر حضرت زهرا علیها السلام: در این مراسم دو موضوع قابل توجه است یکی اظهار نگرانی آن حضرت از وضع تابوت های مکشوف و متعارف آن روز و در نهایت آماده سازی تابوتی دارای پوشش همانند هودج<sup>۲</sup>؛ و استفاده نمودن از آن و تشییع و انتقال پیکر آن حضرت از محلی به محل دیگر و موضوع دوم دفن شدن آن حضرت در حجره خویش چنان که در ذیل توضیح داده ایم<sup>۳</sup>؛

با در نظر گرفتن این دو جهت طبعاً این سؤال پیش می آید که اگر آن حضرت در حجره خویش و در کنار مسجد از دنیا رفته است و در همان حجره هم دفن شده است آماده سازی تابوت برای چه بوده و تشییع پیکر آن بانو چگونه انجام گرفته است و این قرینه و شاهد دیگری است بر اینکه ارتحال آن بزرگوار مانند

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷

۲. تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۸؛ اسد الغابه، ج ۷، ص ۲۲۶؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۰۴

3. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5646](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5646)

حوادث دیگر در خانه‌ای دورتر از خانه اولی واقع شده است. آنچه در پاسخ آوردیم با استفاده از کتاب تاریخ حرم ائمه بقیع، اثر محقق ارجمند، محمد صادق نجمی ص ۱۶۱ به بعد بود.

۳۳. فاطمه به زیارت شهداء می‌رفت آیا کسی که پهلویش شکسته شده و سقط جنین شود میتواند راه برود؟

پرسش سی و سوم:

استدلال کمر شکن در باب افسانه بودن شهادت حضرت فاطمه!!!  
روایتی در کتب شیعه وجود دارد که حضرت فاطمه به زیارت شهدای میرفت چنانچه در روایت آمده است:

«فاطمه پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز زیست، که هرگز خوشحال و خندان دیده نشد. در هر هفته دوبار به زیارت قبور شهدا می‌رفت، دوشنبه و پنجشنبه و می‌گفت: رسول خدا این جا بود و مشرکان آن جا بودند». (الکافی، ج ۳، ص ۲۲۸)  
شیعه ادعا میکند حضرت فاطمه پهلویش شکسته و سقط جنین شده است. حال ما از وجدان‌های بیدار می‌پرسم:

آیا کسی پهلویش شکسته بشود و سقط جنین بشود میتواند راه برود؟  
پاسخ:

به راستی انسان از شدت عناد و تعصبات و استدلالات سطحی این جماعت وهابیون تعجب می‌کند که چگونه چشم خود را به روی روایات فراوان کتب خودشان بسته‌اند.

جوینی از بزرگان اهل سنت از پیامبر گرامی نقل می‌کند که فرمود:  
«هرگاه فاطمه را می‌بینم به یاد مصیبت‌هایی که پس از من بر او وارد میشود می‌افتم و گویی که من خود شاهد آن اتفاقات هستم و می‌بینم که ذلت به خانه او

وارد شده و حرمتش را هتک نموده و حق او را غصب و ارث او را منع و پهلویش را شکسته و جنین او را سقط نموده‌اند»<sup>۱</sup>

ذهبی از بزرگان اهل سنت در شرح حال ابن ابی دارم می‌گوید؛

«ابن ابی دارم شخصی بود که در طول عمر خود با رعایت اعتدال زندگی کرد ولی در آخرین روزهای عمرش بیشترین چیزی که برای او خوانده می‌شد روایات معایب بود. برای او این روایت خوانده شد و (او نیز تایید می‌کرد) که عمر به پهلو فاطمه لگد زد و محسنش را سقط نمود»<sup>۲</sup>

شهرستانی از «نظام» که از علمای برجسته اهل سنت است نقل می‌کند که می‌گفت؛

«همانا عمر چنان ضربه‌ای به شکم فاطمه در روز بیعت زد که فاطمه جنین خود را از شکم انداخت»<sup>۳</sup>

به خاطر همین ابوبکر در روزهای پایانی عمر خود پشیمانی می‌کرد و می‌گفت؛

«آرزو می‌کنم حرمت خانه فاطمه را زیر پا نمی‌نهدم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم»<sup>۴</sup>

نصوص فراوانی از اهل سنت و تشیع در رابطه با هجوم به خانه فاطمه صدیقه علیها السلام و هتک حرمت ایشان و سقط شدن فرزندش وجود دارد که ما در صفحات گذشته مفصلاً آنها را مطرح کرده‌ایم.

حضرت زهرا علیها السلام پس از این واقعه دچار بیماری و درد و رنج می‌شوند و پس از

۱. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸

۳. الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷

۴. المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۲

گذشت مدتی به خاطر صدمات وارده از دنیا می‌روند چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«سبب وفات فاطمه آن بود که قنغذ غلام عمر با دستور عمر زهرا را با غلاف شمشیر مضروب ساخت و به دنبال آن محسن را سقط کرد و بیماری شدید پیدا کرد (وسر انجام از دنیا رفت)»<sup>۱</sup>

از این روایات و نصوص استفاده می‌شود که همه ضربات وارده بر فاطمه صدیقه علیها السلام چه از ناحیه عمر و چه از ناحیه قنغذ در سقط جنین حضرت و نهایتاً شهادت حضرت موثر بوده است.

وهابی اشکال کرده که چگونه ممکن است فاطمه پس از ضربات وارده توان داشته باشد به زیارت قبور شهدای احد برود آن هم با پهلوی شکسته!

می‌گوییم چه مانعی دارد که حضرت اگر چه حضرت در اوج درد و رنج است و پهلوی شکسته و فرزندش سقط شده، اما درد و رنج را تحمل کند و با کمک علی علیه السلام سوار بر مرکب و کجاوه‌ای شود و خود را به مدفن شهدای احد برساند، چنان که حضرت با همان وضعیت بحرانی سعی می‌کرد که مهاجرین و انصار را متوجه حق علی علیه السلام بکند، چنان که علمای اهل سنت نقل می‌کنند:

«علی، فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست دو فرزندش حسن و حسین را گرفت و به در خانه اهل بدر برد و حق خویش را به آنها یاد آوری کرد و طلب کمک نمود. تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند. امام دستور داد صبح هنگام با سرهای تراشیده و اسلحه برای بیعت با ایشان تا حد مرگ حاضر گردند، سپیده صبح که دمید تنها چهار نفر حاضر شدند، سلمان، ابوذر، مقدار، زبیر»<sup>۲</sup>

و یا علامه مجلسی نقل می‌کند:

۱. دلائل الامامه، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۴ (به نقل از سوالات ما، حسین تهرانی، ص ۹۲)

«علی فاطمه را بر الاغی سوار کرد و چهل صبح به درخانه مهاجرین و انصار به همراه حسنین رفت، و فاطمه می گفت که ای گروه مهاجرین و انصار، خدا و دختر پیامبرتان را یاری کنید، چرا که با رسول خدا بیعت کرده بودید که همانطور که از خود و خانواده خود دفاع می کنید، از پیامبر و ذریه او هم دفاع کنید، به بیعت خود با رسول خدا وفا کنید، اما هیچکس او را یاری و اجابت و نصرت نکرد»<sup>۱</sup>

بنابراین هیچ مانعی ندارد که فاطمه صدیقه سوار بر مرکب با سختی و درد خود را به مقبره شهدای احد یا مثلا به بقیع و کنار قبر پیامبر برساند و آنجا اظهار درد و رنج کند چرا که فاطمه نمی خواهد با بیان غم های خود روح پاک امیرمؤمنان علی را که سخت از آن اوضاع ناگوار و خلاف کاری های امت ضربه دیده، آزرده تر سازد. به همین دلیل به کنار قبر پیامبر یا قبر شهدای احد می رفت و سخنان جانسوزی بر زبان می آورد، چنان که در کنار مدفن پیامبر گرامی می فرمود:

«پدر جان، بعد از تو، یکه و تنها شدم، حیران و محروم مانده ام، صدایم به خاموشی گرایید، و پشتم شکست، و آب گوارای زندگی در کام تلخ شد. کسی که خاک پاک قبر پیامبر را ببوید سزاوار است تا پایان عمر هیچ عطری را نبوید. بعد از تو ای پدر آن قدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت به صورت شب های تیره و تار در می آمد.»<sup>۲</sup>

۳۴. اگر فاطمه شهیده شد پس چرا علی فاطمه را غسل داد در حالی که

شهداء غسل ندارند؟

پرسش سی و چهارم:

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۱

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۲



سنی‌ها می‌گویند اگر حضرت زهرا شهید شدند چرا امام علی ایشان را غسل دادند در حالی که شهدا غسل ندارند! آیا این عمل امام علی دلیلی بر افسانه بودن شهادت حضرت زهرا نیست؟!

پاسخ:

علمای اهل سنت پس از سالها مطالعه!!! جهت زیر سوال بردن شهادت حضرت زهرا علیها السلام دست به طرح یک اشکال سطحی زده‌اند که اگر حضرت زهرا شهید شدند چرا علی علیه السلام ایشان را غسل داد چنان که شهدا غسل داده نمی‌شوند.

محمد عمر سربازی از علمای مطرح سنی مسلک بلوچستان که از او تعبیر می‌کنند به شیخ تفسیر و حدیث، علامه محقق، بزرگ علما و... در این رابطه می‌گوید:

«شهادت حضرت فاطمه ثبوتی ندارد، بلکه به مرگ طبیعی فوت کرده است. هیچ کس سبب مرگش نشده است. برادران می‌گویند عمر او را به شهادت رسانده است، اگر واقعا صحت داشته باشد پس چرا حضرت علی او را غسل داد در حالی که رسول الله شهدا را غسل نمی‌داد اگر شهید کرده شد پس چرا حضرت علی او را غسل داد»<sup>۱</sup>

این آقایان گویی هنوز نمی‌دانند که شهیدان به دو دسته‌اند؛ شهید میدان معرکه و شهید غیر میدان معرکه. شهیدی که غسل داده نمی‌شود، شهید میدان معرکه است که دو لشکر در برابر هم قرار گرفته باشند، چرا که در میدان معرکه و نبرد، معمولاً فرصت غسل و کفن نیست اما شهید غیر میدان معرکه غسل داده می‌شود.

---

۱. مجالس قطب الارشاد، محمد عمر سربازی، ج ۱، ص ۱۶۲

به عبارت دیگر؛

ما هم قبول داریم که حضرت زهرا توسط علی علیه السلام غسل داده شد؛<sup>۱</sup> اما شهیدی غسل داده نمی‌شود که در میدان معرکه و جبهه نبرد، توسط دشمنانی که به مرزهای اسلامی مثلاً هجوم آورده‌اند شهید شده باشد، اما شهیدانی که توسط دشمنان خدا در غیر میدان معرکه شهید می‌شوند، باید غسل داده شوند.

در رساله‌های عملیه آمده است؛

و «غسل دادن میت مسلمان کفن کردن او واجب است، ولی دو گروه از این حکم مستثناء هستند؛

۱. شهیدان راه خدا یعنی کسانی که در میدان جهاد در راه اسلام همراه پیامبر یا امام معصوم یا نایب خاص او کشته شده‌اند.
۲. همچنین کسانی که در حال غیبت امام زمان برای دفاع در برابر دشمنان کشته می‌شوند.

در این گونه موارد غسل و کفن و حنوط واجب نیست، بلکه باید آنها را با همان لباسهایشان بعد از خواندن نماز دفن کنند. این حکم درباره کسانی است که در میدان جنگ کشته شده باشند.<sup>۲</sup>

لذا در روایات ما آمده است که کسانی که در میدان جنگ و نبرد دو گروه مسلمان و کافر کشته می‌شوند غسل ندارند؛ «الا ما قتل بین الصفین»<sup>۳</sup>

صاحب جواهر نیز می‌آورد؛

«شهید زمانی که در میدان معرکه کشته شود، غسل و کفن ندارد و بر این

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۳۰

۲. توضیح المسائل، مکارم شیرازی، ص ۱۱۴

۳. التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۰

حکم اجماع علمای امامیه است»<sup>۱</sup>

در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسه» که بیان کننده احکام فقهی اهل سنت نیز می باشد، آمده است که اهل سنت می گویند که شهیدی که به دست کافر (و در میدان معرکه) کشته می شود غسل ندارد» «اتفقوا علی ان الشهيد و هو الذی مات بسبب قتل الکفار لا یغسل»<sup>۲</sup>

بنابراین اگر علی علیه السلام، فاطمه مرضیه علیها السلام را غسل دادند، از این جهت بود که ایشان شهید میدان معرکه و جبهه نبرد نبودند، بلکه شهید غیر میدان معرکه و جبهه نبرد بودند و این اشکالات سطحی نمی تواند مساله شهادت ایشان را مخدوش کند.

۳۵. چرا فاطمه برای باز کردن درب پیش قدم شد و امام علی اقدام نکرد؟

پرسش سی و پنجم:

این شبهه را وهابی ها خیلی می کنند که چرا حضرت زهرا واسه باز کردن درب خانه آمد و بین درب و دیوار قرار گرفت! چرا خود امام علی واسه باز کردن درب نیامد!؟!؟!!

پاسخ:

نخست باید توجه کرد، آن چه که از برخی از روایات استفاده می شود آن است که حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک در ورودی منزل نشسته بود و با دیدن عمر و همراهان وی، در را به روی آنان بست.

مرحوم عیاشی در تفسیر، شیخ مفید در الإختصاص و... نوشته اند؛

«عمر گفت: برخیزید تا پیش او (علی) برویم، پس ابوبکر، عمر، عثمان، خالد

۱. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۸۹

۲. الفقه علی المذاهب الخمسه، ج ۱، ص ۵۵

بن ولید، مغیره بن شعبه، ابو عبید جراح، سالم مولی ابو حذیفه، قنفذ و من به همراه او راه افتادیم، چون نزدیک خانه رسیدیم، فاطمه آنان را دید و لذا در را بست و شک نداشت که بدون اجازه وارد نخواهند شد، عمر در را که از شاخه‌های خرما ساخته شده بود، با لگد شکست، سپس وارد خانه شدند و علی را بیرون آوردند در حالی که کمرهای خود را بسته بودند.<sup>۱</sup>

و در روایت سلیم نیز آمده؛

«عمر آمد تا به خانه رسید، فاطمه پشت در نشسته بود، سرش را بسته بود و بدنش از غم از دست دادن پدر نحیف و لاغر شده بود، عمر در را کوبید و گفت: ای پسر ابوطالب! در را باز کن، فاطمه فرمود: ای عمر به ما چه کار داری؟ ما را با مصیبتی که گرفتارش شده ایم تنها بگذار. عمر گفت: در را باز کن وگرنه آن را به آتش می‌کشم. فاطمه فرمود: آیا از خداوند نمی‌ترسی که وارد خانه ما می‌شوی، عمر بازنگشت و آتش خواست و آتش را بر در خانه افکند و آن را سوزاند.»<sup>۲</sup>

از سوی دیگر حضرت صدیقه احتمال می‌داد که جمعیت بدون اذن داخل منزل نخواهند شد؛ چون نص قرآن است که بدون اجازه وارد خانه کسی نشوید: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید و اگر کسی را در آن نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شد: «بازگردید!» بازگردید این برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است!». (نور، آیه ۲۷-۲۸)

و از طرفی خانه انبیاء احترام ویژه‌ای دارد که کسی حق ورود بدون اجازه ندارد؛ «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۷؛ الاختصاص، ص ۱۸۶ - بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۶۴

شما داده شود.» (احزاب، آیه ۵۳)

و شکی نیست که خانه حضرت صدیقه طاهره خانه پیغمبر محسوب می‌شود همانطوری که در تفاسیر متعدد اهل سنت به این مساله اشاره شده است که در پاسخ بعدی در این رابطه توضیح می‌دهیم.

افزون بر این تصور این بود که با توجه به موقعیت حضرت زهرا و احترام رسول اکرم مردم با دیدن حضرت صدیقه خجالت بکشند و متعرض نشوند همچنان که عده‌ای با شنیدن صدای حضرت صدیقه برگشتند.

«عمر همراه عده‌ای به طرف خانه فاطمه آمد و در را کوبید، فاطمه با شنیدن سر و صدای جمعیت با صدای بلند و همراه گریه فریاد زد: ای رسول خدا چه مصیبت‌هایی پس از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه می‌بینیم. گروهی با شنیدن گریه فاطمه دلشان به درد آمد و با گریه آنجا را ترک کردند؛ اما عمر با گروهی دیگر باقی ماندند.<sup>۱</sup>

بنابراین حضرت صدیقه طاهره، هنگام هجوم، با دیدن عمر و همراهانش در را بست و نزدیک در ایستاده بود و احتمال نمی‌داد که با وجود آن حضرت متعرض خانه شوند و این بی‌شرمی مهاجمان بود که حرمت خانه و اهل آن را رعایت نکردند و به قول سلمان فارسی؛ «کردید و نکردید و ندانستید که چه کردید.»<sup>۲</sup>

۳۶. وجوب احترام خانه فاطمه بر اساس قرآن و روایات اهل سنت!!!

پرسش سی و ششم:

روحانی بزرگواری می‌گفت وجوب احترام خانه حضرت زهرا و عدم هتک و

۱. الإمامة والسیاسة، ابن قتیبہ، ج ۱، ص ۱۶

۲. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۳

حمله به آن در آیاتی از قرآن آمده است آیا حقیقت دارد!!؟

پاسخ:

خداوند می فرماید؛

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ («نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود و صبح و شام در آن تسبیح گفته شود» (نور، آیه ۳۶) سیوطی در تفسیر الدر المنثور از انس بن مالک و بریده دو نفر از صحابه پیامبر گرامی نقل می‌کند هنگامی که رسول خدا این آیه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: «أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ»: «این خانه‌هایی که در این آیه توصیف شده کدام است ای پیامبر خدا!»

پیامبر فرمود: «بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ»: «خانه‌های پیامبران است».

ابوبکر برخاست و گفت: «هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا لَبَيْتُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ؟!»: «این خانه از آنها است، خانه علی و فاطمه علیها السلام؟»

فرمود: «نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»: «آری این از برترین آنها است».<sup>۱</sup>

شبهه همین معنی را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابوبرزه یکی دیگر از صحابه از پیامبر اکرم نقل کرده است، بی‌آنکه نام شخص خاصی را ببرد، بلکه چنین است «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ آيَةُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنْهَا؟ قَالَ مِنْ أَفْضَلِهَا»: «گفته شد آیا خانه علی علیها السلام و فاطمه علیها السلام از آنها است؟» پیامبر فرمود: «از برترین آنها است»<sup>۲</sup>

این مضمون در روایات متعدد شیعه نیز آمده است؛<sup>۳</sup>

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۵۷

۳. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۲۵ باب ۱۹

خانه‌ای که مرکز نور الهی است و خدا به ترفیع آن امر فرموده از احترام بسیار بالایی برخوردار است. خانه‌ای که اصحاب کسا را در بر می‌گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می‌کند، باید مورد احترام قاطبه مسلمانان باشد. با این همه سفارشهای مؤکد، متأسفانه عده‌ای از خدا بی‌خبر حرمت آن را نادیده گرفته، و به هتک آن و اهالی آن پرداختند، و این مسئله‌ای نیست که بتوان بر آن پرده گذاشت.

۳۷. آیا پیامبر بعد از ۲۳ سال نتوانست چند صحابی تربیت کند تا مانع قتل دخترش شوند؟

پرسش سی و هفتم:

کلیبی از یک وهابی منتشر شده که آیا پیامبر بعد از ۲۳ سال بعثت نتوانست تعدادی صحابه تربیت کند که از دخترش دفاع کنند! آیا چنین چیزی قابل قبول است؟!؟

پاسخ:

در این شکی نیست که پیامبر گرامی تمام تلاش خود را برای تربیت امت و هدایت مسلمین به کار بست و از هیچ تلاشی در این زمینه کوتاهی کرد. او به قدری دلسوز نسبت به مؤمنان و غیر مؤمنان بود، که از عدم ایمان گروهی، سخت رنج می‌برد تا آنجا که نزدیک بود از غصه هلاک شود. در آیه ۶ سوره کهف می‌خوانیم که خداوند در مقام دل‌داری به پیامبر اکرم می‌فرماید: «گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!». شبیه همین معنا در آیه ۳ سوره شعراء آمده است: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾.

و در آیه ۱۲۸ سوره توبه آمده است ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا

عَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»: «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».

بنابراین از ناحیه پیامبر و دعوت او و سعی و تلاش بی‌پایانش هیچ‌گونه کاستی در زمینه هدایت افراد نبوده است، اما همه صحابه در پذیرش هدایت پیامبر برابر نبودند، کسانی می‌توانستند از هدایت پیامبر بهره‌مند شوند که آمادگی لازم را در خود به وجود آورده بودند. همنشینی صحابه با آن حضرت، هرگز بیشتر و شدیدتر از همنشینی همسر نوح و همسر لوط با آن دو مرد بزرگوار نبوده است. زنان این دو، شب‌ها و روزها با آن دو بوده‌اند، لیکن متأسفانه هیچ‌فایده‌ای نداشته است. قرآن کریم زن نوح و زن لوط را به عنوان نمونه کافران یاد می‌کند که در کنار دو بنده صالح خدا بودند، اما به آن دو خیانت کردند و این همنشینی نتوانست آنان را از عذاب الهی برهانند و اهل دوزخ شدند. (تحریم، آیه ۱۰)

افتخار همنشینی با پیامبر، امتیاز بیشتر و اثرگذارتر از افتخار همسری پیامبر نیست. خداوند در باره همسران پیامبر فرموده است: «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما کار زشت آشکاری انجام دهد، دو برابر عذاب خواهد شد.» (احزاب، آیه ۳۰)

در جای دیگر قرآن همسران پیامبر را ملامت می‌کند که چرا از آن حضرت را فاش ساختند. (تحریم، آیه ۳-۵) در این عتاب‌ها به زمینه‌های تلاش بر ضد پیامبر در میان برخی از همسران آن حضرت اشاره شده است و خداوند خبر می‌دهد که چون خدا و جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان، پشتیبان پیامبرند، آنان به خواسته‌های خود نمی‌رسند.

همه این آیات نشان می‌دهد که صرف همنشینی علت تأمه تغییر همنشین به یک انسان عادل صالح خداترس نیست و مانع پرهیز از گناه کوچک یا بزرگ



نمی‌شود. بلکه اگر کسی شایستگی هدایت و تصمیم بهره‌گیری داشته باشد، این همنشینی و مصاحبت می‌تواند زمینه‌ساز آن باشد، پس همنشینی‌ها تأثیرهای متفاوتی دارد و همه به یک شکل نیست.

در حالات نوح علیه السلام در قرآن مجید آمده است که او نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود بر امر تبلیغ و هدایت مشغول بود، و در این مدت جز عده‌قلیلی - در تواریخ هشتاد و چند نفر شمرده شده‌اند - ، به او ایمان نیاوردند. (عنکبوت، آیه ۱۴، هود، آیه ۴۰) یعنی با یک حساب ساده نوح علیه السلام برای هدایت هریک نفر حدود دوازده سال زحمت کشید.

قرآن کریم، اصحاب پیامبر را به انواع مختلفی تقسیم می‌کند، بدون فرق بین بدری و غیر بدری و بین آنکه قبل از حدیبیه ایمان آورده باشد یا پس از آن، قبل از فتح به مسلمانان پیوسته باشد یا پس از آن. چهره‌های اصلی این گروه‌ها از این قرار است:

۱. منافقان شناخته شده (منافقون، آیه ۱)
  ۲. منافقان نیرنگ باز (توبه، آیه ۱۰۱)
  ۳. بیماردلان (احزاب، آیه ۱۲)
  ۴. گوش سپردگان به فتنه‌گران دشمن (توبه، آیه ۴۵-۴۷)
  ۵. آمیزندگان کار خوب و بد (توبه، آیه ۱۰۲)
  ۶. افراد در آستانه ارتداد (آل عمران، آیه ۱۵۴)
  ۷. تسلیم شدگان غیرمؤمن (حجرات، آیه ۱۴)
  ۸. مؤلفه القلوب (توبه، آیه ۶۰)
  ۹. فاسق (حجرات، آیه ۶)
  ۱۰. از جبهه‌گریزان در مقابل کفار (انفال، آیه ۱۵-۱۶)
- بنابراین همه صحابه دعوت پیامبر گرامی را با جان و دل پذیرا نبودند، لذا در

نقل‌های اهل سنت آمده است که پیامبر گرامی فرمود:

«گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می‌شوند و آنان را از حوض کوثر محروم می‌کنند و من می‌گویم: خدایا، اصحابم! می‌گوید: تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند، آنان به جاهلیت و به عقب برگشتند»<sup>۱</sup>

مسلم از اسماء دختر ابی بکر نقل می‌کند که پیامبر خدا فرمود: «من کنار حوض، به کسانی از شما که بر من وارد می‌شوند می‌نگرم، جلوی ورود کسانی را می‌گیرند. می‌گویم: پروردگارا، اینان از من و از امت منند. گفته می‌شود: آیا نمی‌دانی پس از تو چه کردند؟ به خدا پس از تو چیزی نگذشت که به عقب و جاهلیت برگشتند.»<sup>۲</sup>

بنابراین اگر اکثر صحابه پس از شهادت پیامبر گرامی به علی و فاطمه علیهم‌السلام پشت کردند و آنان را یاری نکردند، این پشت کردن به خاطر ناخالصی‌هایی بوده که در درون خودشان بوده است که از تربیت و تعالیم پیامبر استفاده نکردند و اشکالی به تربیت پیامبر نیست، چنان که موسی علیه‌السلام سال‌ها در هدایت بنی اسرائیل تلاش کرد، اما به یک باره بنی اسرائیل راه شرک و گوساله پرستی را در پیش گرفتند و به تعالیم و هدایت موسی توجه نکردند چنان که قرآن نقل می‌کند که حضرت موسی برادر خود حضرت هارون را به عنوان جانشین خود در میان بنی اسرائیل منصوب داشت و خود به میعاد گاه خداوند برای گرفتن احکام تورات رفت؛

«ما به موسی سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم به این ترتیب میعاد پروردگارش با او چهل شب شد و «موسی به برادرش

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۵۵

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۵، ص ۶۱

هارون گفت جانشین من در میان قوم من باش...<sup>۱</sup>  
اما بنی اسرائیل خلافت و جانشینی هارون را نادیده گرفتند و به وصیت و هدایت موسی عمل نکردند و راه کفر و شرک و بت پرستی و گوساله پرستی را در غیاب موسی در پیش گرفتند چنان که قرآن نقل می‌کند:

«قوم موسی بعد از (رفتن) او (به میعاد گاه خداوند) از زیور آلات خود گوساله‌ای ساختند... هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید) ... (هارون گفت) فرزند مادرم این گروه مرا در فشار گذاشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند...»<sup>۲</sup>

آیا کفر و شرک بنی اسرائیل و نبود انسان‌های صالح نزد آنان به خاطر کوتاهی موسی و هارون در هدایت آنها بوده است یا به خاطر آن بوده که خود بنی اسرائیل از هدایت آن دو پیامبر بهره نگرفتند

این سخن در مورد صحابه پیامبر هم است که جز تعداد اندکی از آنان کسی بر عهد و پیمان‌ش با خداوند و رسولش ثابت قدم نماند و آن تعدادی هم که ثابت بودند، به اندازه‌ای نبودند که بتوانند مانع ظلم‌هایی شوند که به اهل بیت پیامبر وارد شد.

### ۳۸. چرا بنی هاشم و اصحاب خاص امام علی از فاطمه دفاع نکردند؟

پرسش سی و هشتم:

برخی می‌گویند اگر طبق پاسخ شما حضرت علی بنا بر مصلحتی که گفتید از زهرا دفاع نکرد چرا صحابه و بنی هاشم دفاع نکردند؟ یعنی صحابه این قدر

۱. اعراف، آیه ۱۴۲

۲. اعراف، آیه ۱۴۸ تا ۱۵۱

بی غیرت بودند که جلوشون پاره تن رسول خدا را بزنند و چیزی نگویند؟  
در روایات شیعه آمده است که پیامبر ۱۲ هزار صحابه راستین داشته است!؟  
پاسخ:

ما نیز همین سوال را داریم. چرا صحابه پیامبر از دختر پیامبرشان دفاع نکردند و اجازه دادند که مورد هتک قرار بگیرد؟ غیرت آن‌ها کجا بود که در برابر ابوبکر اعتراض نکردند!؟

صحابه دفاع نکردند زیرا بنای بر دفاع نکردن داشتند و به اهل بیت پیامبر گرامی پشت کرده بودند.  
حضرت امیر می فرماید:

«...به اطرافم نگریستم دیدم که جز خانواده‌ام که مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد نه یآوری دارم و نه کسی که از من دفاع و حمایت کند»<sup>۱</sup>  
و فرمود:

«دست فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را می‌گرفتم و به درخانه بدریان و سابقان در اسلام از مهاجرین و انصار می‌بردم و حقم را به آنان یاد آور شده و آنان را به یاری ام دعوت کردم اما جز سلمان و عمار و مقداد و ابوذر به من پاسخ ندادند»<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود:

«زمانی که علی را به زور از خانه برای بیعت خارج کردند او نزد قبر پیامبر توقف کرد و فرمود این قوم مرا یاری نکردند و ضعیف کردند و نزدیک است مرا بکشند»<sup>۳</sup>

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۲۱۷

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۸

۳. الاختصاص، ص ۲۷۵؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۷۵

بی غیرتی صحابه تا جایی بود که زمانی که علی را به زور به مسجد می بردند و آنان تماشاگر صحنه بودند زبیر عصبانی شد و خطاب به آنها عرضه داشت: «آیا اینان با علی چنین می کنند در حالی که شما زنده اید و اقدامی نمی کنید»<sup>۱</sup>

در روایت دیگر امام باقر فرمود:

«مهاجرین و انصار و غیر آنها به نزد علی آمدند و گفتند حق با تو است ما با تو هستیم. علی گفت اگر راست می گوید فردا همه شما سر تراشیده نزد من حاضر شوید و جز سلمان و مقداد و ابوذر چنین نکردند»<sup>۲</sup>

و فرمود:

«جز مقداد و ابوذر و سلمان تمام مردم به ولایت پشت کردند مگر کسانی که بعد از گذشت زمانی متذکر شدند»<sup>۳</sup>

و فرمود:

«به خدا سوگند اگر به اندازه اصحاب طالوت و نفرات جنگ بدر یاور داشتم با شمشیر قیام می کردم و اگر به اندازه سی نفر یار داشتم باز هم قیام می کردم»<sup>۴</sup>

سدیر می گوید:

«نزد امام باقر سخن از خیانت مردمان به اهل بیت و تنها گذاشتن علی به میان آمد. مردی به امام باقر گفت چرا بنی هاشم از علی حمایت نکردند.

امام فرمود:

«از بنی هاشم کسی باقی نمانده بود. جعفر و حمزه بودند که شهید شدند و

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹

۲. رجال کشی، ص ۸ و ۹ رقم ۱۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۶

۳. رجال کشی، ص ۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۷

۴. الکافی، ج ۸، ص ۳۱

عباس و عقیل بودند که آنان نیز فرسوده و پیر بودند. اگر جعفر و حمزه بودند آنان نمی‌توانستند با اهل بیت چنان کنند»<sup>۱</sup>  
آری صحابه به دلیل کینه‌هایی که از علی به دل داشتند دست از یاری او و اهل بیتهش برداشتند چنان که پیامبر گرامی پیش بینی کرده بود و خطاب به علی فرموده بود:

«کینه‌هایی مردم نسبت به تو در دل دارند که هنگامی آنها را آشکار خواهند کرد که من از دنیا رفته باشم»<sup>۲</sup>  
ویاران اندکی هم که برای علی باقی مانده بودند بخاطر همان مصلحتی که علی را از دفاع کردن و قیام کردن بر حذر داشت از دفاع کردن خود داری کردند.  
در مورد اصحاب راستین پیامبر گرامی اسلام که دوازده هزار نفر بودند، امام صادق علیه السلام فرمود:

«اصحاب رسول خدا دوازده هزار نفر بودند: هشت هزار نفر از مدینه، و دو هزار نفر از اهل مکه، و دو هزار نفر از رها کرده‌ها و آزاد کرده‌ها و یکی از ایشان قدری نبودند که به جبر قائل باشند، و مرجی نبودند که گویند ایمان همه کس به یک قسم است، و حروری نبودند که امیر المؤمنین علیه السلام را ناسزا گویند، و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخل نیست، و در دین خدا برای خود سخن نمی‌گفتند، و در شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند: خداوندا! روحهای ما را قبض کن پیش از آنکه نان شب مانده‌ای بخوریم»

«كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا ثَمَانِيَةَ أَلْفٍ مِنَ الْمَدِينَةِ وَالْأَقْبَانِ مِنْ مَكَّةَ وَالْأَقْبَانِ مِنَ الطَّلَقَاءِ وَ لَمْ يَرِ فِيهِمْ قَدَرِيٌّ وَلَا مُرْجِيٌّ وَلَا حَرُورِيٌّ وَلَا مُعْتَزِلِيٌّ وَلَا صَاحِبُ رَأْيٍ كَانُوا يَبْكُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَيَقُولُونَ أَقْبِضْ أَرْوَاحَنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۹۰

۲. المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۷۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۶

## نَأْكُلُ خُبَيْرَ الْحَمِيرِ»<sup>۱</sup>

این دوازده هزار نفر، صحابه راستین و برگزیده پیامبر از میان صد هزار صحابه پیامبر بوده‌اند، زیرا علمای اهل سنت بیان می‌کنند که تعداد اصحاب پیامبر اسلام، صد و چهارده هزار یا صد و بیست هزار بوده‌اند.

ابن جوزی و سیوطی از ابوزرعه نقل کرده‌اند که گفت:

«پیامبر در حالی از دنیا رفت که صد و چهارده هزار صحابی داشت» «قبض

رسول الله عن مائه الف و اربعه عشر الفا من الصحابه»<sup>۲</sup>

ابن کثیر تعداد اصحاب را صد و بیست هزار نفر نقل می‌کند: «یبلغون مائه

الف و عشرين الفا»<sup>۳</sup>

حال اشکال شده است که این هشت هزار نفر اهل مدینه چرا مانع نشدند که

فاطمه صدیقه علیها السلام مورد هجوم واقع نشود!!!

در پاسخ می‌گوییم که:

اولاً: این تعداد نفرات محدود برگزیده در مقابل صد و بیست هزار صحابی که

شما نقل کرده‌اید، چه قدرت و توانی برای یاری می‌توانستند داشته باشند!!!

ثانیاً: روایت مذکور صحابه راستین پیامبر را در طول دوره رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

بیان می‌کند که هشت هزار نفر آنها از مدینه بودند.

نمی‌گویند که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این هشت هزار نفر در مدینه بالفعل

بودند که شما اشکال کنید که چرا اینان دفاع نکردند، ای بسا در طول سالهای

رسالت پیامبر اسلام، بسیاری از این هشت هزار نفر به موت طبیعی یا کشته

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۴۰؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۵

۲. الجامع لآخلاق الراوی و آداب السامع، ج ۲، ص ۲۹۳- تلقیح فہوم اهل الاثر، ج ۱، ص ۷۳؛

تدریب الراوی، ج ۲، ص ۲۲۰

۳. البدایه و النہایه، ج ۵، ص ۳۵۶

شدن در میدان نبرد، از دنیا رفته بودند و یا پیر و از کار افتاده شده بودند و یا تعداد قابل توجهی از آنان از زنان بوده باشند که وظیفه جهاد نداشتند، این که در روایاتی علت عدم قیام امیر مومنان علیه السلام را کمی یار و یاور بیان می‌کند، قرینه بر آن است که از این از اصحاب راستین اهل مدینه، افراد قابل ذکر مبارزی باقی نمانده بود:<sup>۱</sup>

ثالثاً: به فرض که افراد قابل ذکر مبارزی از این هشت هزار نفر باقی هم مانده باشند، در مقابل حکومت نظامی و جبر و اجباری که ابوبکر و عمر در مدینه برقرار کردند، این تعداد نمی‌توانستند از خود عکس‌العملی نشان دهند!!!  
در ذیل ثابت کرده‌ایم که حکومت ابوبکر با جبر نظامی مستقر شد:<sup>۲</sup>  
مورخین اهل سنت نقل می‌کنند:

«تیره اسلم همگی روی آوردند و با ابو بکر، بیعت کردند، تا آن جا که راه‌ها تنگ شد. عمر می‌گفت: آن [بیعت]، استوار نبود، تا آن که اسلم را دیدم. پس یقین کردم که پیروزیم.» «إِنَّ أَسْلَمَ أَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَاقَ بِهِمُ السِّكِّكُ، فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ: مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أَسْلَمَ، فَأَيَقُنْتُ بِالنَّصْرِ.»<sup>۳</sup>  
شیخ مفید هم می‌نویسد:

«جماعتی از اعراب برای خریدن خوار و بار به مدینه آمدند. مردم گرفتار مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. از آنان غافل ماندند، بعد هم سرگرم مسئله بیعت و حکومت شدند. عمر به آن جماعت پیام فرستاد تا پیش او آیند. چون آمدند، گفت: در قبال بیعت با خلیفه رسول خدا، کمک هزینه خوار و بار خود را دریافت دارید [آنچه بخواهید به شما کمک می‌شود] و اکنون هم بیرون بروید و

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۱۷، باب ۱۳

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/13933](https://t.me/Rahnamye_Behesht/13933)

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۲، طبع بیروت



مردم را به بیعت تشویق کنید و ایشان را فراهم آورید و هر کس خودداری کرد بر سر و پیشانی‌ش بزنید. راوی روایت می‌گوید: به خدا سوگند دیدم که آن اعراب کمرهای خود را محکم بستند و پارچه‌های صنعانی حمایل کردند و چماق در دست گرفتند و بیرون رفتند و به جان مردم افتادند و آنان را به زور و اکراه برای بیعت می‌آوردند.» «...اخرجوا إلى الناس و احشروهم لیباعوا فن امتنع فاضربوا رأسه و جینه قال فو الله لقد رأيت الأعراب قد تحزموا و اتشحو بالأزر الصناعیة و أخذوا بأیدیهم الخشب و خرجوا حتی خبطوا الناس خطبا و جاءوا بهم مکرهین إلى البیعة»<sup>۱</sup>

رابعا: ما اصلا هرچه تا الان گفتیم را نادیده می‌گیریم و یک پاسخ نقضی به وهابی می‌گوییم و آن اینکه اصحاب راستین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از فاطمه علیها السلام دفاع نکردند، زیرا طبق اعتقاد اهل سنت مامور بودند که در برابر حاکم ظالم سکوت کنند و هیچ‌گونه اقدام و قیام و نافرمانی نکنند.

اهل سنت از پیامبر اسلام نقل می‌کنند که فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُضِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَنَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

«هر کس از امیر و حاکم خود چیزی را ببیند که ناخوشایندش باشد، باید بر آن صبر کند. چرا که اگر کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین جدا شود، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»<sup>۲</sup>  
و نقل می‌کنند که فرمود:

«پس از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدایت من بهره نبرده‌اند و به سنت من عمل نکرده و در میان آنها افرادی خواهند بود که در شکل

۱. الجمل، ص ۱۱۹

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱

و پوست آدمیزاد اما قلب آنها قلب شیطان است. به سخنان آنان گوش ده و از فرمانشان اطاعت کن اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار داده و اموال شما را غارت کردند وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری آنهاست» «يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايِ، وَلَا يَسْتَتُونَ بِسِتِّي. وَ سَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ أَضْعُ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ «تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ لِلْأَمِيرِ. وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ. وَ أَخِذَ مَالُكَ. فَاسْمَعُ وَ اطِيعُ»!

احمد بن حنبل می گوید؛

«شنیدن و اطاعت کردن برای امیر و حاکم مومنین واجب است، چه حاکم نیکوکار باشد و چه بدکار و فاجر و هرکس بر امام مسلمین خروج کند و در حال خروج بر او بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است» «السمع والطاعة للأئمة وأمير المؤمنين البر والفاجر ومن خرج على إمام من أئمة المسلمين وكان الناس قد اجتمعوا عليه وأقروا له بالخلافة بأي وجه من الوجوه، أكان بالرضا أو بالغلبة فقد شق الخارج عصا المسلمين وخالف الآثار عن رسول الله، فإن مات الخارج عليه، مات ميتة جاهلية»<sup>۲</sup>

یا در کتاب شرح عقیده الطحاویه که از کتب مشهور در حوزه های اهل سنت است آمده است؛

«جایز نمی دانیم خروج بر حاکمان و ولایه امرمان را، اگرچه آنان اهل جور و ستم باشند» «ولا نرى الخروج على أئمتنا ولا ولاية أمرنا وإن جاروا»<sup>۳</sup>

۳۹. وهابی: بر اساس نصوص تاریخی، ابوبکر و عمر در نماز میت فاطمه

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۰؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۰۹

۲. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابی زهره، ج ۲، ص ۳۲۲

۳. شرح العقیده الطحاویه، ص ۱۱۰

## شرکت کردند!!!

پرسش سی و نهم:

آیا این شبهه وهابی در ورد نماز جنازه حضرت فاطمه زهرا و شرکت شیخین در نماز جنازه ایشان واقعیت دارد؟

«بعد از اینکه غسل و کفن ایشان به اتمام رسید و مرحله نماز جنازه ایشان پیش آمد، ابوبکر صدیق و عمر فاروق و دیگر اُجله صحابه رضی الله عنهم در همین حین خود را به جنه البقیع رسانیدند و وقت نماز که فرا رسید حضرت علی دست ابوبکر صدیق را گرفته کشیدند تا امامت کنند. ابوبکر رو به طرف حضرت علی کرده و فرمود که شما امامت کنید، حضرت علی فرمود: شما خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله هستید و در حضور شما من برای نماز جنازه هرگز پیش قدم نخواهم شد، باید شما جلو تشریف برده امامت دهید و بعد از آن حضرت ابوبکر صدیق جلو تشریف برده و با چهار تکبیر نماز جنازه را ادا کردند و حضار به نماز ایشان اقتدا کردند»!!؟

پاسخ:

متن فوق کاملاً کذب و دروغ و از ساخته‌های ذهنی وهابیان و خلاف روایات مسلمی است که نزد خودشان ثابت است.

حضرت زهرا علیها السلام به خاطر خشمی که از مردمان زمان خودشان داشتند که چگونه حق خلافت حضرت علی را به جا نیاوردند و به دختر پیامبرشان جسارت کرده و اسباب شهادت ایشان را فراهم کردند، به حضرت امیر وصیت کردند که ایشان را پنهانی دفن کرده و کسی را از احوال ایشان مطلع نکنند تا جهانیان بدانند که دختر پیامبر با حالت خشم و غضب از مردم از دنیا رفت و وصیت کرد که هیچ یک از آنان خصوصاً ابوبکر و عمر حق شرکت در تشییع جنازه و نماز خواندن بر او نداشته باشند.

شیخ کلینی روایت می‌کند:

«چون فاطمه بیمار شد وصیت نمود به علی که بیماری او را کتمان کند و مردم را بر احوال او مطلع نسازد پس حضرت به وصیت او عمل کرد و او را در شب دفن نمود و اثر قبر او را محو کرد...»<sup>۱</sup>

در روایت دیگر آمده است:

«فاطمه به علی گفت زمانی که من از دنیا رفتم شبانه دفنم کن و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را مطلع نکن»<sup>۲</sup>

در روایت دیگر آمده است:

«فاطمه شبانه دفن شد و علی و حسن و حسین او را دفن کرده و قبرش را پنهان ساختند زیرا او نسبت به مردم خشمگین بود و نمی خواست آنان در مراسم فوت او شرکت کنند و علی قبر او را با زمین یکسان نمود تا شناخته نشود»<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود:

«فاطمه وصیت کرد تا شبانه و مخفیانه دفن شود تا ابوبکر و عمر بر او نماز نخوانند»<sup>۴</sup>

علمای اهل سنت نیز این مضمون را نقل کرده اند.

بخاری روایت می کند:

«فاطمه شش ماه پس از پیامبر زنده بود. هنگامی که از دنیا رفت علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را با خبر نساخت»<sup>۵</sup>

ابن قتیبه می نویسد:

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۱؛ امالی طوسی، ص ۱۰۹

۲. معانی الاخبار، ص ۳۵۶

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۳

۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵

۵. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹

«فاطمه قسم خورد که با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد که شبانه دفن شود تا ابوبکر در دفن وی حضور نداشته باشد»<sup>۱</sup>

صنعانی می‌نویسد؛

«فاطمه دختر پیامبر شبانه به خاک سپرده شد تا ابوبکر بر او نماز نخواند چون بین آن دو پیشامدهایی رخ داده بود»<sup>۲</sup>

ابن بطال در شرح صحیح بخاری آورده؛

«علی بن ابی طالب همسرش فاطمه را شبانه دفن کرد تا ابوبکر بر او نماز نخواند، چون بین آن دو پیشامدهایی رخ داده بود»<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید معتزلی سنی مسلک نیز می‌نویسد؛

«شکایت و ناراحتی فاطمه (از ابوبکر و عمر) به حدی رسید که وصیت نمود ابوبکر بر وی نماز نخواند، مخفی کردن وفات فاطمه و محل دفن او و نماز نخواندن ابوبکر و عمر بر او مورد تایید من است زیرا روایات بر اثبات این موارد صحیح‌تر و بیشتر است و همچنین ناراحتی و خشم فاطمه بر ابوبکر و عمر نزد من از اقوال دیگر اعتبار بیشتری دارد»<sup>۴</sup>

۴۰. اگر خلفا قاتل فاطمه بودند چگونه امام علی حاضر شد که با آنان بیعت کند؟

پرسش چهلیم:

اگر علی در غدیر به امامت رسید چگونه حاضر شد که با ابوبکر بیعت کند و از

---

۱. تاویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۰

۲. المصنف، ج ۳، ص ۵۲۱

۳. شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۲۵

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵۷ و ۱۷۰

امامتش صرف نظر کند با این که شیعه معتقد است ابوبکر و عمر مسبب شهادت فاطمه بودند؟!!

پاسخ:

در این که علی علیه السلام در ابتدای امر با ابوبکر بیعت نکرد، اختلافی میان شیعه و سنی نمی باشد و حتی بخاری و مسلم تصریح می کنند که علی علیه السلام حدود شش ماه از بیعت با ابوبکر امتناع کرد؛<sup>۱</sup> اما این که آیا پس از امتناع اولیه از بیعت، علی علیه السلام تن به بیعت با ابوبکر داد یا خیر، میان دانشمندان شیعه اختلاف است.

شیخ مفید می نویسد؛

«محققان دانشمندان شیعه معتقدند که علی حتی لحظه ای با ابوبکر بیعت نکرد»<sup>۲</sup>

نظر دیگر آن است که ابوبکر برای گرفتن بیعت، به خانه امام علیه السلام حمله کرد و ایشان را به زور به مسجد بردند.

مرحوم طبرسی نقل می کند؛

«عمر با جماعتی به منزل علی آمدند و گفتند با ابوبکر بیعت کنید. زبیر با شمشیر بر آنان حمله کرد اما شکست خورد»<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود:

«علی را به زور در حالی که پیراهنش را به گردنش آویخته و او را می کشیدند برای بیعت به مسجد بردند»<sup>۴</sup>

---

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰

۲. الفصول المختاره، ص ۵۶

۳. الاحتجاج یک جلدی، ص ۴۳-۴۷

۴. الاختصاص، ص ۲۷۴؛ بصائر الدرجات، ص ۲۷۵

امام باقر فرمود:

«علی را در حالی به مسجد می بردند که ریسمان بر گردن او آویخته بودند»<sup>۱</sup>

در روایت دیگر آمده است؛

«عمر با ضربتی درب خانه را شکست و داخل شدند و علی را در حالی که

پیراهنش را به گردنش آویخته بودند خارج کردند»<sup>۲</sup>

ابن قتیبه از علمای اهل سنت هم نقل می کند:

«عمر با گروهی علی را خارج کردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن

که اگر نکنی گردنت را می زنیم»<sup>۳</sup>

حضرت امیر در نهج البلاغه نیز اشاره به این جریان کرده است و خطاب به

معاویه می نویسد:

«تو گفته ای که مرا همچون شتر افسار زده ای می کشیدند تا بیعت کنم به خدا

سوگند خواسته ای مذمت کنی ولی مدح و ثنا گفته ای و خواسته ای رسوا کنی

ولی خودت رسوا شده ای این امر برای یک مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع

شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند»<sup>۴</sup>

نهایتاً علی علیه السلام تحت اکراه و اجبار تن به بیعت با ابوبکر داد چنان که شیخ

کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود؛

«علی تحت اکراه و فشار بیعت کرد زیرا یارانی نداشت»<sup>۵</sup>

و یا در نقل دیگری آمده است؛

---

۱. رجال کشی، ص ۷ رقم ۱۶

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷

۳. الامامه و السیاسة، ص ۱۳

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۸

۵. الکافی، ج ۸، ص ۲۹۶

«علی را در حالی که پیراهنش را به گردنش آویخته بودند، به زور بردند و به او گفتند بیعت کن، علی گفت اگر بیعت نکنم چه می شود، گفتند تو را می کشیم، علی گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته آید، سپس بیعت کرد و دست راستش را به عنوان بیعت به دستشان زد»<sup>۱</sup>

مرحوم شرف الدین می نویسد؛

«امام علی از یک سو می خواست که حق مسلم خود را در خلافت و نص و وصیت پیامبر را محترم بشمرد و از سوی دیگر به منافقان و بد اندیشان که برای محو اسلام در کمین نشسته بودند و اختلاف مهاجران و انصار نیز، زمینه را برای قدرت نمایی آنان فراهم می ساخت، مجال عرض اندام ندهد، به همین دلیل مدتی از بیعت خود داری کرد تا مساله نخست یعنی خلافت و امامت او تثبیت گردد و سپس برای حفظ اسلام و دفع شر منافقان اقدام به بیعت کرد تا مساله دوم روی ندهد»<sup>۲</sup>

بنابراین اگر بیعت اجباری امیر مومنان را بپذیریم بر پایه همان دلیلی بوده است که مرحوم شرف الدین به آن اشاره داشتند

#### ۴۱. چرا امام علی وقتی قدرت گرفت، از قاتلین فاطمه انتقام نگرفت؟

پرسش چهل و یکم:

برخی شبهه می کنند که اگر خلفا و قنفذ و مغیره و ... در قتل حضرت زهرا شریک بودند چرا حضرت علی وقتی قدرت گرفت از آنها انتقام نگرفت و آنها را قصاص نکرد؟!!

پاسخ:

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۹۳

۲. المراجعات نامه ۸۴



علی علیه السلام بارها و بارها متذکر شهادت حضرت زهرا علیها السلام در مکان‌ها و زمان‌های مختلف شدند و به هیچ عنوان این قضیه را از ذهن نبردند.

سلیم بن قیس می‌گوید؛ عمر بن خطاب نصف اموال همه عمال خود را از آنان گرفت مگر قنغد عدوی او نیز یکی از کارمندان او بود که چیزی از او نگرفت و آنچه از او گرفته بود بیست هزار درهم می‌شد، به او بازگرداند.

سلیم می‌گوید با علی علیه السلام ملاقات کردم و از این کار عمر از او پرسیدم. فرمود: آیا می‌دانی چرا از قنغد دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟ گفتم. نه. فرمود: زیرا او بود که وقتی فاطمه علیها السلام آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه‌اش او را زد، چنان که وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود.<sup>۱</sup>

حضرت علی و سایر امامان در موارد دیگری نیز اشاره به مصائب حضرت زهرا و هتک حرمت ایشان کرده‌اند که در پاسخهای گذشته در این رابطه توضیح دادیم.

اما این که چرا علی علیه السلام پس از آن که قدرت داشت از قاتلان حضرت زهرا علیها السلام انتقام نگرفت پاسخ روشنی دارد.

سیره و رویه اهل بیت علیهم السلام بر این بود که حتی المقدور از قاتلین و ظالمین خود انتقام نگیرند و حسابرسی آنان را به خداوند واگذار کنند.

در داستان جنگ جمل هنگامی که بر دشمنان پیروز شد فرمان عفو آنها را صادر کرد و عایشه را که از گردانندگان اصلی این جنگ بود با احترام به مدینه باز گرداند:<sup>۲</sup>

داستان عفو امام علیه السلام از «عمرو بن عاص» هنگامی که در میدان صفین در

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۷۴؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۰۲

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6807](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6807)

چنگ او گرفتار شده بود و برای نجات خویشتن خود را برهنه و عریان ساخت معروف است.<sup>۱</sup>

از آن معروف تر داستان توصیه های او درباره قاتل خویش «عبدالرحمان ملجم مرادی» که به فرزندان خود سفارش کرد آب و غذا و وسیله استراحت این زندانی را فراهم کنند و فرمود اگر زنده #بمانم خود می دانم با او چگونه رفتار کنم و اگر شما هم عفو کنید بهتر است و اگر (مصلحت عموم مردم ایجاب کرد که) لازم بدانید او قصاص شود تنها را با یک ضربه وی را قصاص کنید همان گونه که او یک ضربه بر من وارد کرد:<sup>۲</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام این درس را از استادش پیامبر اکرم آموخته بود که نمونه روشن آن عفو عمومی حضرت در داستان فتح مکه است، در حالی که آنها قاتلان اصحاب و یاران پیامبر اکرم بودند و در سیزده سال که حضرت در مکه بود ظلم و جنایت فراوانی در حقش روا داشتند و در سالیانی که در مدینه بود آتش جنگ هایی بر ضدش برافروختند؛ ولی حضرت با یک فرمان عمومی، همه را را عفو کرد و فرمود:

«شما مردم، هم وطنان بسیار نامناسبی بودید. رسالت مرا تکذیب کردید و مرا از خانه ام بیرون ساختید و در دورترین نقطه که به آنجا پناهنده شده بودم با من به نبرد برخاستید، ولی من با این همه جرایم شما را بخشیده و بند بردگی را از پای شما باز می کنم و اعلام می کنم: **اذهبوا فانتم الطلقاء**؛ بروید دنبال زندگی خود، همه شما آزادید»<sup>۳</sup>

و حتی «وحشی» قاتل معروف عمویش «حمزه» را که جنایتی، بسیار

۱. دانش نامه امیر المومنین، ج ۵، ص ۳۳۹

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6718](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6718)

۳. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۷

وحشتناک انجام داده بود بعد از پذیرش اسلام بخشید و هنگامی که به مدینه آمد و خدمت پیامبر رسید و اسلام را ظاهراً پذیرفت حضرت او را عفو کرد ولی فرمود در اینجا نمان، زیرا دیدن تو خاطره شهادت عمویم حمزه را در نظرم زنده می‌کند. «وحشی» از آنجا به شام رفت و در آنجا ماند.<sup>۱</sup>

قرآن هم در وصف بندگان شایسته می‌گوید:

﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَائِظِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾، «(پرهیزکاران) خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد».<sup>۲</sup>

بر همین اساس علی علیه السلام

حسابرسی قاتلین حضرت زهرا علیها السلام را به خداوند واگذار کرد و در دنیا در صدد انتقام از آنها بر نیامد.

۴۲. قهر فاطمه از ابوبکر و عمر و عدم پاسخگویی به سلام آنان!!!

پرسش چهل و دوم:

چرا حضرت زهرا جواب سلام ابوبکر را نداد مگر جواب سلام واجب نیست؟! چرا تا آخر عمر با ابوبکر قهر کرد و سخن نگفت مگر روایت نداریم که مسلمان بیشتر از سه روز با مسلمان دیگر نباید قهر کند و الا از اسلام خارج است؟!

پاسخ:

در این شکی نیست که بر اساس تعالیم اسلامی، قهر کردن بیش از سه روز با مسلمان جایز نیست و همینطور جواب سلام دادن مسلمان لازم و ضروری است.

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۶۴

۲. آل عمران، آیه ۱۳۴

پیامبر گرامی فرمود؛

«برای مسلمان جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمان خود قهر کند»<sup>۱</sup>

و فرمود؛

«برای مسلمان حلال نیست که بیشتر از سه روز با مسلمان دیگر قهر کند و هر کس چنین کند وارد آتش جهنم می شود»<sup>۲</sup>

و در مورد رد سلام فرمود؛

«سلام گفتن مستحب است اما جواب آن واجب است»<sup>۳</sup>

با این وجود می بینیم که حضرت زهرا علیها السلام تا آخر عمر شریفشان با ابوبکر قهر کردند و حتی جواب سلام او را نیز ندادند.

بخاری می نویسد؛

«فاطمه دختر رسول خدا از ابوبکر ناراحت و از وی روی گردان شد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت»<sup>۴</sup>

و یا نقل می کند؛

«فاطمه بر ابوبکر غضب کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت»<sup>۵</sup>

ابن قتیبه از علمای مطرح اهل سنت می نویسد پس از آنکه غضب فدک و

هتک حرمت حضرت زهرا صورت گرفت عمر به ابوبکر گفت:

«با هم نزد فاطمه برویم؛ زیرا ما او را به خشم آوردیم. آن دو نزد حضرت فاطمه

---

۱. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۲۴۳

۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۰۹۵

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۴

۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۷۸

۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۹

آمدند و اجازه ورود خواستند؛ اما حضرت اجازه ورود ندادند. آن دو نزد حضرت علی آمدند و در این باره سخن گفتند، حضرت علی آن دو را نزد حضرت فاطمه آورد، هنگامی که نزد حضرت نشستند، حضرت فاطمه روی خود را به سوی #دیوار برگردانید. آن دو به حضرت سلام کردند، آن حضرت جواب شان را نداد....<sup>۱</sup>

حال آیا اهل سنت می گویند که زهرای مریضه کسی که خشم و غضبش، مساوی با خشم و غضب الهی است، به واسطه این رفتار کار حرامی را انجام داده است و معاذ الله وارد آتش دوزخ می شود یا پاسخ دیگری مطرح است  
علت این رفتار حضرت فاطمه علیها السلام روشن است، چنان که در روایات فوق الذکر تصریح شده است، جایز نیست که انسان مسلمان با مسلمان دیگر بیشتر از سه روز قهر کند و یا جواب سلامش را ندهد، اما کسی که از اسلام خارج باشد چنین حکم و احترامی را ندارد.

از جمله کسانی که از اسلام خارج اند اگر چه ادعای اسلام کنند، ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند.  
طریحی می نویسد:

«ناصبی و نواصب کسانی هستند که بغض علی (و اهل بیت) را داشته و با آنها دشمنی می کنند»<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ناصبی کسی است که دشمن ما اهل بیت باشد»<sup>۳</sup>

و فرمود؛

---

۱. الامامه و السیاسه، ص ۲۹

۲. مجمع البحرین؛ ج ۲، ص ۱۷۴

۳. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۲۵

«دشمن و ناصب ما اهل بیت برایش فرقی نمی‌کند که روزه بگیرد یا نماز بخواند یا زنا کند یا سرقت کند در هر حال در آتش دوزخ است»<sup>۱</sup>

پیامبر گرامی فرمود؛

«دشمنان علی از اسلام خارج‌اند»<sup>۲</sup>

این مضمون در روایات اهل سنت هم وارد شده است.

پیامبر گرامی فرمود؛

«اگر کسی همواره به نماز و روزه پردازد ولی کینه اهل بیت محمد را به دل بگیرد، و خدا را با این حال ملاقات نماید، به دوزخ می‌رود»<sup>۳</sup>  
و فرمود؛

«کسی که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز رستاخیز او را یهودی محشور می‌کند هر چند هم روزه بگیرد و نماز بگذارد»<sup>۴</sup>  
بی‌شک کسانی که به خانه علی علیه السلام هجوم بردند و او را به زور و دست بسته به مسجد کشاندند و به فاطمه مرضیه علیها السلام تعرض و هتاک کردند، مصداق بارز دشمنان اهل بیت و ناصبی‌گری و مبغض‌آنان هستند که احکام مسلمانان را ندارند.

۴۳. چرا تاریخ دقیق شهادت فاطمه معلوم نیست و برای ایشان در دو تاریخ عزاداری می‌شود؟  
پرسش چهل و سوم:

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۳۵

۲. همان مدرک، ص ۲۳۸

۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸

۴. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۲

چرا تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا مشخص نیست؟ و کدام قول در تاریخ شهادت ایشان معتبر است؟؟

پاسخ:

در تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا اختلاف است و دو قول از میان اقوال مطرح شده در این رابطه قابل اعتنا است؛

۱. ایشان در حدود هفتاد و پنج روز پس از شهادت پیامبر گرامی از دنیا رفتند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«فاطمه به مدت هفتاد و پنج روز پس از پیامبر گرامی زندگی کردند»<sup>۱</sup>  
با توجه به اینکه رحلت پیامبر گرامی در ۲۸ صفر واقع شده باید شهادت آن بانوی عزیز در یکی از سه روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه جمادی الاولی واقع شده باشد (با در نظر گرفتن احتمال تمام یا ناقص بودن ماههای وسط)<sup>۲</sup>

۲. ایشان در حدود ۹۵ روز پس از شهادت پیامبر گرامی از دنیا رفتند.

طبری شیعی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«شهادت فاطمه زهرا در روز سوم جمادی الثانیه بوده است (پس از گذشت ۹۵ روز از شهادت پیامبر اسلام)»<sup>۳</sup>

علامه مجلسی این روایت را صحیح و معتبر می شمارد<sup>۴</sup>

شیخ عباس قمی نیز می نویسد:

«اظهر نزد حقیر این است که وفات آن حضرت در روز سوم جمادی الثانیه

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸

۲. پیام امام امیر المومنین، ج ۸، ص ۵۴

۳. دلائل الامامه، ص ۱۳، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱

۴. زاد المعاد، ص ۲۸۰

واقع شده است (پس از گذشت ۹۵ روز از شهادت پیامبر اسلام) که مختار جمعی از بزرگان شیعه نیز بر همین قول است؛<sup>۱</sup>

پس بقای آن حضرت بعد از پدر بزرگوارشان نود و پنج روز بوده است<sup>۲</sup> از این دو بیان وجه اختلاف روشن می‌شود که در روایتی شهادت ایشان هفتاد و پنج روز پس از پیامبر گفته شده است و در روایتی که علمای قابل توجهی به آن عمل کرده‌اند شهادت ایشان نود و پنج روز پس از پیامبر بیان شده است.

علامه مجلسی می‌نویسد:

«روایت نود و پنج روز با روایت هفتاد و پنج روز منافات دارد اما از آنجایی که روایت نود و پنج روز مشهور و معتبر است واجب است که به آن عمل شود و عزاداری حضرت زهرا موافق آن صورت گیرد»<sup>۳</sup>

برخی می‌گویند وجه اختلاف در تاریخ شهادت ایشان از این جهت است که در صدر اسلام رسم الخط بیشتر به صورت بدون نقطه و اعراب بود و از آنجا که لفظ «تسعین» (نود) و «سبعین» (هفتاد) از جهت شکل کلمه یکسان است و تنها با نقطه‌گذاری متفاوت می‌شود چه بسا این اختلاف ایجاد شده است که مراد روایت امام صادق هفتاد و پنج روز بوده است یا نود و پنج روز اما بر حسب سایر قرائن و مشهور علما و این که در روایتی گفته شده است که شهادت ایشان روز سوم جمادی الثانیه یعنی پس از گذشت حدود نود و پنج روز از شهادت پیامبر

---

۱. مسار الشیعه، ص ۵۴، مصباح کفعمی، ص ۵۲۲، تاریخ الموالید، ص ۹۸، مصباح کفعمی،

ص ۵۲۲، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۰۰

۲. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۳، الذریه الطاهره، ص ۱۵۱، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۰۰ - به نقل از

منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۳۲

۳. زاد المعاد، ص ۲۸۰



بوده است نتیجه گیری می شود که مراد روایت امام صادق نود و پنج روز بوده است نه هفتاد و پنج روز اگر چه موافق احتیاط آن است که به هر دو قول در تاریخ شهادت حضرت زهرا عمل شود چنان که مرسوم نیز چنین است.

۴۴. آیا فاطمه بعد از نمازهایش، ابوبکر و عمر را نفرین می کرد؟

پرسش چهل و چهارم:

آیا راست است که حضرت زهرا بعد از نمازهایش ابوبکر و عمر را نفرین می کرده است؟؟

پاسخ:

ابن قتیبه از علمای مطرح اهل سنت می نویسد پس از آنکه غضب فدک و هتک حرمت حضرت زهرا صورت گرفت عمر به ابوبکر گفت:

«با هم نزد فاطمه برویم؛ زیرا ما او را به خشم آوردیم. آن دو نزد حضرت فاطمه آمدند و اجازه ورود خواستند؛ اما حضرت اجازه ورود ندادند. آن دو نزد حضرت علی آمدند و در این باره سخن گفتند، حضرت علی آن دو را نزد حضرت فاطمه آورد، هنگامی که نزد حضرت نشستند، حضرت فاطمه روی خود را به سوی دیوار برگردانید. آن دو به حضرت سلام کردند، آن حضرت جواب شان را نداد. ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت: ای حبیبه رسول خدا به خدا سوگند قرابت رسول خدا نزد من محبوب تر از قرابت خودم می باشد و شما نزد من از عایشه دخترم محبوبتر هستی، دوست داشتم روزی که پدرت از دنیا رفت، مرده بودم و باقی نمی ماندم. آیا گمان می کنی که من شما را می شناسم و برتری و شرافت تو را می دانم؛ اما اگر تو را از حقت و از ارثیه رسول خدا منع کردم من روایتی از پدرت رسول خدا شنیدم که فرمود: ما چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه گذاشته ایم صدقه است.

حضرت زهرا فرمود: آیا هر دوی شما عقیده دارید که اگر روایتی از رسول خدا

برای تان نقل کنم آن را می‌شناسید و انجام می‌دهید؟ هر دو گفتند: بله. حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نشنیده‌اید که رسول خدا فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است، پس هر که فاطمه دخترم را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر که او را خشنود سازد مرا خشنود ساخته و هر که فاطمه را خشمگین نماید مرا خشمگین ساخته است. هر دو گفتند: این روایت را از آن حضرت شنیده‌ایم. فرمود:

«من خداوند و فرشتگان او را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نساخته‌اید، هرگاه با رسول خدا ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت می‌کنم.

ابو بکر گفت: ای فاطمه من از خشم رسول خدا و خشم تو به خدا پناه می‌برم، آنگاه شروع کرد به گریه کردن و نزدیک بود جان از بدنش بیرون رود. فاطمه زهرا فرمود:

«به خدا سوگند در هر نمازی که بجا می‌آورم تو را نفرین خواهیم کرد. سپس ابو بکر در حال گریه بیرون رفت. مردم دور او جمع شدند به مردم می‌گفت: امشب هرکدام نزد همسرتان بروید و راحت بخوابید و شاد باشید و مرا رها کنید من دیگر احتیاجی به بیعت شما ندارم، بیعت مرا کنار بگذارید.»<sup>۱</sup> این مضمون را دیگران از علمای اهل سنت هم نقل کرده‌اند؛<sup>۲</sup> این مضمون در روایات متعدد ما نیز آمده است. علامه مجلسی نقل می‌کند که فرمود:

«به خداوند سوگند در هر نمازم بر تو (ابوبکر) نفرین خواهم کرد»<sup>۱</sup>

۱. الامامه و السیاسه، ص ۲۹

۲. انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۷۹، السقیفه و الفدک، جوهری، ص ۱۰۲

۴۵. پیامبر فرمود فاطمه نخستین فرد از اهل بیت است که به من ملحق می‌شود اما شیعه می‌گوید قبل از فاطمه، محسن ملحق شده است؟  
پرسش چهل و پنجم:

برخی شبهه می‌کنند که شهادت حضرت محسن با سخن پیامبر که به زهرای مرضیه فرمود تو اولین کس از اهل بیت هستی که به من ملحق میشوی در تعارض است. فاطمه نخستین فرد از اهل بیت بوده که به پیامبر ملحق شده است یا حضرت محسن؟ آیا پیامبر اشتباه گفته است یا اصلاً محسنی در کار نبوده است!!!  
پاسخ:

در این شکی نیست که پیامبر گرامی خطاب به حضرت زهرا فرمود تو نخستین فرد از اهل بیت هستی که به من ملحق میشوی.

شیخ مفید نقل می‌کند که حضرت زهرا فرمود:  
«پیامبر به من خبر داد که من اولین نفر از اهل بیت هستم که به پیامبر ملحق میشوم»<sup>۲</sup>

این مضمون در روایات اهل سنت نیز آمده است.

بخاری روایت می‌کند که حضرت زهرا فرمود:

«پیامبر به من خبر داد که من اولین نفر از اهل بیت هستم که به او ملحق میشوم»<sup>۳</sup>

از سوی دیگر طبق روایات متواتر و غیر قابل انکار، قبل از حضرت زهرا فرزند ایشان به نام محسن توسط دستگاه خلافت سقط شدند.  
اما باید توجه کرد:

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۲۸، ج ۲۸، ص ۳۵۸

۲. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۰

۳. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب علامات النبوه - صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹

هیچ تعارضی میان شهادت حضرت محسن و روایتی که رسول خدا به حضرت زهرا خبر می دهد که تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق میشوی وجود ندارد زیرا کلمه «اهل بیت» در لسان پیامبر گرامی تنها بر کسانی اطلاق میشود که خداوند آنها را از رجس و پلیدی پاک و پاکیزه ساخته و پیامبر با کشیدن عبا بر سر آنان، آنها را به عنوان اهل بیت معرفی ساخته است. مسلم در صحیح خود از عایشه روایت میکند:

«پیامبر صبحگاهی از حجره خارج شد در حالی که بر روی دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل کسا کرد، آن گاه حسین وارد شد او نیز در آن داخل شد، سپس فاطمه داخل شد او را نیز داخل آن کرد بعد علی وارد شد او را نیز داخل آن کرد آن گاه آیه تطهیر (احزاب، آیه ۳۳) را تلاوت نمود (و نشان داد که اینان اهل بیتش و مخاطب آیه تطهیر هستند)»<sup>۱</sup>

ترمذی در صحیح از ام سلمه نقل میکند:

«پیامبر روی حسن و حسین و علی و فاطمه پارچه ای کشید آن گاه عرض کرد بار خدایا اینان اهل بیت من و از خواص من هستند رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان»<sup>۲</sup>

در روایت دیگر می آورد:

«ام سلمه گفت ای رسول خدا ایا من هم با آنان هستم؟  
حضرت فرمود: «تو بر جایگاه خود هستی، تو برخیزی (اما اینان اهل بیت من هستند)»<sup>۳</sup>

---

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰

۲. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶

۳. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷

همین مضمون در روایات فراوانی از کتب شیعه نیز آمده نقل شده است؛<sup>۱</sup> بنابراین کلمه اهل بیت فقط شامل اصحاب کساء که در زمان پیامبر حضور داشته‌اند میشود و شامل فرد دیگری از جمله جناب محسن یا زنان پیامبر نمی‌شود و حضرت زهرا اولین نفر از اصحاب کساء است که به پیامبر گرامی ملحق شده است.

۴۶. اگر خلفا قاتل فاطمه بودند پس چگونه امام علی با آنان همکاری می‌کرد

و به آنان مشاوره می‌داد؟

پرسش چهل و ششم:

امام علی در موارد متعددی خلفا را تایید می‌کرد و به آنان در مشکلات کمک می‌کرد چگونه است که شیعیان خلاف خلفا را قبول نمی‌کنند و می‌گویند آنان قاتل فاطمه بودند؟

پاسخ:

رفتار امام علی با خلفا را باید در دو زمینه مورد بررسی قرار داد:

۱. به رسمیت شناختن خلافت آنان.

۲. همکاری امام با دستگاه خلفا در حل معضلات دینی و مشکلات

سیاسی.

و این دو مطلب باید از یکدیگر تفکیک شود.

با قطع و یقین می‌گوییم که موضع امام در مورد اول کاملاً منفی بود و در مورد

دوم مثبت.

در مورد دلایل منفی بودن موضع امام در مورد نخست باید گفت:

اولاً: علی علیه السلام چگونه می‌تواند خلافت دیگران را به رسمیت بشناسد، در حالی

که وی از جانب خدا در مواضع مختلف و به ویژه روز غدیر، به عنوان ولی مسلمانان و سرپرست آنان معرفی شده است؟ ولایت امام، یک حکم آسمانی بود که جز خدا، هیچ فردی نمی‌تواند آن را دگرگون سازد، چنان که می‌فرماید:

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبر او درباره امری حکمی کنند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد»<sup>۱</sup>

امامت امام حق شخصی وی نبود که از آن چشم پوشی کند، بلکه حکم الهی بود که کسی قادر بر تغییر آن نیست، اما اگر شرایط برای اجرای این حکم فراهم نباشد، مصلحت ایجاب می‌کند که درباره آن سکوت کند، نه این که دیگری را جای خود بنشانند.

ثانیاً: تاریخ سقیفه و بررسی زندگی امام حاکی است که آن حضرت با وجود شدیدترین فشارها، دست بیعت به سوی خلفا دراز نکرد.

معاویه در یکی از نامه‌های خود به علی می‌نویسد:

«تو همان کسی هستی که به سان شتر افسار زده به سوی بیعت کشیدند»؛ و این جمله بیانگر آن است که فشار برای بیعت به حدی بود که امام را به زور از خانه خود بیرون کردند و به مسجد بردند.

امام در پاسخ نامه معاویه، این بی‌حرمتی را انکار نمی‌کند، ولی تصریح می‌کند که این نشانه مظلومیت اوست، آنجا که می‌فرماید:

«گفتی که همچون شتر، افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم، عجب! به خدا سوگند خواستی مذمت کنی ولی ناخود آگاه ستودی. خواستی رسوا کنی ولی رسوا شدی. برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند»<sup>۲</sup>.

۱. احزاب، آیه ۳۶

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۸

ثالثا: کلمات امام در موارد مختلف حاکی از آن است که او تا آخرین لحظات زندگی، خود را شایسته خلافت می دانست و این که خلافت حق مسلم او بود و از وی گرفته شد. در این مورد، علاوه بر خطبه «شششقیه» که همه با او آشنا هستیم، سخنان دیگر او حاکی از غضب خلافت و عقب زدن او است که ما در این جا به برخی از سخنان آن حضرت اشاره می کنیم:

الف) «به خدا سوگند از روزی که خدا جان پیامبر خویش را تحویل گرفت تا امروز همواره حق مسلم من از من سلب شده است».<sup>۱</sup>

ب) «شخصی در حضور جمعی به من گفت: پسر ابوطالب تو بر امر خلافت حریصی به او گفتم:

«بلکه شما حریص تر و از پیغمبر دورترید و من از نظر روحی و جسمی نزدیک ترم. من حق خود را طلب کردم و شما می خواهید میان من و حق خاص من حائل و مانع شوید و مرا از آن منصرف سازید. آیا آن که حق خویش را می خواهد حریص تر است یا آن که به حق دیگران چشم دوخته است؟ همین که او را در برابر حاضران با نیروی استدلال کوبیدم به خود آمد و نمی دانست در جواب من چه بگوید»<sup>۲</sup>

حضرت در ادامه می فرماید:

«خدایا از ظلم قریش و همدستان آنها به تو شکایت می کنم. اینها با من قطع رحم کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا تحقیر نمودند. اتفاق کردند در مورد امری که حق خاص من بود، بر ضد من قیام کنند».<sup>۳</sup>

تا این جا روشن گردید که امام هرگز در مسأله خلافت و امامت با خلفا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲

۳. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۵

مصالحه نکرد و پیوسته از مظلومیت خود سخن می‌گفت و نسل‌ها را از حقایق آگاه می‌ساخت.

علامه مجلسی انبوهی روایت از احتجاجات امام بر دیگران در مورد خلافت و وصایت خویش نقل می‌کند<sup>۱</sup>

بخاری نقل می‌کند که حضرت علی خطاب به ابوبکر چنین عرضه داشت:  
«اما تو ای ابوبکر در حق ما اهل بیت استبداد ورزیدی»<sup>۲</sup>

و حضرت در شورای شش نفره، تصدی خلافت به شرطی که بر مبنای ابوبکر و عمر حکمرانی کند را رد کرد<sup>۳</sup>

نکته دوم، همکاری امام با خلافت در مسائل دینی و سیاسی و حل مشکلات خلفا است که موضع امام در این مورد کاملاً مثبت بود.

ایشان در یکی از نامه‌های خود، علت همکاری با دستگاه خلافت را به روشنی بیان می‌کند. اکنون ترجمه نامه امام را در این جا می‌آوریم:

«به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم و به خاطر خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر؛ امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی‌کردم) آنها آن را از من دور سازند! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان... بود که با او بیعت کنند. دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد را نابود سازند. (در این جا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلیش را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر بود؛ چرا که این بهره‌دوران کوتاه زندگی دنیا است که زایل

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳ باب ۵

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۵، اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۲۳



و تمام می شود. همان طور که «سراب» تمام می شود و یا همچون ابرهایی که از هم می پاشند.

پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پا برجا و محکم گردید.<sup>۱</sup>

این نامه به روشنی بیان می کند که امام در عین انتقاد از خلافت، برای صیانت اسلام تا آنجا که امکان داشت با آنان همکاری کرد و معضلات علمی و سیاسی آنان را به نحو احسن، حل و فصل نمود.<sup>۲</sup>

۴۷. ایرانیان می گویند عمر قاتل فاطمه است در حالی که عمر با کمک امام علی به جنگ با ایرانیان آمد!!!

پرسش چهل و هفتم:

یکی از کانال های معاند شبهه کرده که اگر بنابر گفته آخوندها امام علی مخالف خلفا بوده پس چرا در جنگ با ایران به عمر مشورت داد و گفت که خداوند سپاه اسلام را پیروز می کند این مطلب تو نهج البلاغه آمده است؟!!!  
پاسخ:

ما نخست سوال می کنیم که اگر امیر مومنان علیه السلام موافق فتوحات خود سرانه خلفا بود چرا در هیچ یک از فتوحات آنها شرکت نکرد؟ نقش تعیین کننده امیر مومنان علیه السلام در نبردهای عصر پیامبر همچون بدر و احد و خندق و خیبر و... از آن حضرت جنگ آوری تمام عیار و بلامنازع ساخته بود. عدم شرکت حضرت در فتوحات و خانه نشینی وی می توانست این پرسش را در اذهان برانگیزد که چرا امیر مومنان با آن همه سابقه درخشان در نبردهای گذشته اکنون که زمان انتشار

۱. نهج البلاغه نامه ۶۲

۲. راهنمای حقیقت، ص ۶۴۷

اسلام در سرزمین غیر مسلمان رسیده بی تفاوت یا خانه نشین باشد! آیا امیر مومنان جهاد با مشرکین را واجب نمی داند یا فتوحات خلفا را مشروع نمی داند که خود را از جنگ‌ها کنار کشیده و خانه نشینی را اختیار نموده است اما با این وجود علی علیه السلام در موارد حساس که موجودیت اسلام به خطر افتاده بود، با مشورت‌های خود خطر را از اسلام و مسلمین دور می کرد چنان که خود حضرت فرمود:

«به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطرم خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی کردم) آنها آن را از من دور سازند! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان... بود که با او بیعت کنند. دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد را نابود سازند. (در این جا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ تر بود؛ چرا که این بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است که زایل و تمام می شود. همان طور که «سراب» تمام می شود و یا همچون ابرهایی که از هم می پاشند. پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پا برجا و محکم گردید»<sup>۱</sup>.

امیر مومنان در نبرد با ایرانیان به عمر مشاوره داد زیرا اگر این مشاوره نبود، احتمال نابودی اسلام و مسلمین می رفت و بر اساس سوء تدبیر خلیفه دوم اصل و اساس جامعه اسلامی در معرض خطر قرار داشت که از جمله این مشورت‌ها در نبرد نهاوند بود.

جنگ نهاوند از خطرناک‌ترین جنگ‌های صدر اسلام بود زیرا لشکر شکست خورده ایران برای جبران شکست‌های گذشته خود لشکری متشکل از ۱۵۰ هزار نفر از سراسر ایران تشکیل داد تا این بار نه تنها مسلمانان را در کوفه شکست دهند، بلکه تمام کشور اسلامی را تصرف و اساس اسلام را در معرض نابودی قرار دهند.<sup>۱</sup>

وقتی عمر بن خطاب از جریان آگاه شد لرزه بر اندامش افتاد چنان که از شدت ترس و ناراحتی صدای برهم خوردن دندانهایش را مسلمین می‌شنیدند.<sup>۲</sup> «عمر» تصمیم گرفت شخصا با نیروهای عجم در نهاوند رو به رو شود، از صحابه مشورت خواست. «طلحه» و «عثمان» پیش قدم شدند و نظر خود را گفتند، ولی «عمر» از امیر مؤمنان علی علیه السلام تقاضای اظهار نظر کرد، حضرت نظر خود را دایر بر عدم حضور «عمر» در جنگ طی بیانی مستدل و حساب شده ایراد فرمود.

مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد» می‌گوید:

«از جمله اموری که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد ارشاد کردن مسلمین به آنچه مصلحتشان در آن است، و پیشگیری از مفاسدی که اگر ارشاد حضرت علیه السلام نبود به آن گرفتار می‌شدند نقل شده، چیزی است که «ابو بکر هذلی» آن را بازگو می‌کند:

گروهی از مردم همدان و ری و اصفهان و دامغان و نهاوند با یکدیگر مکاتبه کردند و رسولانی فرستادند و پس از مشورتها به این نظر رسیدند، که چون اسلام رهبر نخستین خود (پیامبر اکرم) را از دست داده و پس از او زمامداری آمده که چندان دوام نکرد، و بعد از او دیگری آمده که عمرش طولانی شده و به شهرهای

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۹۰

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۲۹۰

ما حمله نموده است، اگر او را از سرزمین خود بیرون نرانیم ما را رها نخواهد کرد. خبر اتحاد ایرانیان در مبارزه در برابر لشکر اسلام به عمر رسید و او بیمناک شد، به مسجد آمد و جریان را با صحابه در میان گذاشت، هر کسی چیزی گفت، ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام آخرین سخن را در این زمینه ایراد کرد و خلیفه را به آنچه را صلاح اسلام و مسلمین بود فراخوانده.

«شیخ مفید» در پایان این نقل می‌گوید «بنگرید! چگونه امام علیه السلام در چنین موقعیت حساسی رأی صائب را بیان فرمود و مسلمین را نجات داد».<sup>۱</sup>

علی علیه السلام در مشورت خود عرضه داشت؛

«پیروزی و شکست این امر (اسلام)، تاکنون بستگی به فزونی و کمی جمعیت نداشته است، این آیین خدا (بوده) که خداوند آن را پیروز ساخته، و سپاه اوست که آن را آماده کرده و یاری نموده، تا بدان جا که باید برسد رسید، و هر جا باید طلوع کند طلوع کرد. خداوند به ما وعده پیروزی داده است، و او به وعده خودش عمل خواهد کرد، و سپاه خود را یاری می‌کند.

(بدان) موقعیت زمامدار مانند رشته است که مهره‌ها را جمع می‌کند و ارتباط می‌بخشد، اگر رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده می‌شوند، و هر یک به جایی خواهد افتاد، به گونه‌ای که هرگز نتوان همه را جمع کرد. عرب، گر چه امروز از نظر تعداد کم است، ولی با وجود اسلام بسیار است، و با اجتماع (و انسجامی که در پرتو این آیین پاک) به دست آورده است، قدرتمند و شکست ناپذیرست. حال که چنین است تو همچون قطب آسیاب باش، و آن را به وسیله عرب به گردش درآور و آتش جنگ را دور از خود شعله ور ساز؛ چرا که اگر شخصا از این سرزمین خارج شوی، ممکن است اعراب باقیمانده (که در میان آنها منافقان

۱. ارشاد مفید، صفحه ۱۲۰ با کمی تلخیص.

وجود دارند) از گوشه و کنار سر از فرمانت برتابند، تا آن جا که نقاط آسیب پذیری که پشت سر نهاده‌ای از آنچه پیش رو داری مهمتر خواهد بود. هر گاه عجم‌ها فردا چشمشان به تو (عمر) افتد می‌گویند: اساس و ریشه عرب این است، و اگر آن را قطع کنید راحت خواهید شد. این فکر آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودی و آزارت حریص‌تر و سرسخت‌تر می‌کند. اما آنچه یاد آور شدی که آنها به سوی جنگ با مسلمانان آمده‌اند، (و این دلیل قوت و قدرت آنهاست و تو را نگران ساخته) خداوند بیشتر از تو حرکت آنها را ناپسند می‌دارد، و او بر تغییر آنچه نمی‌پسندد توان‌تر است، و آنچه درباره تعداد زیاد سربازان دشمن یاد آور شدی، بدان که ما، در گذشته در نبرد با دشمن بر اساس فزونی نفرت پیکار نمی‌کردیم، بلکه با یاری و کمک خداوند جنگ می‌کردیم (و پیروز می‌شدیم).<sup>۱</sup>

سخنان امیر مومنان در این خطبه به آن معناست که همانطور که ما در صدر اسلام برای دفاع از اسلام و موجودیت اسلام با کمی سربازان نبرد می‌کردیم و پیروز می‌شدیم امروز نیز که اسلام و موجودیت اسلام بر اساس سوء تدبیر تو در فتوحات خود سرانه در خطر است، از کمی سربازان ناراحت نباش زیرا خداوند خودش از آیین خودش دفاع می‌کند.

بنابراین مشورت علی علیه السلام و تعابیر خطبه فوق برای تایید خلفا و فتوحات خود سرانه آنها نبوده است، بلکه برای حفظ اسلام و موجودیت اسلام بوده است که یاری خداوند هم در این صورت شامل حال مسلمین می‌شود که برای دفاع از موجودیت اسلام دفاع کنند نه برای کشورگشایی و فتوحات خود سرانه لذا امام سجاد علیه السلام نیز برای مرز دارانی که برای دفاع از اسلام و مسلمین نه تقویت حکام جور مرزداری می‌کنند دعا می‌کردند و آرزوی موفقیت آنها را در برابر دشمنانی که

قصده نابودی اسلام و مسلمین را داشتند می‌کردند؛<sup>۱</sup>  
برای آگاهی بیشتر در مورد دیدگاه علی علیه السلام و اهل بیت در رابطه با فتوحات  
خود سرانه خلفا دو نمایه زیر را مطالعه کنید؛<sup>۲</sup>

۴۸. اگر عمر قاتل فاطمه است پس چگونه امام علی دخترش ام کلثوم را به  
عقد او در آورد؟

پرسش چهل و هشتم:

آیا ازدواج عمر با ام کلثوم واقعیت دارد؟ مگر عمر قاتل فاطمه نیست؟

پاسخ:

در این رابطه توجه به چند نکته لازم است:

۱. اهل سنت جریان این ازدواج را به صورت‌های متناقض نقل می‌کند که  
سبب سلب اعتماد به نقل آن‌ها می‌شود از جمله این که:  
۱. علی او را به عقد عمر در آورد؛ ۲. عباس او را به عقد عمر در آورد- ۳. این  
کار از روی تهدید صورت گرفت- ۴. عروسی انجام گرفت و عمر از او دارای  
فرزندی به نام زید شد؛ ۵. خلیفه پیش از مراسم عروسی کشته شد؛ ۶. زید نیز  
دارای فرزندی بود؛ ۷. او کشته شد و وارثی نداشت؛ ۸. او و مادرش در یک روز  
کشته شدند؛ ۹. مادرش پس از وی کشته شد؛ ۱۰. مهریه او چهل هزار درهم بود؛  
۱۱. مهریه او چهار هزار درهم بود؛ ۱۲. مهریه او پانصد درهم بود.

این اختلاف‌ها در ذهن انسان تردید ایجاد کرده و اصل تزویج را زیر سوال

می‌برد.<sup>۳</sup>

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9278](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9278)

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/7250](https://t.me/Rahnamye_Behesht/7250)

[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/3773](https://t.me/Rahnamye_Behesht/3773)

۲. در فقه شیعه نکاح و ازدواج با افراد گمراه که بر غیر صراط مستقیم و اسلام هستند جایز نیست مگر در صورت اضطرار چنان که در همین صورت اضطرار جایز است که انسان برای نجات جان گوشت مردار و خوک را بخورد.  
امام علیه السلام فرمود:

«ازدواج دائم با زنان کافر کتابی جایز نیست مگر در صورت اضطرار»<sup>۱</sup>  
امام صادق فرمود:

«هیچ چیزی از محرمات الهی نمی باشد مگر آنکه ارتکابش برای فردی که مضطر شده است جایز است»<sup>۲</sup>

۳. در داستان حضرت لوط می خوانیم زمانی که قومش قصد تعرض به مهمانانش را داشتند حضرت لوط به جهت جلوگیری از آبروریزی حاضر شد که دختران خود را به آنها بدهد تا آنان دست از نیت پلید خود بردارند و فرمود:  
«این ها دختران من هستند و برای شما پاکیزه ترند. از خدا بترسید و آبروی مرا نبرید و با قصد سوء در مهمانانم مرا رسوا مسازید»<sup>۳</sup>

می بینیم حضرت لوط در حالت اضطرار حتی حاضر میشود دختران خود را به قوم گمراه و منحرف خود دهد.

۴. آنچه در روایات ما آمده است آن است که حضرت علی چون در حالت اضطرار قرار گرفت حاضر شد ام کلثوم را به عقد عمر در بیاید.  
شیخ کلینی نقل می کند هشام بن سالم از امام صادق می آورد که آن حضرت فرمود:

«زمانی که عمر بن الخطاب از ام کلثوم خواستگاری کرد، امیرمؤمنان به او

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۰

۲. التهذیب، ج ۳، ص ۱۷۷

۳. هود، آیه ۷۸

فرمود: ام‌کلثوم خردسال است. عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه‌ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده‌ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه‌ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی‌گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می‌انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به نزد امیرمؤمنان آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.<sup>۱</sup>

در روایت دیگر آمده است که گفت اگر علی به ازدواج راضی نشود او (و اطرافیان‌ش را) خواهم کشت<sup>۲</sup>  
و فرمود:

«(ام‌کلثوم) ناموسی است که از ما غضب کرده‌اند»<sup>۳</sup>

۵. این که این ازدواج با تهدید و ارباب صورت گرفته است در روایات اهل سنت نیز اشاره شده است.

ابن سعد نقل می‌کند:

«علی در جواب خواستگاری عمر فرمود او دختری کوچک است. عمر در جواب گفت تو حق نداری که مرا از این کار منع کنی و من می‌دانم که چرا او را به نکاحم در نمی‌آوردی...»<sup>۴</sup>

۶. سید مرتضی می‌نویسد:

---

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶

۴. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۴



«آنچه در ازدواج ام کلثوم باید مورد توجه قرار گیرد این است که این ازدواج از روی اختیار و میل نبوده است بلکه پس از تکرار و زورگویی‌ها بوده که نزدیک بود به درگیری آشکارا بینجامد. اضطراب حتی خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز می‌کند چه رسد به کمتر از آن (ازدواج)»<sup>۱</sup>

شیخ مفید می‌نویسد:

«امیر المومنین احتیاج به تالیف قلوب و حفظ خون‌ها داشت. از همین رو ملاحظه کرد که اگر بخواهد با این امر مخالفت کند در دین و دنیای مردم فساد ایجاد خواهد شد لذا به درخواست او جامه عمل پوشانید»<sup>۲</sup>

۷. آنچه از مدارک شیعی استفاده می‌شود که عقدی بوده است و بس.

امام صادق فرمود:

«هنگامی که عمر از دنیا رفت امام علی دست ام کلثوم را گرفت و به خانه‌اش آورد»<sup>۳</sup>

مرحوم نوبختی می‌گوید:

«ام کلثوم صغیر و نابالغ بود و عمر پیش از این که با او زفاف کند مرد»<sup>۴</sup>

زرقانی مالکی از علمای اهل سنت هم به این مطلب تصریح می‌کند<sup>۵</sup>

آیا چنین ازدواجی که با ارباب و تهدید و از روی زورگویی و بدون رضایت حضرت امیر و ام کلثوم صورت گرفته است می‌تواند برای عمر فضیلت محسوب شود و آیا می‌تواند دلیل بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیر مومنان

---

۱. رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۱۴۹

۲. المسائل السروریة، ص ۹۱

۳. الکافی، ج ۶، ص ۱۱۵

۴. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۱

۵. شرح مواهب اللدنیة، ج ۷، ص ۹

باشد

۴۹. برخی می‌گویند که امام علی اصلاً فرزندی به نام ام کلثوم نداشته است بنابراین اصلاً ازدواجی بین دختر امام علی و عمر اتفاق نیفتاده است؟! پرسش چهل و نهم:

سوال بنده این بود که ظاهراً عده‌ای از علمای شیعه در اصل وجود مبارک ام کلثوم دخت گرامی امیرالمومنین شک داشته و معتقدند زینب تنها دختر امیرالمومنین از حضرت زهرا است. بنابر نظر این عده نام ام کلثوم که در منابع تاریخی آمده یکی از نامهای زینب می‌باشد و اساساً این دو اسم متعلق به یک شخص می‌باشد نه دو نفر!!

خواهشا در مورد اصل وجود آن حضرت و نظر علمای شیعه درباره تعداد فرزندان امیرالمومنین و حضرت زهرا روشن‌گری بفرمایید؟ همچنین درباره ماجرای ازدواج ام کلثوم با غاصب دوم سوال داشتم که آیا این ماجرا صحت دارد یا خیر؟!!! پاسخ:

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از ذکور و اناث به قول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود؛ چهار نفر از ایشان امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقب به عقيله، و زینب صغری است که مکاتبات است به ام کلثوم، و مادر ایشان حضرت فاطمه زهراء سیده النساء علیها السلام است.<sup>۱</sup> مرحوم طبرسی نیز می‌نویسد:

«دو دختر علی علیه السلام از فاطمه زهرا، زینب کبری و زینب صغری بوده که لقب او ام کلثوم است»<sup>۲</sup>

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۴۸ - ارشاد مفید، یک جلدی، ص ۴۰۴ - بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۹

۲. تاج الموالمید، ص ۷۵؛ اعلام الوری، ص ۲۰۳

صاحب کتاب العدد القویه نیز مطابق نقل علامه مجلسی در بیان دختران علی علیه السلام می نویسد؛

«زینب کبری و زینب صغری که کنیه اش ام کلثوم بود از فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله»<sup>۱</sup>

همین سخن در کتاب «مجموعه نفیسه فی تاریخ الأئمه» ص ۷۶ آمده است. مرحوم ابن شهر آشوب نیز می نویسد؛  
«فرزندان علی از فاطمه، حسن، حسین، محسن که سقط شد، زینب کبری و ام کلثوم کبری که عمر با او ازدواج کرد»<sup>۲</sup>  
در کتاب «پیشوایان هدایت» که ترجمه کتاب شریف «اعلام الهدایه» است، چنین آمده است؛

«زهرا ی بتول علیها السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام صاحب دو فرزند پسر، سالار جوانان بهشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دخترانی فداکار و شکیبا به نام زینب و ام کلثوم شد»<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید هم می نویسد؛

«زینب کبری و ام کلثوم کبری مادرشان فاطمه بنت رسول خدا است»<sup>۴</sup>

ابن اثیر در بیان فرزندان علی علیه السلام از فاطمه بنت رسول الله می نویسد؛

«زینب کبری و ام کلثوم کبری»<sup>۵</sup>

همین سخن را ابن حزم در جمهره الانساب ص ۳۷ و مسعودی در مروج

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۷۴

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۴

۳. پیشوایان هدایت، ج ۳، ص ۲۱

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۵- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۶

۵. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۳

الذهب ج ۲، ص ۹۲ ذکر می‌کنند.

اکثر علمای شیعه، ازدواج ام کلثوم با عمر را که با تهدید و ارباب صورت گرفت، ذکر کرده‌اند، چنانکه صاحب «تکمله الرجال» می‌نویسد؛ «ام کلثوم، کنیه دختر امیر مومنان است که با برادرش حسین در کربلا حاضر بود، و مشهور نزد اصحاب و اخبار آن است که عمر از روی غضب و به زور با او ازدواج کرد»<sup>۱</sup>

ابن طاووس هم می‌نویسد؛

«ام کلثوم با عمر بن خطاب ازدواج کرد، اصحاب و علمای ما گفته‌اند که عمر پس از امتناع شدید علی علیه السلام (و از روی غضب و زور) با او ازدواج کرد»<sup>۲</sup>  
مرحوم طبرسی نیز این ازدواج را مستند به نظریه علمای شیعه و صاحبان اجماع و اتفاق می‌داند.<sup>۳</sup>

صاحب کتاب «قاموس الرجال» هم این ازدواج را قطعی می‌کند که اکثر علمای محقق امامیه قائل به آن هستند، ازدواجی که از روی تهدید و ارباب صورت گرفت.<sup>۴</sup>

بنابراین این که برخی در صدد انکار این برآمدند که اساسا علی علیه السلام دارای دختری به نام ام کلثوم نبوده است، یا اصل ازدواج ام کلثوم با عمر را زیر سوال می‌برند در حالی که روایات متعددی در این باره در کتب ما منقول است و علمای بزرگی هم به آن تصریح کرده‌اند، رویه و طریق مناسبی را در پیش نگرفته‌اند.

---

۱. تکمله الرجال، ج ۲، ص ۶۹۸

۲. همان مدرک

۳. اعلام الوری، ص ۲۰۴

۴. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۱۶

برخی می‌گویند، ام کلثومی که به عقد عمر در آمد، دختر ابوبکر بود که در دامان علی علیه السلام بزرگ شده بود، نه ام کلثوم دختر فاطمه علیها السلام و می‌گویند؛ «عمر بن خطاب احتمالاً با شخصی به نام ام کلثوم ازدواج نموده اما نه آن ام کلثومی که مورد ادعای وهابیت است، بلکه این ازدواج با ام کلثوم دختر ابوبکر بوده که این دختر بخشی از زندگی خود را در خانه امیر مومنان گذرانده است»<sup>۱</sup> مستند اصلی این بزرگواران، سخن شارح صحیح مسلم، نووی در تهذیب الاسماء است که می‌گوید؛

«سخن در دو خواهر عایشه است ... در اسماء الرجال در باب چهارم گذشت، این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و ام کلثوم دختر ابوبکر هستند، و همین ام کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است»<sup>۲</sup> در حالی که نووی، اگر چه گفته است که عمر با ام کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است، چند صفحه قبل تر می‌گوید، عمر با ام کلثوم دختر علی علیه السلام هم ازدواج کرده است؛ «ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب ... و هی بنت فاطمه علیها السلام ... تزوجها عمر بن خطاب...»<sup>۳</sup>

بنابراین استدلال به قول نووی، مشکلی را نمی‌تواند حل کند.

استاد سبحانی هم می‌نویسد؛

«برخی از نویسندگان معتقدند ام کلثومی که به تزویج خلیفه درآمد، ربیبه امام علی علیه السلام بود، نه دختر صلبی او، زیرا اسماء بنت عمیس پس از درگذشت جعفر بن ابی طالب، با ابوبکر ازدواج کرد و از این ازدواج دختری به نام ام کلثوم متولد شد. پس از درگذشت خلیفه نخست، اسماء با علی علیه السلام ازدواج کرد و دختر

۱. شبهات فاطمیة، عصیری، ص ۳۱۷

۲. تهذیب الاسماء و اللغات، ص ۵۰۷

۳. همان منبع، ص ۵۰۳

خود را به عنوان ربیبه به خانه امام آورد، سپس همین ربیبه به عقد عمر بن خطاب درآمد.

این نظریه چندان استوار نیست، زیرا صحیح است که ابوبکر دختری به نام امّ کلثوم داشت، ولی مادر او «حبیبه» دختر یکی از انصار، به نام زید بن خارجه بود. امّ کلثوم دختر ابی بکر را طلحة بن عبیدالله تزویج کرد و از او فرزندی به نام های محمد و زکریا و عایشه به دنیا آمدند. پس از کشته شدن طلحه، عبدالرحمن بن عبدالله وی را تزویج کرد.

خلاصه این که اسماء بنت عمیس با ازدواج با ابی بکر، جز یک فرزند به نام «محمد» به دنیا نیاورد، بنابراین نمی توان گفت امّ کلثوم مورد گفتگو، دختر اسماء بنت عمیس است، زیرا اصلاً اسماء دختری از ابی بکر نداشت و امّ کلثوم که دختر

ابی بکر بود، از مادری به نام «قتیله» متولد شده و او هم با طلحة بن عبیدالله (نه عمر ابن خطاب) ازدواج نمود. (اسد الغابه ج ۵، ص ۳۹۵)»<sup>۱</sup>  
ما در پاسخ گذشته بر اساس نصوص روایات و تصریحات بزرگان شیعه، معتقد شدیم که ازدواج مذکور، با تهدید و ارباب صورت گرفته و هیچ گونه فضیلتی را برای عمر ثابت نمی کند.

انگیزه ظاهری خلیفه برای ازدواج، حدیثی بود که از پیامبر نقل می کرد؛  
«هر نوع پیوند نسبی و سببی روز قیامت از هم گسسته می شود، جز پیوند با من از طریق نسب یا سبب».

آنگاه خلیفه افزود: من با پیامبر مدت ها زندگی کرده ام، می خواهم این کار انجام بگیرد. ولی در باطن انگیزه دیگری در کار بود و آن این که از این طریق

می‌خواست بر اعمال گذشته خود سرپوش بگذارد و با آن پیوند خویشاوندی، گذشته به فراموشی سپرده شود.

آنگاه که خواستگاری انجام گرفت، امیرمؤمنان به صورت‌های مختلف عذر خواست که این کار انجام نگیرد؛

الف) فرمود: دخترم کوچک است (فعلاً هنگام ازدواج او نیست).

خلیفه پاسخ داد: «به خدا سوگند منظور تو آن نیست، ما می‌دانیم منظور تو چیست، تو خواستی از این کار جلوگیری کنی»<sup>۱</sup>.

ب) بار دیگر عمر بر خواستگاری اصرار کرد، حضرت این بار عذر دیگری آورد و گفت: من دخترانم را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته‌ام.<sup>۲</sup>

عمر پاسخ داد: علی! او را به ازدواج من درآور، که در روی زمین کسی بهتر از من با او رفتار نخواهد کرد.<sup>۳</sup>

گویا خلیفه در اینجا تعهد می‌کند که رفتارش با دختر علی رفتار نیک باشد، زیرا خلیفه به تندی و بد رفتاری با زنان مشهور بود.

ج) امیرمؤمنان به این درخواست تن نداد و عذر سومی آورد که من باید این مطلب را با خانواده و نزدیکانم در میان بگذارم، طرف مشورت سه نفر بودند: عقیل و حسنین. عقیل از این پیشنهاد خشمگین شد، و سخن جسارت آمیزی به علی گفت که: هر چه زمان بگذرد، در کار خود از واقعیت‌ها دور می‌شوی، به خدا اگر این کار صورت بگیرد، چنین و چنان می‌شود و آنگاه پیامدهای آن را برشمرد. آنگاه از جای خود برخاست و در حالی که لباس خود را به زمین می‌کشید، مجلس را ترک کرد. وقتی خبر مخالفت عقیل به خلیفه رسید، گفت:

۱. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۴

۲. الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۹

۳. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۳

شگفتا! عقیل مرد نابخرد و نادانی است.<sup>۱</sup>

حسنین نیز مانند عموی خود نظر منفی داشتند، اما ادب را کاملاً رعایت کردند، گفتند: او هم مانند زنان دیگر اختیار امر خود را دارد و خودش می‌تواند همسری برای خود انتخاب کند.<sup>۲</sup>

وقتی عمر از این رفت و آمدها نتیجه نگرفت، با عموی علی علیه السلام عباس بن عبدالمطلب ملاقات کرد و به او چنین گفت: «من چه عیبی دارم؟ آیا در من مانعی هست؟ عباس متوجه نشد و گفت: موضوع چیست؟ (عمر گفت:) دختر برادر زاده‌ات را خواستگاری کرده‌ام، و پاسخ منفی شنیده‌ام».

در این جا تهدید آغاز می‌شود و می‌گوید: «به خدا سوگند زمزم را کور می‌کنم - با توجه به این که آب دادن به حجاج به عهده عباس بود - و هیچ فضیلتی برای شما نمی‌گذارم مگر این که آن را نابود می‌کنم، دو نفر را وامی دارم تا شهادت دهند که برادرزاده ات دزدی کرده است، و آنگاه دست او را قطع می‌کنم».

وقتی عباس این سخنان را شنید و با علی در میان گذاشت، از او خواست که تزویج دخترش را به او واگذار کند.<sup>۳</sup>

شکی نیست که این تهدید، کاملاً تهدید توخالی بود، علی علیه السلام مقام و منزلتی بالاتر از این داشت که بتوان او را به این مسائل متهم کرد. ولی این رفت و آمدها حاکی از این بود که از طرف خلیفه اصرار بر این کار وجود دارد، و حضرت بنابر مصالحی به این کار تن در داد.

با توجه به آنچه در کتاب‌های فریقین وارد شده، ازدواج رخ داده و متصدی آن عموی امام، عباس بن عبدالمطلب بوده است، ولی سخن این جا است که آیا

---

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۱

۲. همان منبع

۳. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵



این پیوند، با طیب خاطر انجام گرفته و یا فشارهایی از خارج و داخل در آن مؤثر بوده است.

شما با یک محاسبه کوتاه و داوری وجدان می‌توانید پایه این ازدواج را از منظر طیب نفس و طوع و رغبت به دست بیاورید؛

۱. شکی نیست که روابط خاندان رسالت با خلیفه وقت کاملاً تیره و تار بود و یورش به خانه وحی و هتک حرمت دخت گرامی پیامبر چیزی نیست که بتوان آن را انکار نمود و ما مدارک آن را در پاسخ‌های گذشته ارائه کردیم.

۲. عمر فردی خشن و تندخوی بود، هنگامی که خلیفه او را بر خلافت برگزید، گروهی از صحابه بر این امر اعتراض کردند، و گفتند: یک فرد خشن و تندخو را بر ما مسلط کردی، جهت آگاهی بیشتر پاسخ گذشته ما را بخوانید؛<sup>۱</sup>

۳. طبری می‌نویسد: خلیفه، نخست از دختر ابی بکر به نام «ام کلثوم» خواستگاری کرد ولی دختر ابی بکر به خاطر تندی اخلاق خلیفه، دست رد بر این خواستگاری زد.<sup>۲</sup>

۴. وجدان خود را قاضی و داور قرار دهید، آیا خانواده‌ای که از این خواستگار دل خوشی ندارد، و هنوز ناله‌های مادر در گوش آنان طنین انداز است و از طرف دیگر خواستگار، یک فرد جوان و شاداب نیست، بلکه در بخش پایانی عمر خود قرار دارد، و از نظر اخلاق و روحیات، انسان خشن و سخت گیر است، در این شرایط کدام خانواده با طیب خاطر دسته گل خود را در طبق اخلاص نهاده به چنین دامادی تقدیم می‌کند؟ خانواده هر چه هم از نظر فکری و اقتصادی پایین باشد، تن به این کار نمی‌دهد، چه رسد به خاندان امامت و نبوت. بنابراین نمی‌توان این ازدواج را نشانه حسن روابط دانست.

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9642](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9642)

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸

آنچه از مدارک شیعی استفاده می‌شود، تنها عقدی بوده و بس. و اما این که مراسم دیگری انجام گرفته یا نه چندان روشن نیست، حتی امام صادق می‌فرماید: روزی که عمر بن خطاب درگذشت، امیرمؤمنان، دخترش ام کلثوم را به خانه خود آورد.<sup>۱</sup>

مسعودی می‌نویسد: عمر از این ازدواج طرفی نبست و ثمره‌ای به نام فرزند نداشت.<sup>۲</sup>

در کنار این حادثه، بسیاری از مورخان و رجال نویسان مطالبی را متذکر شده‌اند که هیچگاه قابل پذیرش نیست و با کرامت و عفت خاندان رسالت سازگار نمی‌باشد، از این گذشته اسانید آنها نیز مخدوش و مردود است، و لذا ما از آوردن آنها خودداری می‌کنیم، جهت آگاهی بیشتر، پاسخ گذشته ما در این رابطه را بخوانید؛<sup>۳</sup>

۵۰. اگر خلفا قاتل فاطمه بودند پس چرا امیر مومنان فرزندان خود را به اسامی آنان نامگذاری می‌کرد؟

پرسش پنجاه:

کانال‌های وهابی می‌گویند در بین شهدای کربلا کسانی از فرزندان علی بودند که نامشان ابوبکر و عمر و عثمان بوده است؟!

آیا علی به اسامی دشمنانش، فرزندانش را نام‌گذاری می‌کند و آنان در کربلا شهید می‌شوند!!!

پاسخ:

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۱

یکی از فرزندان علی علیه السلام که در میدان کربلا به شهادت رسید، ابوبکر بن علی می باشد.

ابوبکر کنیه این بزرگوار تلقی می شده است، او از همسر حضرت علی به نام لیلا می باشد.

شیخ مفید نام او را محمد اصغر با کنیه ابوبکر می داند که همراه برادرش در واقعه کربلا شهید شد؛<sup>۱</sup>

نام او در زیارت رجبیه چنین آمده است؛

«سلام بر ابوبکر پسر امیر مومنان»<sup>۲</sup>

نام یکی دیگر از شهدای کربلا، عثمان بن علی می باشد.

علی علیه السلام به جهت علاقه ای که به عثمان بن مظعون صحابی بزرگ پیامبر خدا داشت، نام یکی از فرزندانش از ام البنین را عثمان نامید و فرمود؛

«همانا او را به نام برادرم عثمان بن مظعون قرار دادم»<sup>۳</sup>

خولی بن یزید اصبحی او را هدف تیر قرار داد و بر زمین افتاد و مردی از بنی ابان سرش را از تنش جدا کرد؛<sup>۴</sup>

گفتنی است که ابو الفتوح ابن اعثم و به پیروی از او برخی منابع دیگر، عمر بن علی یکی دیگر از فرزندان علی علیه السلام را نیز از شهدای کربلا معرفی کرده اند؛<sup>۵</sup>

در باره علت این نامگذاری ها باید توجه داشت که نام های سه خلیفه اهل سنت، نام های مخصوص این سه نفر نبود، بلکه قبل و بعد از اسلام چنین

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۴، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶

۲. دانشنامه امام حسین، ج ۷، ص ۵۵

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۸۹، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷

۵. دانشنامه امام حسین، ج ۷، ص ۱۱۷

نام‌هایی در میان عرب شایع و رایج بود. بنا براین این نامگذاری هرگز دلیل بر  
علاقه به خلفا تلقی نمی‌شود.

شما می‌توانید با مراجعه به کتاب‌های رجال و تراجم اهل سنت مانند  
الاستیعاب، الاصابه، اسد الغابه و ... صحابه‌ای را که نام ابوبکر یا عمر یا عثمان  
داشته‌اند را ملاحظه کنید.

به عنوان نمونه بنابر نقل کتاب الاصابه ابن حجر شماری از صحابه که  
نامشان عمر بوده است بدین شرح است؛

«عمر بن الحکم السملی، عمر بن الحکم البهزی، عمر بن سعد، عمر بن  
سعید بن مالک، عمر بن سفیان، عمر بن ابی سلمه، عمر بن عکرمه، عمر بن  
عمرو اللیثی، عمر بن عمیر بن عدی، عمر بن عمیر، عمر بن عوف النخعی، عمر  
بن لاحق، عمر بن مالک، عمر بن مالک بن عتبه، عمر بن معاویه الغاضری، عمر  
بن وهب الثقفی، عمر بن یزید الکعبی، عمر الاسلامی، عمر الجمعی، عمر الخثعمی،  
عمر الیمانی»<sup>۱</sup>

صحابه‌ای که نامشان عثمان بوده است را چنین نام می‌برد؛

«عثمان بن ابی الجهم الاسلامی، عثمان بن حکیم، عثمان بن حمید، عثمان بن  
حنیف، عثمان بن ربیع، عثمان بن ربیع الثقفی، عثمان بن سعید، عثمان به  
شماس، عثمان بن طلحه، عثمان بن ابی العاص، عثمان بن عامر، عثمان بن عبد  
غنم، عثمان بن عبید الله، عثمان بن عثمان بن الشرید، عثمان بن عثمان الثقفی،  
عثمان بن عمرو بن رفاعی، عثمان بن عمرو، عثمان بن قیس، عثمان بن مظعون،  
عثمان بن معاذ، عثمان بن نوفل، عثمان بن وهب، عثمان الجهنی»<sup>۲</sup>

صحابه‌ای که کنیه آنان ابوبکر بوده است چنین معرفی می‌کند؛

۱. الاصابه، ج ۴، ص ۴۸۳ تا ۴۹۱

۲. الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۰ تا ۳۸۳

«ابوبکر بن شعوب اللیثی، ابوبکره الثقفی، ابوبکر العنسی، ابوبکر بن حفص و...»<sup>۱</sup>

بنابراین نامگذاری به اسامی و کنیه مذکور در آن زمان کاملاً مرسوم و رواج داشته است و امیر مومنان نیز فرزندانش را به آن اسامی نامگذاری کرده‌اند و با گذر زمان و قرن‌ها است که آن اسامی به عنوان علم برای خلفای ثلاثه در آمده است اما در زمان‌های اولیه اسلام چنین نبوده است.  
به بیان دیگر:

در عصر امامان، برخی از یاران امامان نامشان یزید بوده است، افرادی همچون یزید بن حاتم از اصحاب امام سجاد، یزید بن عبدالملک، یزید صائغ و یزید کناسی از اصحاب امام باقر علیه السلام، یزید الشعر، یزید بن خلیفه، یزید بن خلیل، یزید بن عمر بن طلحه، یزید بن فرقد، یزید بن مولی حکم از اصحاب امام صادق علیه السلام و حتی نام یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام چشم‌بن ذی الجوشن بوده است.<sup>۲</sup>  
آیا می‌توان گفت این نامگذاری به سبب دوست داشتن یزید بن معاویه و شمر بن ذی الجوشن بوده است؟!

برخی از محققان در مقام پاسخ به نامگذاری فرزندان امامان به اسامی خلفا چنین می‌نویسند:

«اولاً نام‌های نوزادان بیشتر از جانب مادران انتخاب می‌شد، نه از جانب پدران؛ و همسران اهل بیت علیهم السلام نه همگی، که اندکی از آنان از بنی هاشم بودند، بنابراین بیشتر از غیر بنی هاشم بودند و لذا انتخاب این نوع اسامی از طرف مادران بوده است و امامان نیز در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفتند و داعی بر تغییر نام نمی‌دیدند.

۱. الاصابه، ج ۷، ص ۳۸ به بعد

۲. جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۰۲

امیرمؤمنان در رجز خود می‌فرماید:

«من کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد. شیر بیشه‌های شجاعتم». ثانیاً؛ نام‌های یاد شده، تنها به سه نفر یا چهار نفر اختصاص نداشته و این چنین نبوده که در آن محیط، جز این افراد چنین نامی نداشته باشند، بلکه از نام‌های شایع و فراوان بوده و از سوی دیگر، در نامگذاری ملاک این نبود که چون خلفا یا عایشه چنین نام‌هایی داشتند، پس آن‌ها نیز برای فرزندان خود نام ایشان را برگزیدند، بلکه به خاطر آن بود که این نام‌ها، در میان امت عربی از نام‌های شایع به شمار می‌رفت، به گواه این که گروه کثیری از صحابه پیامبر و غیر آن‌ها که هم عصر خلفا بودند، نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان و عایشه را بر خود داشتند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که این نام‌ها از نام‌های فراگیر و مشهور در میان جامعه عرب بوده و نام‌های متداولی به شمار می‌رفته است و خاندان رسالت نیز از این نام‌های مشهور بهره می‌گرفتند، بی‌آن که ملاک در نامگذاری خلفا یا عایشه باشند. حتی کسانی که این نام‌ها را بر خلفا نهاده‌اند، از همین شهرت فراگیر استفاده کرده‌اند.

فرض کنید این اسامی فراگیر نبوده و تقریباً اختصاص به آن چند نفر داشته است، ولی باید توجه داشت که زشت کاری یک فرد، نام او را ننگین نمی‌کند و ننگینی فرد ارتباطی به نام او ندارد، با این شرط که نامش زیبا باشد.

منفورترین شخص در میان مسلمین عبدالرحمن بن ملجم است، ولی نام عبدالرحمن در رجال شیعه و سنی بیش از آن است که شمارش شود.

نام محمدرضا از نام‌های زیباست؛ مانند نام رضا که از زیبایی خاصی برخوردارند، حال اگر چند نفر با این نام‌ها به کارهای زشت دست زدند، سبب نمی‌شود که دیگران از این نام‌ها بهره نگیرند.

نمی‌توان با این دلیل واهی و سست بر بی‌مهری‌هایی که برخی از صحابه

نسبت به خاندان رسالت روا داشته‌اند، پرده افکند.<sup>۱</sup>  
دیدگاه منفی امیر مومنان در مورد ابوبکر و عمر با صراحت در نصوص تاریخی مورد بیان قرار گرفته است و شبهات مطرح شده در مورد نامگذاری فرزندان به اسامی خلفا و... نمی‌تواند سبب نادیده گرفتن این دیدگاه منفی شود.  
مطابق روایت صحیح مسلم، امیر مومنان علیه السلام، ابوبکر و عمر را خائن و دروغگو و گناهکار می‌دانست.

مسلم نقل می‌کند که عمر، خطاب به علی علیه السلام و عباس می‌گفت:  
«پس از وفات رسول خدا ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس میراث برادر زاده ات را درخواست کردی و تو ای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را.  
ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن چه می‌ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناه کار، حیله گر و خیانت کار معرفی کردید و حال آن که خدا می‌داند که ابوبکر راستگو، دین دار و پیرو حق بود.  
پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو و گناهکار خواندید

سپس در آخر روایت عمر بن خطاب از امیرمؤمنان علیه السلام و عباس اقرار می‌گیرد که آیا مطالبی را که گفتم تأیید می‌کنید. هر دو گفتند: بلی. «قَالَ أَكْذَلِكَ قَالَا نَعَمْ.»

«فَرَأَيْتُمَا هَٰذَا بَا أَيْمًا عَادِرًا حَائِنًا، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ. ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ. وَ أَنَا وَ لِي رَسُولُ اللَّهِ وَ وُلِيَّ أَبِي بَكْرٍ. فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا أَيْمًا عَادِرًا حَائِنًا.»<sup>۲</sup>

۱. نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر، جعفر سبحانی، ص ۳۶

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸

محتوای این روایت بر بخاری سنگین آمده است، لذا تعبیرات تند مسلم را حذف کرده و به جای آن، از کلمات «کذا و کذا» استفاده کرده است:

«ثُمَّ تَوَقَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ عليه السلام، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ، يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام، وَأَنْتُمْ حَيْثُئِدْ، وَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ: تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَّابٌ وَكَذَا»<sup>۱</sup>

همین روایت در دیگر کتاب‌های اهل سنت با تعبیر «ظالم و فاجر» نقل شده است:

«قَالَ وَأَنْتُمْ تَزْعُمَانِ أَنَّهُ كَانَ فِيهَا ظَالِمًا فَاجِرًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ بَارٌّ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ وَلِيَتْهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ سَتْنَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي فَعَمِلْتُ فِيهَا بِمِثْلِ مَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم وَأَبُو بَكْرٍ وَأَنْتُمْ تَزْعُمَانِ أَنِّي فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ».

«عمر گفت: شما دو نفر اعتقاد داشتید که ابوبکر در این قضیه ظالم و فاجر است؛ در حالی که خدا می‌داند او صادق، نیکوکار و پیرو حق بود. بعد از ابوبکر دو سال اداره فدک و .. در اختیار من بود و من همان رفتاری را داشتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر داشت؛ اما شما اعتقاد داشتید که من ظالم و فاجر هستم.»<sup>۲</sup>

همینطور بخاری نقل می‌کند که علی علیه السلام خطاب به ابوبکر می‌فرمود: اما تو ای ابوبکر در حق ما استبداد ورزیدی «وَلِكَيْتَكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ»<sup>۳</sup>

یا نقل می‌کنند که امیر مومنان علیه السلام از همنشینی با عمر کراهت داشت و به ابوبکر پیغام داد که عمر را همراه خود نیاورد: «فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ أَتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةَ لِمُحَضَّرٍ»<sup>۴</sup>

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۹

۲. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۴۶۹

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹

۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹



همینطور، مطابق نقل علمای اهل سنت، امام علی علیه السلام در روز شوری از سیره ابوبکر و عمر برائت جست و راضی نشد که مطابق سیره آن دو عمل کند تا حاکم جامعه اسلامی شود.

یعقوبی نقل می‌کند:

«چون عمر در گذشت و اعضای شورا گرد آمدند، عبد الرحمن بن عوف زُهری از آنان خواست تا خویشان را از نامزدی خلافت، کنار کشد و در برابر [آن]، او شخصی را از میان بقیّه برگزیند. آنان چنین کردند و او سه روز درنگ کرد و با علی بن ابی طالب خلوت کرد و گفت: خدا را بر تو شاهد می‌گیریم که اگر این امر به تو سپرده شد، در میان ما به روش کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابو بکر و عمر، عمل کنی. [علی علیه السلام] فرمود: «هر اندازه که بتوانم، مطابق با کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم». عبد الرحمن با عثمان [نیز] خلوت کرد و به او گفت: خدا را بر تو شاهد می‌گیریم که اگر این امر به تو سپرده شد، در میان ما به روش کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر، عمل کنی. عثمان گفت: [این]، حقّ شماست که در میانتان، مطابق با کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر، عمل کنم. سپس [عبد الرحمن دوباره] با علی علیه السلام خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و علی علیه السلام نیز همان پاسخ پیشینش را گفت. سپس با عثمان خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و عثمان نیز همان پاسخ پیشینش را گفت. سپس [عبد الرحمن برای بار سوم] با علی خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و علی نیز پاسخ داد:

«بی‌گمان، با بودن کتاب خدا و سنت پیامبرش، به سیره کس دیگری نیاز نیست. تو می‌کوشی که خلافت را از من دور کنی!».

عبد الرحمن [برای بار سوم] با عثمان خلوت کرد و سخن را به او باز گفت و او هم همان پاسخ [پیشینش] را داد و عبد الرحمن دست بر دستش زد [و با او

بیعت کرد]. «... فَقَالَ: أَسِيرُ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ مَا اسْتَطَعْتُ... إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ لَا يُحْتَاجُ مَعَهُمَا إِلَى إِجْبَرِي أَحَدًا! أَنْتَ مُجَاهِدٌ أَنْ تَزُورِي هَذَا الْأَمْرَ عَنِّي!!»<sup>۱</sup>

طبری و دیگران نقل می‌کنند:

«علی برخاست و پایین منبر ایستاد. عبد الرحمن دست او را گرفت و گفت: آیا تو با من، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و راه و روش ابو بکر و عمر، بیعت می‌کنی؟ علی فرمود: «خدا گواه است که نه» «فَقَامَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَوَقَفَ تَحْتَ الْمِنْبَرِ، فَأَخَذَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بِيَدِهِ فَقَالَ: هَلْ أَنْتَ مُبَايِعِي عَلِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَفِعْلِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؟ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا!»<sup>۲</sup>

بیزاری جستن امیر مومنان علیه السلام از خلفای ثلاثه در روایات شیعه نیز ظهور و بروز خاصی دارد، علامه مجلسی حدود ۲۰۰ روایت از اهل بیت علیهم السلام در مذمت و جایگاه دوزخی غاصبین خلافت تحت موضوع ذیل نقل می‌کند:

«باب كفر الثلاثة و نفاقهم و فضائح اعمالهم و قبائح آثارهم و فضل التبری منهم و لعنهم»<sup>۳</sup>

در خطبه سوم نهج البلاغه هم که به خطبه «شششقیه» معروف است، علی علیه السلام به زیبایی از خلفای ثلاثه بیزاری می‌جوید، در فرازهایی از خطبه مذکور آمده است که حضرت فرمود:

«به خدا سوگند! او (ابوبکر) پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می‌دانست موقعیت من در مسأله خلافت همچون محور سنگ آسیاب است (که

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۶۲؛ و شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۳.

۲. تاریخ الطبری: ج ۴، ص ۲۳۸، تاریخ الإسلام للذهبی: ج ۳، ص ۳۰۵، البداية و النهاية: ج ۷،

ص ۱۴۶

۳. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۴۵ باب ۲۰

بدون آن هرگز گردش نمی‌کند)، سیل خروشان (علم و فضیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی‌رسد ... این وضع همچنان ادامه داشت تا نفر اول به راه خود رفت (و سر به تیره تراب نهاد) و خلافت را بعد از خودش به آن شخص (یعنی عمر) پاداش داد.

راستی عجیب است او که در حیات خود از مردم درخواست می‌کرد عذرش را بپذیرند و از خلافت معذورش دارند خود به هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری کابین بست چه قاطعانه پستانهای این ناقه را هر یک به سهم خود دوشیدند.

سرانجام آن را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سختگیری بود با اشتباه فراوان و پوزش طلبی. کسی که با این حوزه خلافت سر و کار داشت به کسی می‌ماند که بر شتر سرکشی سوار گردد، اگر مهار آن را محکم بکشد پرده‌های بینی شتر پاره می‌شود و اگر آن را آزاد بگذارد در پرتگاه سقوط می‌کند. به خدا سوگند به خاطر این شرایط، مردم گرفتار عدم تعادل و سرکشی و عدم ثبات و حرکات نامنظم شدند من که اوضاع را چنین دیدم صبر و شکیبایی پیشه کردم، با این که دورانش طولانی و رنج و محنتش شدید بود.

این وضع همچنان ادامه داشت تا او (خلیفه دوم) به راه خود رفت و در این هنگام (در آستانه وفات) خلافت را در گروهی (به شورا) گذاشت که به پندارش من نیز یکی از آنان بودم، پناه بر خدا از این شورا! کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابو بکر، و برتری من) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد به این که مرا همسنگ امثال اینها (اعضای شورا) قرار دهند، ولی من (به خاطر مصالح اسلام با آنها هماهنگی کردم) هنگامی که پایین آمدند، پایین آمدم و هنگامی که پرواز کردند، پرواز کردم. سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به

خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست و این وضع ادامه یافت تا سومی بپاخواست در حالی که از خوردن زیاد، دو پهلویش بر آمده بود و همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت و بستگان پدرش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعد به خوردن اموال خدا مشغول شدند. سرانجام بافته های او پنبه شد و کردارش، کارش را تباه کرد و ثروت اندوزی و شکم خوارگی به نابودیش منتهی شد!<sup>۱</sup>

قابل توجه است که مرحوم علامه امینی در الغدیر، جلد ۷، صفحه ۸۲ به بعد، این خطبه را از ۲۸ کتاب، از منابع شیعه و اهل سنت، آدرس داده است.